

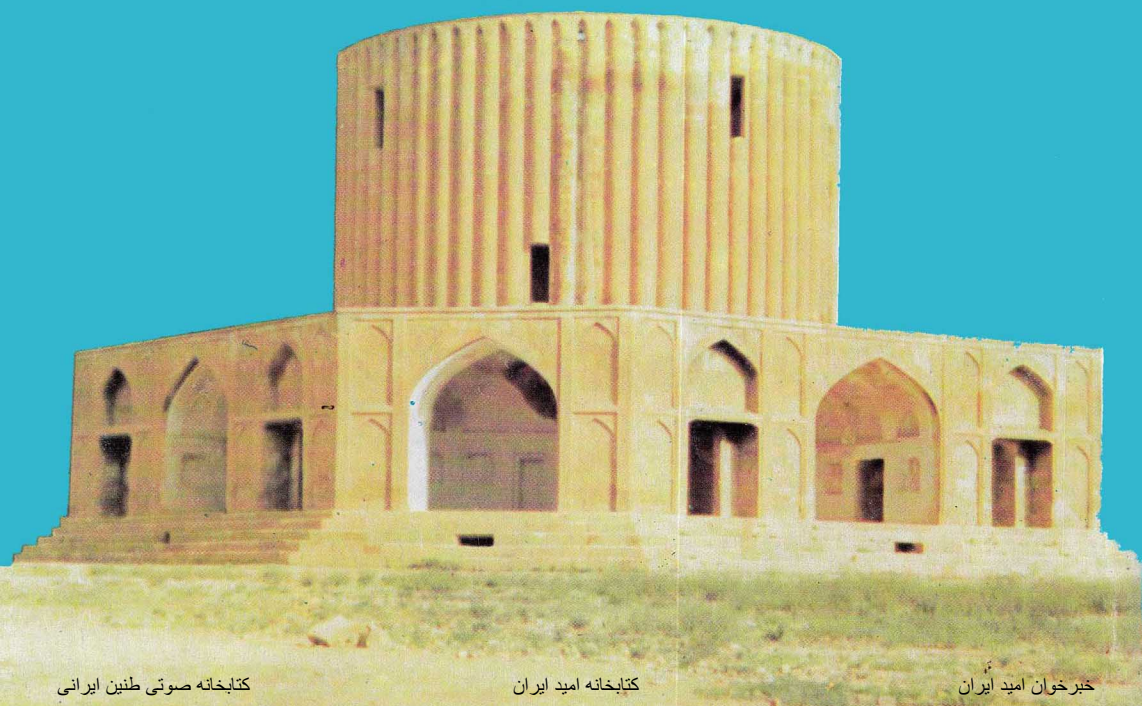


۶۹

کلات نادری

نویسنده:

محمد رضا خسروی



کلات نادری

نوشته

محمد رضا خسروی



۶۹

مشخصات:

نام کتاب:	کلات نادری
نوشته:	محمد رضا خسروی
ناشر:	مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی — مشهد، صندوق پستی ۹۱۷۳۵/۱۵۷
تیراژ:	۳۰۰۰ نسخه
تاریخ انتشار:	آذرماه ۱۳۶۷
امور فنی و چاپ:	مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حق چاپ محفوظ است

فهرست

صفحه	عنوان
۵	اشاره
۹	در تدارک عزیمت به کلات
۱۱	از مشهد تا کلات
۱۸	شهر کلات
۲۰	موقعیت عمومی بخش کبود گنبد
۲۴	فصلها
۲۴	رودها
۲۵	پیشه ها
۲۶	ستتها
۲۷	باورهای مردم
۲۹	ترکیب جمعیت
۳۲	حوادثی که بر مردم گذشته است
۳۴	کبود گنبد
۳۶	کلات در گذر تاریخ و در نگاه جهانگردان
۴۴	حدیث راه و دیگر سرگرمیها
۵۰	جاذبه های طبیعت زیبا
۵۳	در کلات چگونه زیستم

صفحه	عنوان
۵۵	آثار تاریخی
۵۵	کتیبه نادری
۵۸	برج و باروی نادری
۶۰	لوله آب قره سو
۶۲	قصر خورشید
۶۴	مسجد کبود گنبد
۶۷	بند نادری
۶۹	مراکز عمده جمعیت‌های روستایی
۷۰	سیرزار
۷۰	قله زو
۷۱	آقداش
۷۲	گرو
۷۳	خشت
۷۸	حمام قلعه
۷۹	ژرف
۸۱	لاین
۸۳	یکه باغ
۸۳	چهجه و قره تیکان
۸۷	خاتمه
۸۷	آمارها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشاره

اگر در عالم جغرافیا اصل براین باشد که هیچ پدیده‌ای مصون از تعرض عوامل طبیعت نیست، قلعه کلات از این جهت در جغرافیای ایران یک استثناست. در طول هزار سالی که شاهد تاریخ، وقایع دنیا را زیر نظر دارد از قلعه‌ها و حصارها و دژها و باروهای بسیاری نام برده‌اند که اینک نشانی از آنها نمانده است اما کلات این قلعه پدید آمده از چنبر سلسله هزار مسجد، هنوز استوار است و پابرجا. کنگره مضرس و بلند بالای حصار کلات در مقابل بادهای و بارانها، مردها و منجنیقها کوچکترین خللی نیافته است.

در متن گزارش خواهیم دید که حصار کلات از آغاز تاریخ مکتوب ایران تا امروز، بیشتر از هر قلعه‌ای به محاصره درآمده است. تیمور جهانگشا که قبضه تیغش را نیام از ابر آسمان می‌بود، دست کم هفده بار به هوای گشودن این قلعه لشکر کشید، اما حتی یکبار هم در تسخیر کلات کامیاب نبود. بدین قرار بسی از سلحشوران بلندآوازه، ماندگاری شهرت خود را در گرو فتح کلات می‌دانستند و کلات خواهی نخواهی صحنه این آزمونها بود.

از سویی جاذبه‌های اساطیری، تاریخی و طبیعی کلات، خیال بسیاری از جهانگردان را برمی‌انگیخت، تا از چهار جانب عالم، به عزم دیدارش بار سفر بندند.

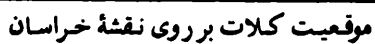
پس جغرافیای کلات بیش از هر کتاب دیگری به دست مشتاقان ایرانی و خارجی ورق خورده است و چهره عبوس این واحد اسرارآمیز جغرافیایی را در هر آینه‌ای می‌توان دید: آینه نگاه مشتاقان سفر و آینه کتاب محققان صاحب نظر. با این وصف، حدّ این قلم نبود که نکته‌ای بر هزار نکته گذشتگان بیفزاید، اما چشم انسان که مغزی حقیقت‌پرداز در پس پشت

خویش دارد البته که با عدسی واقع‌نگرِ دوربین عکاسی فرق دارد. هزار دوربین از یک زاویه یک چیز را ثبت می‌کنند ولی دو چشم از یک زاویه هزار چیز را.

من باتوجه به همین ملاحظات، زحمت تحقیق را از دوش خود برداشته‌ام یعنی که نخواست‌ام همچون یک اهل فن، مطلبی را بنویسم که پیشترها و مکرر در مکرر به ثبت و ضبط رسیده است. من در کلات تماشاگر روزها، فصلها، رفتارها و چهره‌های گوناگونی بوده‌ام. ماهها در کنار مردم و در میان آنان زندگی کرده‌ام. به آبادیهای دور و نزدیک حوزه سفر کرده‌ام لیکن جهانگرد نبوده‌ام که در برابر عظمت کلات و زیبایی آثار تاریخی‌اش مبهوت و ذوق زده شوم. تبعیدی نبوده‌ام که باروی قلعه را حصارنای پندارم و نوشته‌هایم تقویم ایام اقامت اجباری‌ام باشد. بازدیدکننده اداری نبوده‌ام که گزارش مأموریت، رسمی و آمارگونه باشد. مثل عالم جغرافیا با کلات برخورد نکرده‌ام که به تشکیلات سنگ و فرسایش خاک نظر داشته باشم و بالاخره مأمور حفظ آثار باستانی نبوده‌ام که لق شدن کاشیها و ترک خوردن ضریبها را شمار کرده باشم. من یک ناظر بوده‌ام که اگر احیاناً به همه این جهات پرداخته باشم به هیچ کدام متعهد نبوده‌ام. این است که فکر می‌کنم یادداشتهای این قلم به اصطلاح از لونی دیگر باشد. پندار من از کاری که کرده‌ام این است و هم با چنین تصویری است که به نشر این گزارش راضی شده‌ام اگر نه:

درین هرطرقی که بر تو شمردم سواران جلند و مردان فراوان

محمد رضا خسروی



در تدارک عزیمت به کلات

در پاییز سال ۱۳۵۳ شمسی به من گفته شد که می‌توانم در باب پذیرفتن مأموریتی در شهر مرزی کلات نادری تصمیم بگیرم.

قضیه از این قرار بود که وزارت دادگستری در نظر داشت که در بخش کلات به تأسیس دادگاهی مستقل، دست بزند و من به چندین مناسبت و از جمله این که سابقه کمی در شغل قضا داشتم یکی از نامزدهای تصدی این دادگاه بودم. از تاریخی که در بالا عنوان شد تا هنگامی که عملاً این مسئولیت را برعهده بگیرم شش-هفت ماهی به طول انجامید. در این فاصله به هر چیزی که در خود نشانی از کلات داشت علاقه نشان دادم، مثلاً تا فرهنگ لغتی به دستم می‌افتاد بی‌اختیار به سراغ واژه کلات می‌رفتم. و شوقی بسیار در من به وجود آمده بود که به هر حال کلات را بشناسم اما در شهر بی‌کتاب قوچان هر تلاش و کوششی که در این مقصود به عمل می‌آمد بی‌نتیجه می‌ماند و بالاخره هم به معلومی دست نیافتم که پیش از آن ندانسته باشم. لاجرم به این فکر افتادم که با کوتاه بودن دست از نخیل اطلاعات مع الواسطه، سری به کلات بزنم و خود بی‌واسطه و از نزدیک محل مأموریت آینده‌ام را ببینم که خیلی از اداریه‌ها هم علی‌الرسم این گونه عمل می‌کنند.

به مشهد که آمدم بی‌درنگ سراغ گاراژ کلات را گرفتم. خیلی‌ها از جا و مکان گاراژی که بتوان از آن‌جا به کلات رفت اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند، بعضی‌ها نشانی پنج راه پایین خیابان و دروازه سرخس را به من دادند و به آن‌جا که مراجعه کردم هیچ کس چیزی از کلات نمی‌دانست، کسی با تردید گفت به نظر می‌رسد که

در انتهای خیابان طبرسی چندین گاراژ وجود داشته باشد که ماشینهای کلات از یکی از آن توقفگاهها حرکت کند. در خیابان طبرسی البته چنین گاراژی به نظر نیامد و بعد پرسان-پرسان به سراغ راسته نوغان رفتیم و از آنجا دست آخر راهی کوی طلاب شدم که می‌گفتند اگر ماشین به قصد کلات حرکت کند هم از آنجاست و لاغیر. این آخرین نشانی را با سعی فراوان در یکی از خیابانهای خاکی کوی طلاب و در حدود سیلوی گندم پیدا کردم و شتابزده قصد خود را با کسی که پیدا بود متصدی بنگاه است در میان گذاردم. او که از سربیکاری، شیفتگی زیادی به کالبدشکافی قضیه از خود نشان می‌داد به من گفت که ما به آن صورت ماشین به مرتب به کلات بروند نداریم، با ماشینهای خودتان هم که مطلقاً نمی‌توانید بروید — این را خودم می‌دانستم — شما اگر عجله ندارید باید در روزهای زوج هفته سری به همین محل بزنید تا فکری برای رفتن برداریم! و شروع کرد به تشریح کیفیت بدی راه و شرح آن هجران و آن خون جگر...

از ماحصل گفته‌های مفصل مدیریت ترمینال حمل و نقل کلات و توابع این مقدار عاید شد که کلات نادری البته سرویس مسافربری ندارد، گهگاه ماشینهای اداره قند و شکر مشهد که به کلات می‌روند به همین گاراژ سری می‌زنند و اگر مسافری بود بدون در نظر گرفتن ممنوعیت استفاده اختصاصی از ماشینهای دولتی! او را با گرفتن کرایه‌ای که غالباً به صورت مرضی الطرفین تعیین می‌شود به کلات می‌برند و برای گرفتن جایی در اتاقک جلو کامیون باید از پیش به انتظار ایستاد و گرنه طبعاً باید به دراز کشیدن روی کیسه‌های قند، رضا داد. این کامیونها البته یک‌روز در راهند تا به مقصد برسند، و سپس یک‌روز در محل به ترمیم خرابیهای ناشی از دست اندازهای پی‌درپی جاده می‌پردازند و روز دیگر آمادهٔ مراجعت می‌شوند. او همچنین اضافه کرد که از این‌جا تا خود کلات ۱۸۰ کیلومتر فاصله است. در کلات مسافرخانه‌ای وجود ندارد. شب را باید در خانهٔ دوستی، آشنایی بیتوته کنی و...

کدام دوست؟ کدام آشنا؟ و حواسم در پی یافتن جوابی برای این سؤال که دفعهٔ متبادره ذهن شده بود آن چنان پراکنده شد که به جمع‌بندی توضیحاتش از مشکلات سفر به کلات توجهی نداشتم. تصمیم خود را در همان‌جا — وقتی که

از مشهد تا کلات/ ۱۱

خیابان خاکی گاراژ را پشت سرمی گذاشتم — گرفتم: من به کلات نادری نمی‌روم. نه، من به کلات نمی‌روم!

چرا نمی‌روی؟ بعدها سر فرصت وقتی از خودم چنین سؤالی کردم پاسخ راضی‌کننده‌ای نیافتم. مشکلی راه چیز پیش‌پا افتاده‌ای به نظر می‌رسید و در عوض جغرافیای کلات و درودشت بکر آن دعوت‌کننده و پرجاذبه و غنی می‌نمود. با خود می‌گفتم چه فایده که با پیکانی قسطی و دست دوم روز تا شب نوار آسفالت شاهراه آسیایی را در طریق رسیدن به قوچان گز کنی و دلت به این خوش باشد که در جاده غباری نیست که به دامن بنشیند و گردنه‌ای در پیش نداری که نفس ماشینت را بگیرد و چه فایده که زندگی امسالت عیناً کپیء پارو پیرارت باشد، و از جای نجیبی که مثلاً در قوچان خاطر بی‌دغدغه‌ای داری؟ چشم را نظرگاهی نو باید و تو که دلبسته هواهای تازه و چشم اندازهای دلپذیر و دست‌نخورده‌ای باید که سفر کنی. «چوما کیان به در خانه چند بنشینی»؟

و این فکر که در سرزمین پرت کلات چیزی هست که راضی‌ام خواهد کرد مرا مغلوب ساخت و دست آخرتن به «قضا» دادم.

از مشهد تا کلات

از خودم انتظار ندارم که در مسائل دقت زیادی به خرج دهم. دقیق شدن در همه جهات و جوانب قضایا کار من نیست. کار من عبور است، از کنار هر چیز و هر کس. اندازه گرفتن طول و عرض موضوع، هر چه می‌خواهد باشد، کار اصلی من نیست. کار من توصیف است اگر بتوانم، توصیفی خارج از وسواس و تعمق و دقت جغرافی‌نویس و وقایع‌نگار. من دوست دارم که گزارش‌گونه و حکایت‌وار هر چه به نظر می‌آید بنویسم، و چه بسا که در بعضی جاها ولن‌گار و بی‌مبالا و سطحی هم از حواشی مطالب عبور کنم. این است که طبعاً حق هیچ مطلبی را — دست کم در این اثر — بطور شایسته نمی‌توانم ادا کرد. البته انشا هم نمی‌نویسم. دلم می‌خواهد چیزهایی را که می‌بینم تنها بنویسم. همه باهم ببینیم، همه کسانی که شوقی در دل دارند برای دانستن و به تماشا نشستن.

در هر حال و به ملاحظاتی که گفته آمد مأموریت کلات را به هوای این که: بسیار سفر باید تا پخته شود خامی، پذیرفتم و بناچار بار سفر را باید می‌بستم و بستم. وقتی وسایل منزل جمع و جور شد با بروبیاهای بسیاری، راننده کامیونی پیدا شد و متنی گذاشت بر سر ما که با گرفتن هزار و پانصد تومان کرایه، جل و پلاسمان را به کلات ببرد. البته برای رفتن به کلات، از شهر قوچان دو راه وجود دارد نخست از طریق گردنه الله اکبر و درگز، و دو دیگر از طریق مشهد و گردنه خور که این آخری دورتر اما به صلاح راننده‌ها نزدیکتر است. ما به تبعیت از همین مصلحت طریق مشهد را ترجیح دادیم البته من و خانواده از مکافات سفر با این کامیون و ماشینهای قند و شکر معاف شدیم و با استفاده از استیشن مرحمتی آقای رئیس کل، قدم در راه نهادیم



هوای نیمه خرداد ماه دم کرده و سنگین بود اما هول راه مجالی برای ظهور و بروز این گونه ناراحتیهای جزئی باقی نمی‌گذاشت. ما بودیم و چشمهای نگران و مرور حدیث از پیش شنیده راه در ذهن مشوشمان.

دقیقاً از بیست کیلومتری شرق مشهد یا شمال شرقی شهر و از حوالی کارخانه سیمان خط باریک آسفالت سرد به جاده‌ای شنی پیوند می‌خورد. جاده عریض، شن و قلوه‌ها درشت و گرد و خاک چشمگیر است و ما تا گردنه معروف خور XÖR از هیبت و هیولای راه تنها می‌توانیم به حرفهای دیگران گوش کنیم و خود زبان به اظهار عقیده‌ای نگشاییم. یک نفر رجل محلی پر سر و زبان ملتمز رکاب است که اگر وقایع مکرر سر و سقف مجال بدهد بدش نمی‌آید که لاینقطع اوضاع اجتماعی کلات و سوابق بشردوستانه خود را برای ما که وقوفی بر کم و کیف کلات و معرفتی به احوال شخص ایشان نداریم، شرح بدهد و همچنان تنها سخنگو باشد. این مرد که به قول خودش ساعتها در میدانهای سیاسی کشور نطق کرده است پداست که روزها، می‌تواند برای جمعیت چهار نفری ماشین، بی هیچ لکنتی سخنرانی کند.

من در گردنه خور ملتمسانه از راننده اداره می‌پرسم: مثل این که مهمترین

از مشهد تا کلات/ ۱۳

گردنه و بدترین بخش راه همین یک تگه است؟ و در پی آنم که اگر بگوید آری فوراً بشارت قضیه را به اهل منزل که چشم از پیچ های وحشی راه برنگرفته اند اعلام کنم. اما راننده نومیدانه تر از آنچه فکر می کردم جواب داد نه آقا در راه کلات این قسمت ها اتوبان و بزرگراه به حساب می آید، هنوز خیلی مانده تا بشود گفت بدترین بخش راه کجاهاست!

دلسرد و بی تفاوت به صورت دختر بچه پنج ماهه ام دقیق می شوم، نیم خفته است و عرقی به خاک آلوده گونه سفیدش را شیار زده است و دیگر سکوت است و تحمل نه از جانب دیگران که از ناحیه من، و ما همچنان می رفتیم.

در طول راه اگر چه ساکت اما بی خیال نبودم. چشمان جستجوگرم از گردنه خور به بعد در کشاله ارتفاعات هزارمسجد به دنبال نشانی از امامقلی بیک می گشت که شنیده بودم در این بلندیها به پوستین دوزی سرگرم بوده تا بتواند شکم بچه زبر و زرنگش ندرقلی را سیر و پرنگه دارد و بعد تاریخ چهارم ادبی را در ذهنم مرور می کردم و سعی داشتم که صدای سم اسب یگه تازاتک را بشنوم. و در آسیای غشقه که در پس گردنه خور به کوه تکیه داده این توهم در من قوت می گیرد که آیا این همان آسیای افسانه ای نیست که نادر به آسیابان پیرش گفته بود به الدنگهایی که از پی در پی می رسند بگو شتاب کنند که فلانی رفت؟ اما هیئات! که سرزمین خشن این برو بوم اکنون در زیر آفتاب سوزان خرداد ماه صبورانه سعی می کند که دیم های زرد و نزارش را به خوشه برساند. و از سوار خبری نیست.



از دوراهی امیرآباد مرکز پسا کوه، یکباره به طرف دست چپ می پیچیم رو در شمال و دیگر از جاده - به شکل شنی اش حتی - اثری دیده نمی شود. چاله ها و گودالها و دست اندازها پی در پی و راه صعب و ناهموار می شود. جاده خاکی است، خاکی صرف، نظم و ترتیبی ندارد و تپه ها و کتلها به راننده امان نمی دهند. به نیمه راه رسیده ایم. قهوه خانه ای بر روی تپه ای پیدا می شود و برای صبحانه پیاده می شویم، طاهرآباد بر بریهاست.

نیم ساعتی را صرف خوردن چاشتی می کنیم که از چای و کره تلمی و نان

تفتان گرم فراهم آمده است. آنچه از طرف مهماندار برای این پذیرایی مفصل مطالبه می‌شود فقط ده تومان است و تازه پذیرایی وی متضمن فروع دیگری هم بود مانند جمع و جارو کردن زمین و پهن کردن فرش برکناره نخ آبی که از چشمه نشأت می‌گرفت. طاهرآباد کهنه نیز در نیم کیلومتری جاده و در داخل دره‌ای است که اگر آن را کمی در پس تپه‌ای بلندبالا دوربزی به طاهرآباد ترکها می‌رسی و این هرسه طاهرآباد بر روی هم پنجاه خانوار جمعیت دارند و هرسه به فاصله کمی از هم در پس و پیش تپه‌ها پراکنده‌اند. محلیها خیلی راحت ده خود را تیراوه می‌خواندند که در واقع شکل خودمانی شده همان طاهرآباد است.

قهوه‌خانه طاهرآباد درست در نیمه راه قرار دارد. در ۹۰ کیلومتری مشهد. ما ساعت ۸ صبح به قهوه‌خانه رسیدیم، از این قرار مجموعاً چهار ساعت طول کشیده بود تا کمر راه شکسته شود اما هرچه بود ما خوشترین قسمت‌های به اصطلاح جاده را در این فاصله پشت سر گذاشته بودیم. از طاهرآباد به بعد ماشین کند و بسختی پیش می‌رود. کمک، دنده یک و گهگاهی دنده ۲. سربالایها و سراسیبیها تنگ‌همنده و اتومبیل فرصتی برای نفس راست کردن ندارد اما در عوض خطیب محلی همراه، که با خوردن ناشتا جانی گرفته بود، پرشور و بی‌وقفه در کار حرف زدن است: آقا اگر من از نمایندگی مجلس شورای ملی صرفنظر کرده‌ام این خواست خودم بوده است اگر نه کلاتیها و درگزریها در صلاحیت من تردیدی ندارند. مرد خوش صحبت و در عین حال قابل تحملی است. این آخرین ادعایش را تأیید می‌کنم و هم تأکید بر این که: به هر صورت شما بومی کلات هستید و برای نمایندگی مجلس ظاهراً بومی بد بر غیربومی خوب مرجح است. و این اظهار نظر متکی بر اطلاعاتی بود که از پیش داشتم و می‌دانستم که در حال حاضر خانمی غریبه و کلات ندیده به سفارش امیرقاین نامزد نمایندگی کلات در مجلس است. دو فرسخی یا بیشتر، سرگرم همین نقشه کشیدن برای کرسی نمایندگی کلات هستیم که به «چنار» می‌رسیم.

چنار روستایی است پرجمعیت اما بسیار کثیف و شلوغ. مردم در حاشیه جاده و در کنار کوچه و زیر آفتاب پاهای خود را دراز کرده‌اند و انگار نه انگار که حیوان بی‌زبان و بی‌شعوری مثل ماشین درگذر است و احتمالاً خطری هم دارد.

از مشهد تا کلات/ ۱۵

آیا این لم دادن مردان دهکده از سربیکاری بود، یا از سر بی‌نیازی؟ اینان چرا این گونه لاقید و بی‌تفاوت تن به خاک کوچه سپرده‌اند؟ هرچه بود این را از نظر دور نمی‌داریم که حداقل ماه خرداد، برای کشاورز جماعت ماه ولنگاری نیست. جز این که در کشاورز بودن چناریها تردید کنیم اما عجالتاً فرصت مطالعه در کم و کیف اشتغال اینان وجود ندارد که به شتاب درگذریم. زنها، بچه‌ها و به اصطلاح کل جمعیت سیاه‌سرا^۱ ده در حول وحوش مظهر قنات در تکاپویند به مانند انبوه زنبوران عسل بر گرد کنندو! و نتیجه کار آنهمه، بر در و دیوار پیداست، لحافی مندرس در این گوشه و مشتی جورینگ‌شور^۲ شده در آن گوشه، کوزه‌ای بردوش این و بقچه‌ای بر سر آن دیگری. باک بنزین خالی شده است. راننده از همین محل موفق می‌شود که بنزین بقیه راه را تدارک ببیند. چناریها بنزین را در حلبهای در بسته و قوطیهای روغن نباتی با نرخ بالایی عرضه می‌کنند یعنی لیتری یک تومان و به قرار حلبی هفده تومان منتها راننده زرنگ ما بنزین را به قرض گرفت که در مراجعت عیناً با همان کیل و پیمانه وام خود را بگذارد. مصرف بنزین آن‌طور که راننده می‌گفت، با خودروهای ۶ سیلندر و بسته به فصل برای این ۱۸۰ کیلومتر بین ۴۵ تا ۷۰ لیتر است. یعنی مصرفی معادل صدی ۲۵ یا کمی بیشتر. از چنار دو فرسخ یا کمترک راه است تا بررسی به زاوین. پیچهای بسیار صعب‌العبوری در این تکه از راه افتاده است و زاوین بر ارتفاعی پهن و هموار، تمیز و باقاعده است. این روستا از دو قسمت تشکیل شده به نامهای زوعلیا و زوسفلی هرکدام بر تپه‌ای جداگانه و فاصله‌شان کمتر از جیغ‌واری.

زو یعنی درّه و خط‌القدر و دریا و زاوین لابد به قاعده تازی تشبیه است. در تابلویی بر پیشانی یک مغازه نام ده را زوین نوشته بودند. از زو پایین که برکنار جاده است می‌توان زو بالا را بر تپه‌ای نهاده،

۱. جنس مؤنث را خراسانیها به اعتبار گیس دراز و یا چادر و چارقد و یا به اعتبار سرنوشت، سیاه‌سر می‌خوانند.

۲. ریگ‌شور طریقه‌ای از پاک کردن غله از ریگ و کلوخ و زوائد است. گندم یا جو را در لگنی از آب می‌ریزند و با دست آب را به حرکت درمی‌آورند. ریگها ته‌نشین می‌شود و غله به روی آب می‌آید. آنچه در روی آب قرار می‌گیرد، مشت، مشت در ظرف جداگانه‌ای می‌ریزند.

جمع و جور در جنوب و بتخانه و چنار را در دره‌های شرقی تماشا کرد.

نخستین پاسگاه قضایی حوزه در همین زاوین و در حاشیه خیابان است. با توقفی کوتاه در برابر پاسگاه از جانب مسؤول آن با نوشابه‌ای سرد پذیرایی شدیم که در تف گرمای خرداد ماه غنیمت بود و لازم. رئیس پاسگاه در همین فرصت، حرکت ما را به جانب حصار کلات به مرزبانی اطلاع داده بود که البته اقدامی بود غیر لازم. انصاف را گاهی این خبررسانی پاسگاه بسیار بجا و ضروری شمرده می‌شد مثلاً چنان که بعد خواهیم دید وقتی بعد از ۲ روز راهپیمایی از مشهد به سمت کلات تازه به زاوین می‌رسیدیم اعلام این نکته که فلانی امروز از زاوین رد شد، نگرانیهای زیادی را رفع می‌کرد.

از روستای زاوین جاده به سمت غرب و شمال کشیده می‌شود و پس از ده دوازده کیلومتر قلعه‌نو را مشجر و یکپارچه سبز در آغوش دره‌ای عمیق مشاهده می‌کنی. از بلندی گردنه مشرف به روستا یکباره و با شگفتی چشمت به مزارع برنج باز می‌شود. مجموعه‌ای از آب و سبزه، پایین که می‌روی بوی شالی را در کوچه‌های ده در جریان می‌بینی و بی اختیار به یاد مرغزار دیلم و طرف سپیدرود می‌افتی. آن گلستان طرفه بدان فر و آن جمال. درمانگاهی در کنار جاده و بر فرق تپه‌ای نمایان و مسجدی در آغوش باغها و حمامی در گذر معابر قدیم و به هم فشرده ده حاکی از آبادانی قلعه‌نواست و این هر سه بسیار خوب و جادار بنا شده‌اند.

این را نگفتم که از همان گردنه مشرف به ده و نرسیده به خود آبادی در آن سوی افق حصار عظیم کلات، مدور و کنگره‌دار و برکشیده به چشم می‌آید. دقیقاً از نقطه‌ای که می‌شود حصار را دید تا مدخل قلعه، ده فرسخی راه است و بیشترین کیلومترهای این ده فرسخ صرف پیچیدن بر گرد حصار می‌شود. این است که وقتی من از تارک ارتفاعات قلعه‌نو باروی سنگی قلعه را ورناداز می‌کردم، صدای آن محلی همراه بر زمزمه شادمانه من فایق آمد: هنوز، کو، تا برسیم؟!.



از قلعه‌نو تا کلات، دیگر آبادی مهمتی در چپ و راست راه به چشم نمی‌آید. روستایی به نام حمام قلعه از جاده جدا افتاده است و جلیل آباد آن قدر به کلات نزدیک است که تقریباً استقلالی ندارد و انگهی رودخانه‌ای که به مدخل قلعه

از مشهد تا کلات ۱۷

سرازیر می‌شود بین جاده و این جلیل‌آباد، فاصله ایجاد کرده است. درختهایی انبوه از تیرهٔ سپیداران و مدرسه‌ای نوساز در این سوی رودخانه مانده است و آبادی در کران دیگر رود. از جلیل‌آباد راه به‌بستر رودخانه می‌افتد و اتومبیل باید از همان جایی برود که آب.

ارتفاع عظیم حصار در دهانهٔ دربند ورودی کلات هراسی در دل می‌اندازد. از کف رودخانه تا ستیغ حصار بیش از ۸۰۰ پا بلندی دارد و دیوارهٔ کوه در زاویه‌ای قائم عمود بر گذرگاه آب است. جلوتر که می‌روی کتیبهٔ ماندگار و معروف نادرشاه بر دیوارهٔ سمت راست معبر، یاد آن سلحشور وادی اتک را در خاطرت زنده می‌سازد. کلات به مثابهٔ یک قلعهٔ نظامی و به عنوان پناهگاهی که شرایط سوق الجیشی ممتازی را داراست راههای ورود و خروج معین و معروف و معدودی دارد که به دربند شهرت یافته‌اند. دروضع فعلی تنها همین دربند ارغوانشاه است که ورود و خروج آیندگان و روندگان را از گذرگاه طبیعی خود می‌سازد اما در اصل، مدخل طبیعی قلعه جایی است که رودخانه وارد حصار می‌شود و مخرج طبیعی آن همان جاست که رود از قلعه خارج می‌شود یعنی دربند نقطه. انتهای این دربند خروجی و گذرگاههای دیگری که در حصار وجود دارد مانند دربند چوب‌بست، دربند کشتنی و دربند دهچه یا دیگچه یکسره ناهموار و بن‌بست و غیرقابل استفاده است زیرا که هر سه - چهارتاشان در آستانهٔ خاک روس قرار دارند و طبعاً عابری که از آنها می‌گذرد راهی به‌دهی نمی‌برد مگر دامداران که اغلب در جابجایی دام‌هایشان و دریلاق قشلاق مرسومشان از این گذرگاهها بهره می‌گیرند. با این حساب دربند ارغوانشاه که در زاویهٔ جنوب غربی قلعه قرار گرفته هم مدخل قلعه شمرده می‌شود و هم دروازهٔ خروجی آن. در همین گذرگاه و در همان سمت راست آثار برجی مرتفع و آجری که دیده‌بانی کوتوالان از آن جا صورت می‌گرفته مشاهده می‌شود و دروازهٔ طولانی و سنگی این دربند را که به پایان می‌رسانی خط افق در نظرگاهت پهن می‌شود و روستایی به همین نام دربند ارغونشاه یا ارغوانشاه آشکار می‌شود. درست در آستانهٔ داخلی کوه خانه‌ها و تأسیسات اجتماعی مردم مثل مسجد و مدرسه و شرکت تعاونی در طرفین رودخانه تکیه به کوه داده‌اند و یکی مسلط بر دیگری و از آن پس باغ است و درخت است و سایه، در طول ۲ کیلومتری

که به کلات می‌رسد. جاده در داخل قلعه سرایشیب است. شهر کلات در گودی قرار گرفته است. اولین خانه‌هایی که به کلات پیوسته است کاملاً روستایی و بی‌قاعده است، در کوچه‌هایی کثیف و تنگ و پست و بلند. خوارزم محله یکی از محلات چندگانه شهر، همین جاست. نرسیده به همین محله تابلویی رنگ‌ورورفته که بر تپه‌ای خشک کاشته شده لحظه دیدار را بشارت می‌دهد. به کلات نادری خوش آمدید. در انتهای خوارزم محله جاده از بلندی تپه‌ای سرازیر می‌شود و خیابان خاکی و باریک شهر با پیچی ملایم در جلو چشم است: کلات.

شهر کلات

شهر کلات در کرانه شمالی ژرف رود بنا شده است، رودی که از هزارمسجد به سمت روسیه جریان دارد. کلات-چای نام دیگری است که بیشتر شیاع محلی دارد تا عنوان اصلی. طول شهر از خوارزم محله تا قرشمال محله یعنی تا پشت مسجد کبود گنبد بزحمت از هزار و پانصد متر تجاوز می‌کند و عرض آن که فشار دره‌ها بر گرده‌اش سنگینی دارد در هیچ نقطه‌ای از پانصد متر در نمی‌گذرد. به نظر می‌رسد که رشد شهر از خیلی وقتها پیش، به لحاظ این که از چند سو تپه‌ماهورهای داخلی قلعه آن را محاط کرده است ناچار از توقف بوده است و جمعیت چهارپنج هزار نفری مرکز بخش بالأجبار در همین حجم متراکم شده است.

رودخانه ژرف رود که جریانی است دائمی و غیر فصلی در همه سالها وسیله‌ها اخطارکننده و غارتگر و بنیانکن بوده است. حتی سیل‌های عظیم بهار سال ۱۳۵۵ که تاریخ تحریر این گزارش است نیمی از کلات را با خود به خاک همسایه برد و همین واقعه به احتمال انگیزه‌ای بود که کلاتیها برای ساعتی مهماندار سلطان السلاطین اعنی محمدرضا شاه باشند و او برای نخستین بار بود که به این سامان پرواز می‌کرد. شاه وقتی با پیاده شدن از هلیکوپتر قصر فاتح دهلی را در برابر خود دید از سر تحقیر از کسی پرسید که نادر در این خانه زندگی می‌کرده است؟! و شاید او در این سؤال بین کاخ سعدآباد و کاخ گلستان و کاخ مرمر و این قصر خورشید مقایسه‌ای کرده بود. قصری که در عمق قلعه‌ای بزحمت با یک منزل

شهر کلات/ ۱۹

هزارمتری در شمیران برابری داشت. اما حقیقت این است که نادر نه تنها در آن به اصطلاح خانه زندگی نمی‌کرد بلکه او تا جایی که تاریخ گواهی دارد کمتر فرصت کرد که حتی پوتین خود را از پای درآورد! من پیش از آن که کلات را از نزدیک ببینم، در ذهنم قلعه نظامی کوچکی را مجسم می‌کردم که در بلندیهای دست نیافتنی هزارمسجد سر به کهکشان می‌ساید و در همین پندار، تفنگچیان عمامه بسر و شلوار گشادی را تصور می‌کردم که از پی اسبی و استری پله پله و قدم بقدم سینه کش راهی را که به قلعه منتهی می‌شود درمی‌نوردند. دست برقضا معنی لغوی کلات نیز چنین تصویری را تداعی می‌کند چه کلات دیهی بُود بر بلندی، یا قلعه‌ای. و دقیقی شاعر دارد که: تیر تو از کلات فرود آورد هژبر تیغ تو از فرات برآرد نهنگ را^۳. و کلات قلعه یا ده بزرگی است که بر سر کوه و یا پشته بلندی ساخته باشد، خواه آباد باشد و یا خراب^۴. شاید به خاطر همین معنی عام است که بر نقشه آسیا کلاتهای متعددی دیده می‌شود از جمله کلات نصیرخانی در بلوچستان پاکستان. کلات، مرکز استان زابلستان در شمال قندهار^۵. و کلاتهای بسیاری در همین ایران. و به هر حال کلات نادری اگرچه باید چنین هیأت و وصفی داشته باشد اما برعکس در ژرفای رودخانه‌ای قرار دارد که دیواره عظیم و صاف کوه در مهندسی طبیعت قلعه‌ای مستحکم و استراتژیک را به وجود آورده است.

تا جایی که منابع تحقیق نشان می‌دهد همه نشانه‌ها گویای این است که کلات پیش از نادر هم بلندآوازه و زبانزد بوده است. اگر این محل به نام کلات نادری علم شده است نه از آن است که بخواهند نادر را بانی و باعث کلات معرفی کنند بلکه به نظر می‌رسد ملاحظات زیر در انتساب کلات به نادر مؤثر بوده است:

۳. صحاح الفرس نخجوانی، چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۴. فرهنگ نفیسی.

۵. این کلات در حاشیه جاده آسیایی و بین قندهار و غزنین است و درست همان وصفی را دارد که معنی واژه افاده می‌کند. آن‌طور که من خود این کلات را دیدم بر بلندی تپه‌ای گرد و مرتفع بنا شده است اما خود شهر در فراخی دشت و در پایین کلات قرار دارد. کلات غلجایی مسکن اصلی امیراویس افغان همین جاست.

الف: نادر و پدرش امامقلی اهل همین درودشت بوده‌اند و در کشالهٔ همین ارتفاعات زندگی می‌کرده‌اند از درگذر گرفته تا کلات، و در پس و پیش بلندیهایی هزارمسجد. به یک حساب اگر ادیبان و بزرگان علم را به شمار نیاوریم بزرگترین آدمی که سامان آبیورد و نسیاعنی درگز و کلات به تاریخ تحویل داده است، همین نادر بوده است.

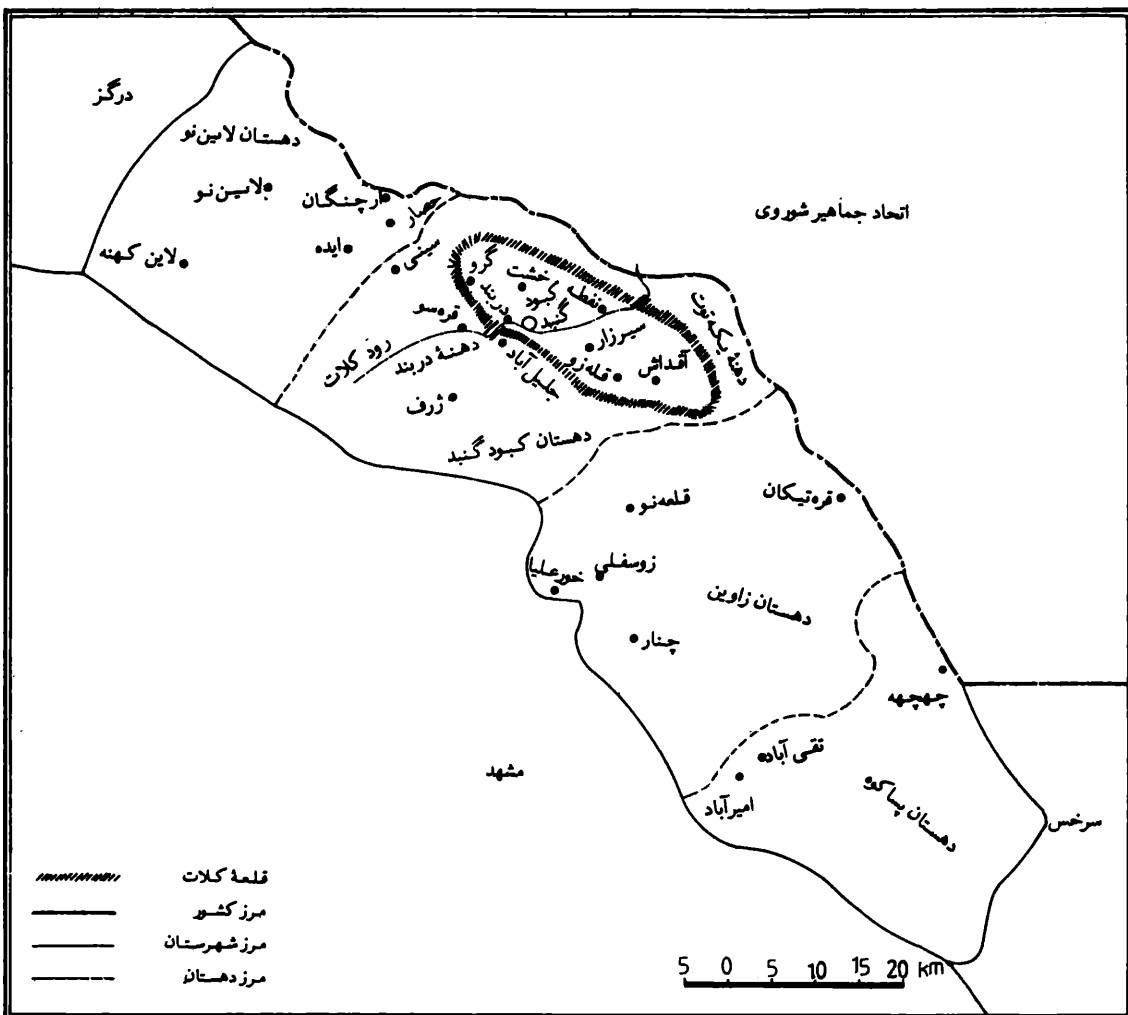
ب: در سده‌های اخیر نادر بهترین استفادهٔ زیستی و سوق‌الجیشی را از این دژ کرده است و هموست که بسیاری از وامانده‌های تاریخی موجود در کلات را تعمیر و بسیاری دیگر را پی ریخته است.

ج: همچنان که گفته آمد کلاتهای متعددی در وسعت خاک خدا سراغ داریم که هر کدام به مضاف‌الیه ویژه‌ای تکیه دارند. مضاف‌الیه نادری لابد از این جهت است که به معرفت کلات بیفزاید و گرنه پیش از نادر هم کلات، کلات بوده است. با همهٔ اینها و بطور رسمی و اداری در حال حاضر هرگاه در جایی نام کلات بطور مطلق نوشته یا گفته می‌شود مقصود همین کلات نادری است که از دیگر کلاتهای ایران و حتی افغانستان و پاکستان آبادتر و زیباتر و پرجمعیت‌تر است.

موقعیت عمومی بخش کبود گنبد

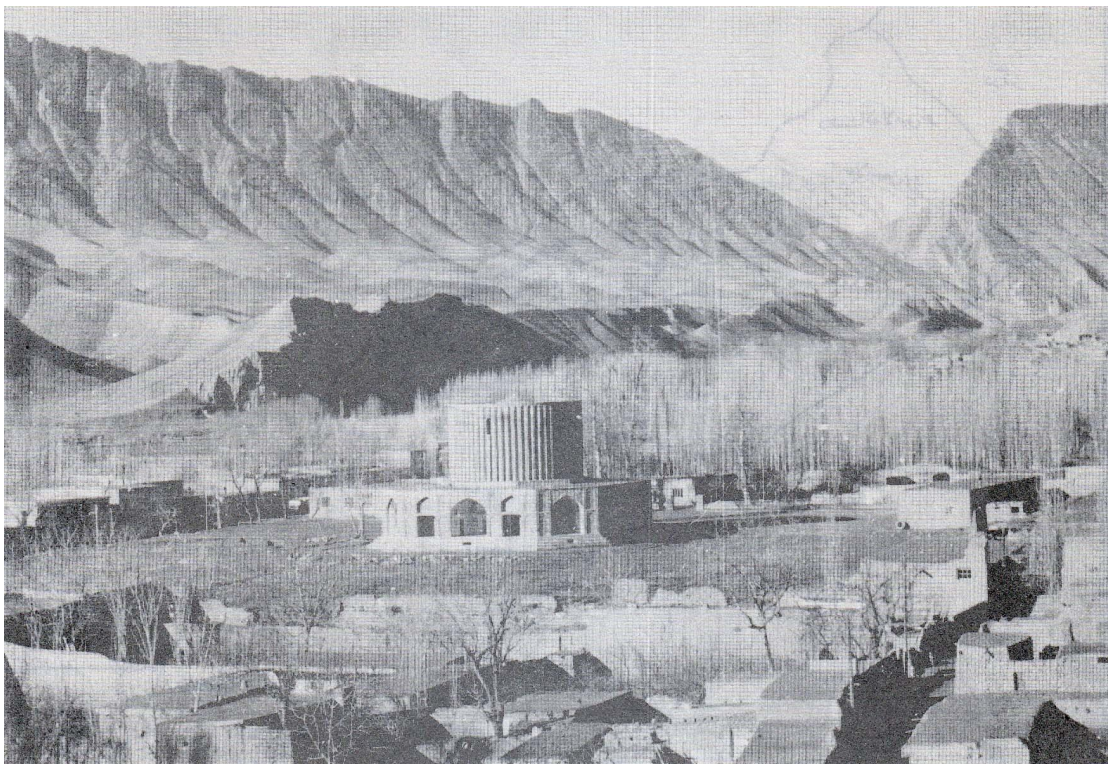
بخش مرزی و مستطیل شکل واقع در گوشهٔ شمال شرقی ایران — و هم شمال شرقی خراسان — با ابعاد تقریبی ۴۰ × ۱۳۵ کیلومتر که از سوی شرق به سرخس، از طرف غرب به درگز از جانب جنوب به مشهد و در سرتاسر شمال به اتحاد جماهیر شوروی محدود است، کلات نام دارد. مرکز این بخش کبود گنبد است و ۹۲ پارچه آبادی را شامل است. کلات در خاک بیگانه با یار و دیارهای آشنایی همسایه است. قهقهه، دو شاخ، تجن و مرو که هر چهار در کنار خط آهن ماورای خزر قرار دارند. شهرهای همسایهٔ بی ارتباط با کلات به شمار می‌آیند یعنی از کلات تا مرو ۲۰۰ کیلومتر، تا تجن ۶۰ کیلومتر، تا چهچهه^۶ ۱۲۵ کیلومتر، تا قهقهه ۲۵ کیلومتر و تا

۶. مهمان‌نامه بخارا ص ۳۲۸. «موکب همایون جاه از موضع جهجاه «چهجاه» به درهٔ کلات در آمده چند روز در آن منتزهات و علف خوارها سیری به تدریج می‌فرمودند.»



موقعیت کلات و قلعه کلات

ایستگاه دوشاخ یا دوشک کمتر از ۲۰ کیلومتر است. از بالای کنگره کلات و رود روی دشت گسترده خاوران اگر بایستی «بوی جوی مولیان» را می‌توانی استشمام کنی که به نظر می‌رسد از آمودریا تا همین دیواره‌ای که تو بر آن به تماشا ایستاده‌ای هیچ عارضه جغرافیایی مهمی سپر وزیدن باد نیست و هم می‌توان در اقالیم ذهن با راه آهنی که از حاشیه شمالی کلات به مرو و جیحون می‌رسد سفر کنی و پرنیان «ریگ آموی» را با یاد رودکی غزلسرای



منظره عمومی کلات در داخل حصار

«عکس قصر خورشید و دربند و رودی قلعه پیدا است.»

خوش سخن سمرقند از نزدیک لمس کنی. از کلات تا سیحون و جیحون و خیه و مرو و بخارا و سمرقند همه گسترده دشت است و وزش بادهای بیدارکننده از دروازه‌های تاریخ ادب. من این گونه دریافتم که کل ناهمواریها در مرز ایران فروکش می‌کند و دشت قره‌قوم آغاز می‌شود و تو را بی‌واسطه در مقابل عظمت خراسان بزرگ قرار می‌دهد. خراسانی که حدی به سیر دریا می‌داشت.

واژه اتک که نسا و ابیورد را منسوب به آن می‌دانند یعنی دامنه و دامن کوه، پس سیر و سفر من با خنگی شوق در اقطار دشت قره‌قوم خیلی هم دور از واقعیت نیست. هزارمسجد و الله اکبر و کپه‌داغ انگار پایان ناهمواریهای دنیاست. «دایرةالمعارف اسلامی، اتک را واژه ترکی ابیورد می‌داند. اتک یا درست‌تر بگوییم اتی به ترکی یعنی دامن و دامنه و در این جا منظور از سرزمینهایی است که

موقعیت عمومی بخش کبود گنبد/ ۲۳

در دامنه کوههای شمالی منطقه قرار گرفته است. پروفیسور بارتولد، کلیه آبادیهای واقع در دامنه سلسله جبال خراسان را اتک می‌خواند، شهرهای معروف و قدیمی آن را نسا و باورد نام داده حدود آن را تا فراه — حدود قزل ارواد امروزی — امتداد می‌دهد. جیمس فریزر که در زمان محمدشاه قاجار به خراسان سفر می‌کند معتقد است دره‌ها و جلگه‌ها و زمینهای حاصلخیزی که با شیب ملایم در دامنه کوههای شمالی خراسان قرار گرفته و در آن زمینهای مزروع و رودخانه‌های متعدد دیده می‌شود اتک است.^۷»

روزی که من سوار بر اسب از دامنه ارتفاعات خشت به این دشت می‌نگریستم همه جا گرد و غبار بود و غلبه رنگی یشمی که در آن دورها به چشم می‌آمد. تا توانستم نگاه کردم و به زمزمه شلوغ باد گوش دادم اما، نه در این نزدیکیها کوچه‌های کودکی انوری را می‌دیدم و نه از آن دورترها کلام ابوسعید را می‌شنیدم، تنها در زیر پای اسب، آجرپاره‌های سربازخانه نادری را می‌دیدم که در وسعت عظیمی پراکنده و خوار و معطل و بی‌مصرف بودند.*

گفتم همسایه شرقی قلعه کلات، سرخس، و مجاور غربی آن درگز است یا با مسامحه‌ای در جهت یابی به نظر من این طور می‌رسد. به هر حال کلات به سرخس اصلاً راه ندارد یعنی از دژ کلات نمی‌توان راهی به همسایه شرقی اش جست بلکه باید با خروج از قلعه، کل حصار را دور زد و از طریق طاهرآباد و سنگانه به جاده سرخس رسید و آنهم در واقع راهی نیست که بتوان از این طریق به ارتباط سرخس و کلات دلخوش کرد با این وصف بهترین راه کلات به سرخس این است که بیایی به مشهد و از آن جا به سرخس بروی! راه کلات به درگز هم با فاصله ۱۲۰ کیلومتر آن قدر بد است که رونده در خیلی جاها جز با اسب و قاطر نمی‌تواند عبور کند و در این رهگذرها تنها نجابت اسب و هشیاری اوست که به یاری مردم می‌آید و گرنه کدامین مرکب است که بتواند بر غرور و خشونت کوه و دره و سنگلاخ و رودهای

۷. ابوالفضل قاسمی، خاوران، ص ۸۴.

* ابیورد و مهنه که انوری و ابوسعید از آن جاها برخاسته اند هردو در حاشیه دشت قره‌قوم قرار دارند، ابیورد در نزدیکی کلات و مهنه در حوالی درگز است که البته به لحاظ این که در دامنه شمالی ارتفاعات مرزی واقع شده اند اینک به خاک روس تعلق دارند.

طاغی غلبه کند؟ وابستگی مرد و مرکب را در شکل سنتی آن در همین راههاست که می‌توانی دید.



فصلها

در کلات تقریباً فصلها سرجای خود قرار دارند، اما گهگاه این توالی و نظم درهم می‌ریزد. زمستانها دیرتر شروع می‌شود و بارانهای پاییزی در آمدن شتاب می‌کنند. هوای قلعه بیشتر شرعی و معتدل است. در خارج قلعه هم با تفاوت کمی هوا این گونه است. زمستان آن‌قدرها سرد نیست و تابستانها گرمای طاقت‌فرسایی ندارند اما اتفاقاً در کلات گرمای صبح و موقع ناشتا گزنده و موزی است چندان که در بامداد تابستان حتی اگر پشت به آفتاب هم در حرکت باشی خورشید کتفت را سیاه می‌کند یعنی که بامدادی داغتر از نیمروز و کاسه‌ای داغتر از آش. هفته بار عنوانی است خیلی قدیمی که کلاتیها به بارانهای بهار داده‌اند و هفته بار یعنی ریزش مداوم باران در طول یک هفته. و در مدتی که من در کلات اقامت داشتم چنین هفته‌هایی کم نبود. استمرار باران چنان بود که اگر یاری پلاستیک در کار نبود و اگر خاکستر و نمک بموقع به پشت بام نمی‌رسید مجبور می‌شدیم در زیر سقف حتی برای هرنفر چتری تهیه کنیم!

ارتفاع منطقه از سطح دریا بسیار زیاد و بالغ بر ۲۱۰۰ متر است. طوفانها نیز بموقع و ایلغارگونه حصار را تسخیر می‌کنند و گاهی آن‌قدر گرانجان و جاسنگینند که لج آدم را درمی‌آورند. حتی حصار بلندبالا و تسخیرناپذیر کلات هم نمی‌تواند جلودار این بادها باشد. کسی می‌گفت تعجب می‌کنم که طوفان با این شتاب و شدت چه جوری وارد کلات می‌شود. گفتم تعجبی ندارد، خیلی ساده. از دربند ارغوانشاه وارد و از دربند نقطه خارج می‌شود.

رودها

کلات رودهای پرآبی را در بلندیهای خود تدارک می‌بیند که همه را با اندک تصرفی به همسایه شمالی تحویل می‌دهد مانند ژرف رود، رودخانه لاین،

موقعیت عمومی بخش کبود گنبد/ ۲۵

رودخانه قره‌تیکن، رودخانه ارچنگان و رود چهچهه و این همه از بارانهایی برمی‌خیزد که بر کوههای هزارمسجد می‌بارد. کشاله‌های شمالی این جبال به علت همین بارانهای فراوان علف خیز و سرسبز است. سرسبزی این سوی هزارمسجد ضمناً در رونق گله‌داری و نگهداری اسب و قاطر و دام اثر مستقیم دارد و عجیب نیست که مثلاً قریه خشت در بالای دیواره شمالی کلات با پانصد تن جمعیتی که دارد ده هزار رأس گوسفند و ۶۶ رأس اسب و قاطر داشته باشد. مورد استفاده قاطر در سرزمین کوهستانی کلات روشن است که این ناحیه همه کوه است و دره و سنگلاخ و تپه و ماهور. بلندبها چنان پشت به پشت هم داده‌اند که گاهی بر قاطر نیز عرصه تنگ می‌شود. در سفری که به خشت داشتم به رأی العین می‌دیدم که مرکوبم با این که اسبی توانا بود در خیلی جاها از کنترل خود عاجز می‌ماند و بی اختیار سُر می‌خورد. این است که اگر در کل کلات و حومه بیش از سه چهار ماشین آن هم از نوع جیپ و لندرور وجود ندارد، درست به همین خاطر است که کمیت ماشین در عرصه جبال کلات بکلی لنگ می‌ماند.

پیشه‌ها

غیر از گله‌داری و دامداری کار دیگر کلاتیها باغداری و کشاورزی است. به دولت سرآبهای وافری که از هر سوی جاری است می‌توان در حواشی رودخانه به کشت انواع درخت‌ها و صیفی‌جات دست زد که چنین می‌کنند. برنجکاری در سطح وسیعی رواج دارد و محصول آن برنج گرده خوش طعمی است که بیشتر در محل به مصرف می‌رسد و کمتر به بازار می‌رود. برنج گرده در دو نوع شش ماهه و نه ماهه است به علاوه بخشی از شالیزارها به کشت انواع دیگری از برنج مانند صدری و عنبربو اختصاص یافته است. غلات دیگری جز برنج هم در کلات و نواحی پیرامونش کشت می‌شود مانند جو، گندم، ذرت، کنجد، نخود، عدس، و گل آفتاب گردان. اما با این همه جای شگفتی است که با آب فراوان و باغ زیاد، میوه کم باشد. در تمام فصلهای سال نمی‌توانی میوه‌ای برای خوردن پیدا کنی نه به رضا و نه به زور. شاید علت عمده کمبود میوه بخصوص این باشد که کلاتیها بیشترین تلاش خود را در باغها مصروف سپیدارکاری می‌کنند و

از طریق فروش چوب استفاده خوبی هم می‌برند. میوه‌ها اغلب به علت بد بودن یا نبودن راه نمی‌توانند به پول تبدیل شوند پس رغبت بیشتر مردم در تولید کالا و محصولی است که اگر چهارماه هم راه مسدود باشد بیم فساد و ضایع شدن در بین نباشد مثل همین چوب سپیدار. در زراعت همان اسلوب قدیمی رواج دارد. کار با تراکتور و سایر ابزار و آلات مکانیکی مثل بخشهای مشابه در این جا رونقی ندارد. تراکتور چطور می‌تواند در تنگنای درّه‌ها و سراشیبی قلب کوهها نفس راست کند؟ از این جهت تعداد تراکتورهای موجود در کلات و توابع را از تعداد انگشتان دست بیشتر ندیدم.

سنتها

سنتها در کلات پابرجاست چه در کشاورزی و گله‌داری و چه در آداب و رسوم، اما شلوغ و درهم ریخته. به شلوغی ترکیب جمعیت. هر دهی برای خودش آیینی دارد و سرگرمی بخصوصی و حرفه خاصی و به همین دلیل در کارهای دستی توفیق خوبی دارند انگار که هرکس با خود هنری را به این سامان آورده است یا پس از مهاجرت به این دیار یادگار زادبوم اصلی خویش را که متجلی در همان کاردستی بوده نگهداری کرده‌اند. مردم چرم و ژرف به کارقالی و قالیچه سرگرمند، اهالی زاوین بهترین نمونه ابریشمبافی را دارند حتی در ایران. پارچه‌هایی از قبیل بز و مداخل و چارقد و چادرشب و پلاس و رومیزی و روسری در ظریفترین نوع خود حاصل کار زنان این روستاست تا جایی که پارچه‌های منقش ابریشمی زاوین تا متری پانصد تومان هم خریدار دارد.

طب قدیم نیز به عنوان یک سنت هنوز برای خود در بین مردم جایی دارد و هنوز داروهایی از قبیل سمبله طیب، جوزبیا، اُستاقدوس، هواچوبه، کوکنار، هلباد، کندور، بهمن پیچ، بالنگان، تلخه شور، سنگ کبریت، شش دارو، مامیران چینی، قورمباد، کات کلوخ، اکل الملک، قدومه کلاتی، کنوچه، شکم پاره، چوب چینی، سونک کابلی، ازوای، ملک ازرق، مخلصه، افسنتین رومی، سناکله و خیلی از داروهای آشنای دیگر برای دردهای مختلف در کلات تجویز می‌شود. در کلات داروخانه سنتی جالب و بزرگی وجود دارد که به وسیله حاج حمزه رضائی اداره

باورهای مردم/ ۲۷

می‌شود. او مردی است معمر و پرتجربه که می‌گوید از تفلیس و گرجستان به این طرفها مهاجرت کرده است. خیلی از وقایع و حوادث کلات را شاهد بوده است و در کار انتخاب و تجویز دارو تخصصی دارد. جزا و عده دیگری هم به عرضه داروهای قدیمی می‌پردازند و کلات تا این اواخر که یکی از مغازه‌داران به وارد کردن قرص و شربت فرنگی دست زده است، با داروی کارخانه‌ای سرو کار نداشت. نبودن راه حکم می‌کرد که درد ساکنان کلات با داروی جمع شده از بیابان کلات معالجه شود و باز به همین علت است که هنوز شکسته‌بندهای قدیمی دخالت در امر پزشکی را به اجبار ادامه می‌دهند.

باورهای مردم

- جارو را نباید در مرئی و منظر کسی گذاشت.
- اگر دو فندق با یک گردو جنگ کنند، گردو می‌شکند.
- اگر جارو را سربالا بگذارند یکی از افراد خانه می‌میرد.
- بیضه چپ پسر بچه‌هایی که چشمی شور دارند باید گرفت و تاب داد تا کسی را نظر نکنند.
- اگر موی بلندی از سر کسی بیفتد باید آن کس مورا بردارد و قطعه قطعه کرده و به زمین اندازد.
- اگر کف پای کسی بخارد، برایش مهمان خواهد آمد.
- اگر کف دست کسی بخارد، پول به دستش خواهد رسید.
- خواب دیدن ماه و ستاره باهم، نشانه رسیدن به دولت و بزرگی است.
- وقتی باران در هوای آفتابی ببارد نشانه آن است که آهوان دارند می‌زایند.
- سر تراشیدن و ناخن گرفتن در شب خوب نیست، به آدم ضرر می‌زند.
- نگاه کردن در آینه خوبی ندارد اگر این کار را کردید بر محمد صلوات بفرستید.
- کلیاسه و خوک هر دو از خاندان بنی اسرائیلند. در برابر آنها نخندید که دندانهایتان را می‌شمارند و اگر به هر حال چشمش به دندانتان افتاد فوراً بگویید کلیاسه ۳۳ دندان دارم بشمارتا کور شوی.

- اگر میوه در خواب ببینی روزی ات زیاد می شود.
- خاریدن کف پا علامت به دولت رسیدن است.
- در آستانه رفتن به سفر اگر عطسه زدی و زوج بود عیبی ندارد به رفتنت ادامه بده و اگر فرد بود صبر کن و سه مرتبه صلوات بفرست و برو.
- اگر لامپ چراغ روز پنج شنبه بشکند حتماً فردایش تصدق بده.
- اگر کلاغ سیاه در حال پرواز قارقار کند، هوا بارانی و خنک خواهد شد.
- اگر مرغ برای استراحت روی درخت بنشیند هوا سرد خواهد شد.
- خرخاکیها در ساعت سال تحویل هیچ وقت پیدایشان نمی شود. اگر می خواهید سراسر سال با خیر و برکت همراه باشد یکی از آنها را در قوطی نگه دارید و سر سال تحویل به آن نگاه کنید.
- چوب درخت زرشک را به هر حیوانی بزنند خون می شاشد.
- شب قبل از تحویل سال مقداری سبزی از بیرون به خانه بیاورید خوش یمن است.
- به دست بچه غیر ممیز آینه ندهید.
- وقتی جامه ای را برتن کسی می دوزند باید آن کس که می دوزد چوبی نازک به دهن بگیرد تا صاحب جامه از آسیب احتمالی سوزن در امان باشد.
- اگر الاغی نشسته عرعر کند، کسی از خانواده صاحبش می میرد. پس باید تا همچنان نشسته است سرگوشش را خونی کرد. این عمل فال بد را باطل می کند.
- کلاغی که رو در روی خانه قارقار می کند از رسیدن مهمان خبر می دهد. به او بگویند خوش خبر باشی.
- اگر اسب زکام گردد پارچه ای نیلی و به آب نرسیده را به سربیک چوب بسته و آتش زده در داخل بینی اش کنید تا به شود.
- اگر فرد عزیزی در حال مرگ باشد و نخواهید که او بمیرد و به جای او مثلاً بچه کوچکی بمیرد! سه بار بچه را به دور مریض بگردانید و بگویند ماشاء الله ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم تا آن مریض خوب شود و آن بچه بمیرد!
- معمولاً وقتی بین دختر-پسری عقدی می بندند دشمنان آنها نخ در گوشه لباس

ترکیب مردم/ ۲۹

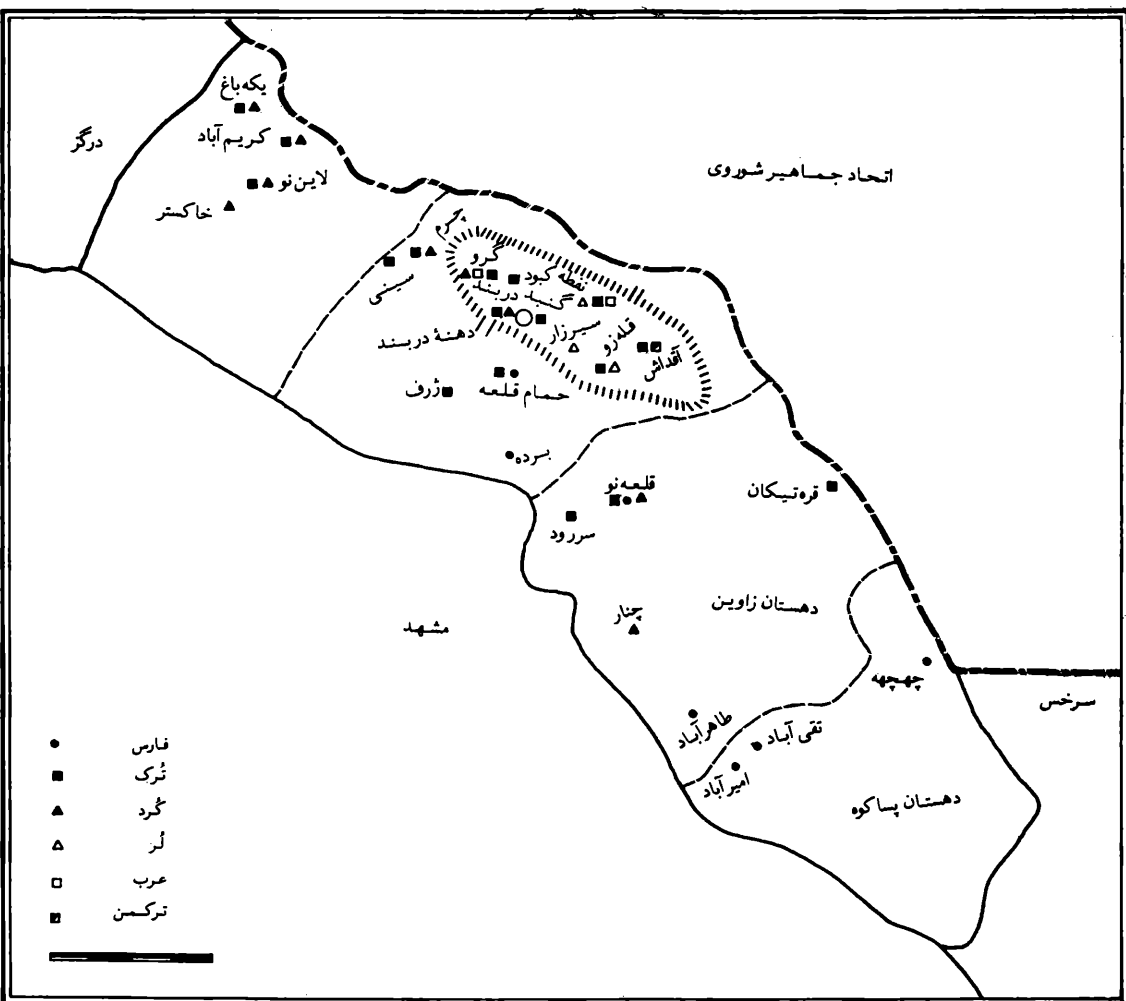
عروس یا داماد گره می‌زنند تا بختشان بسته شود. بستگان عروس و داماد باید این گره را هرچو هست پیدا کنند و بسوزانند تا بخت آن دوبار شود.



اینها که نوشته شد پاره‌ای از اعتقادات قدیم مردم کلات است که فقط در سینه سالخوردگان باقی مانده است و با اندک تفاوتی در خیلی از نقاط دیگر هم کم و بیش رواج دارد. ظاهراً از وقتی که کتاب، رادیو و روزنامه وارد زندگی خلق الله شده است، مردم عقاید و خرافات قومی خود را در گوشه ذهنشان مانند سهم الارثی عاطل و باطل تنها برای خودشان نگه داشته‌اند و این گونه باورها در مکالمات و مجالس مجال ظهور پیدا نمی‌کنند، کم‌این که هنوز من رفتاری منطبق بر این باورها و یا گفتاری در چهارچوب این عقاید در کلات ندیده و نشنیده‌ام. دیگر آن دلبستگی و ایمان به چیزهایی از این قبیل و به شکلی که در قدیم وجود داشته است، وجود ندارد. شاهد مثال این که حتی گویندگان و نقل کنندگان پیر این عقاید و آداب، خود بعد از روایت مطلب لبخند پراشاره و تمسخرآمیزی بر لب دارند. از عمر فرهنگهای این چنینی چیزی باقی نمانده است.

ترکیب جمعیت

کلات از نظر ترکیب جمعیت وضع بسیار استثنایی و جالبی دارد. ترکیب جمعیت در اردوی جهانگیر نادر نیز از این گونه بود. قطعاً جمعیت فعلی کلات ورثه همان حشم و خدم نادرند که چنین گوناگون در دره کلات و نواحی اطراف آن گرد آمده‌اند. جلایرهای کبود گنبد، ایروانیهای سیرزار، دربندیها، اهالی ژرف و حمام قلعه و برده و سررود و خشت اکثر ترکند، خشتیها ظاهراً از گنجه و قره‌باغ، سررودیها بقولی از کوچ داده شدگان یهود و دربندیها ساری جوی باشند. مردم سینی، چرم، خاکستر، لاین، پلگرد، رباط، چنار، قلعه‌نو و یکه‌باغ کرد خراسانی هستند. نیمی از دربندیها از تبار کردانی هستند که نادر از غرب ایران بدینسوی کوچانده بود. ساکنان قره‌تیکان، چهچهه و قسمتی از کبود گنبد فارسی زبانند. اهالی نطفه و گرو اصلاً عرب و در حال حاضر به زبان ترکی و ترکی اردلانی



نقشهٔ پراکندگی قومی در بخش کلات

صحبت می‌کنند. ساکنان قله‌زو و سیرزاریها نیز به ترکی اردلانی و ترکی ینگجه حرف می‌زنند و در مجموع می‌توان گفت نیمی از جمعیت کلات به گُردی، ۳۵ درصد به ترکی و بقیه به فارسی تکلم می‌کنند. در روستای قله‌زو که در داخل قلعهٔ کلات و در ارتفاعات شرقی قرار دارد دیدم و شنیدم که جارچی به چندین زبان مردم را به شرکت در مراسم افتتاح «خانهٔ انصاف» دعوت می‌کند انگار که ناطقی از تربیون سازمان ملل حرف می‌زند! او ابتدا به ترکی از مردم خواست که در میدان ده



جمع شوند سپس همین عبارت را به زبان لُری و بعد گُردی و دست آخر به فارسی تکرار کرد. من که در واقع از این نوع جار زدن و تنوع زبان بیش از همه به هیجان آمده بودم از دهدار قریه پرسیدم چگونه است که در محیطی به این جمع و جوری و پس از اینهمه سال مردم در انتخاب یک زبان به توافق نرسیده اند؟ و او گفت اینها در حفظ زبان و مرام خود خیلی تعصب دارند. هر خانواده ای بی توجه به آنچه در پیرامونش می گذرد به زبان قوم خود حرف می زند و من تأملی کردم که خوب اگر

اینها به همین سادگی به زبان و زمان و فرهنگ دیگران تسلیم می‌شدند لزومی نداشت که نادر آنها را از سرزمین آبا اجدادیشان کوچ دهد. ما می‌دانیم که کوچ داده‌شدگان سیاست نادری هرکدام به نوبه خود از ویژگی خاص برخوردار بوده‌اند. از یک طرف شجاعان و پهلوانانی بوده‌اند که نادر برای استحکام بخشیدن مرزهای مورد تهاجم از تهور آنان استفاده می‌کرده است و گروهی دیگر کسانی بوده‌اند که باقی‌ماندنشان در شهرها و سرزمینهای مفتوحه، به علت احساسات قومی مایه آشوب و فتنه بوده است و نادر آنان را به نقطه‌ای دیگر کوچ داده است تا منطقه مفتوحه را از آسیب آنان در امان نگه دارد. جمعیت دیگری هم وفاداران به دستگاه نادری بوده‌اند. اینان نیز هرچند از ملیتهای مختلف اما برگزیدگان آنها بوده‌اند یا از کسانی به حساب می‌آمده‌اند که نادر شخصاً در انتخاب آنها دخالت داشته است این است که حفظ زبان و آیین و فرهنگ و دین در تبار اینان امری نیست که دور از انتظار باشد اگرچه فرهنگی کم جمعیت و کوچک و مغلوب که از سوی سنتهای بی‌شماری به محاصره درآمده باشد مثل همین زبان لُری در قلّه زویا زبان عربی در گرو و سایر نقاط.

حوادثی که بر مردم گذشته است

مردم درّه کلات در طول زمانهای گذشته یعنی تاجایی که خود به یاد دارند — قطع نظر از وقایعی که ریشه در تاریخ سده‌های پیشین دارند — حوادث و عوارض بسیاری را تحمل کرده و شاهد بوده‌اند. کلاتیها چون در تنها بودن استقلال داشته‌اند و هنوز هم دارند، بی‌آنکه کسی از جایی یاری‌شان داده باشد این همه را با شکیبایی پذیرفته‌اند. در تحقیقات جغرافیایی آلفونس گابریل می‌خوانیم که وقتی و. بیکر V. Baker و ج. جیل J. Gill در حدود سالهای ۱۸۷۳ میلادی مقارن با سالهای ۱۲۹۳ قمری از کلات نادری عبور کردند قسمت عمده جمعیت کلات بواسطه مرض مطبقة^۸ از بین رفته بود^۹. در قحطی هولناک سال ۱۳۳۵ هـ.

۸. تب دُموی لازم است که دو نوع دارد یکی آن که از عفونت خون در عروق و خارج آنها پدید آید و دیگری به غیر عفونت خون را گرم کند و به غلیان آورد و بعضی آن را حصه دانسته‌اند. فرهنگ معین.

۹. تحقیقات جغرافیایی، راجع به ایران، ص ۱۷۸.

حوادثی که بر مردم گذشته است/ ۳۳

ق نیز مردم آن قدر از نظر ارزاق در تنگنا قرار گرفتند که ناچار به خوردن ریشه گیاهانی همچون تاتران، موچالق، یاپالق، جوقازم و دوه دیزی^{۱۰} روی آورده بودند.

درست یک سال بعد یعنی در سال ۱۳۳۶ وبای مرگباری از مرز روس به کلاتها هجوم آورد و بسیاری از ساکنان بی دفاع منطقه را کشت. مردم در همان زمان به این مرض سه یک فراشه لقب داده بودند به خاطر این که گرفتاران وبا یک روز تب می کردند و ۲ روز در آتش آن می سوختند و به دیگر روز دار فانی را وداع می کردند. کلاتها سال گندم سیاهی را نیز از وقایع بد تاریخ خویش می دانند. در آن سال که به تقریب ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ شمسی بوده است سیاهه برغلات افتاد و نوعی دیگر از قحطی را برای مردم به ارمغان آورد. ظاهراً در همان سال غله مورد نیاز خلق از شیراز به این محال حمل گردید و مردم توانستند از بیداد گرسنگی جان خود را برهانند. حوادث دیگر را در خیلی از سالها، سیلهای غریب و ویرانگر و حساب نشده به وجود آورده اند. سیلهایی با ارتفاع باور نکردنی ۵ متر و بیشتر که زندگی و روزگار مردم را بویژه در سالهای ۱۳۲۶ و ۱۳۴۴ شمسی تباه کرد و بخش عظیمی از وسایل منزل اهالی را به خاک روسیه برد. آنچه همسایگان شمالی بعد از فرونشستن آب به کلاتها پس دادند فقط جنازه های بسته بندی شده و کفن پوشیده بود و دیگر هیچ.

در سال تحریر این یادداشتها نیز که بهار سال ۱۳۵۵ شمسی باشد، همزمان با سیلهای غارتگر خراسان که قوچان و شهرهای شمال خراسان را خراب کرد، کلاتها باز هم قربانی دادند و غرامت. هم مال و هم زندگی. من خود شاهد بودم که از آسمان یکپارچه سیل می آمد و نه باران، یعنی که لزومی نداشت شاخه های کوچک برای تدارک سیل به هم گره بخورند، از هر نقطه ای در هر جا سیلی برمی خاست و ترس و تنهایی بواقع مردم را به محاصره درآورده بود. از سویی صدای رعد در ظرف تمام سنگی حصار کلات چنان قشقرقی برپا کرده بود که شیشه های پنجره ها را درهم می شکست. صدای کسی در معرکه آب و آذرخش به جایی نمی رسید. باران که بند آمد هنوز سیل و واویلا و وحشت باقی بود. اما بسیاری از

۱۰. نام چند گیاه بیابانی که همه دارای ساقه و ریشه قابل اکل بوده و در دره های کلات یافت می شود.

ادارات و خانه‌ها نبودند و باغها یکی پس از دیگری در مقابل ایلغار سیل سقوط می‌کردند. سیل وحشی بود و عظیم و ترسناک. تمامی هم نداشت. زیرا که وقتی باران بند می‌آمد بی‌آنکه ستاره‌ای در شب ظلمانی قلعه رخ نموده باشد، دوباره شروع می‌شد. باران امان نمی‌داد. خیمه ابر همیشه برپا بود و تا مدتهای مدید مسرت‌بخش‌ترین بشارت مردمان به یکدیگر این بود که بتوانند در گوشه‌ای از آسمان تنگ و گرفته کلات، روزنه‌ای نشان بدهند که در آن روزنه، خبری باشد از احتمال باز شدن آسمان. من نیز به نوبه خود در بسیاری از این شب‌ها توفیق این را داشته‌ام که اهل منزل را به دیدن ستاره بی‌حالی در گوشه‌ای از آسمان دعوت کنم ولی آنها دیگر به دولت بی‌دوام ستارگان اعتمادی نداشتند. صدای مهیب سیل در زمین و غرش تندر در گوشه‌های آسمان واقعیتی بود تلخ و هراس‌انگیز. در جریان این ترکتازی کور طبیعت هیچ کس را یارای دم زدن نبود و اگر صدایی از جمعی برمی‌خاست صدای استغاثه بود و صدای گامهای مردم در راه رسیدن به نخستین تپه و نزدیکترین پناهگاه.

کبود گنبد

مرکز بخش کلات، کبود گنبد نام دارد، که با تقریباً ۵۰۰۰ جمعیت خود و با قواره مستطیلی که دارد، بسیار جمع‌وجور و کوچک است. از پایین تا بالا یک و نیم کیلومتر طول شهر و در همه جا کمتر از پانصد متر عرض آن است. کبود گنبد به عللی که قبلاً گفته شد نمی‌تواند رشدی بیش از این داشته باشد جز این که در راستای غربی مرکز بخش و پس از روستای خوارزم محله بتوان با درهم کوبیدن باغات حاشیه رودخانه چیزی برآنچه هست افزود. کبود گنبد با همه فشرده بودنش به چندین محله تقسیم شده است که حکایت از گوناگونی سکنه و قدمت اسکان گروههایی از جمعیت در گوشه‌هایی از شهر دارد. محله‌های مشهور شهر به همان ترتیبی که قرار گرفته‌اند و از غرب به شرق چنین است: خوارزم محله یا خروس محله، بازیگر محله، سید محله، فرشمال محله و پایین محله. در ترکیب فعلی البته این اسامی چیز بخصوصی را نمی‌رساند. خوارزمی و سید و کولی و بازیگر اکنون

کبود گنبد/ ۳۵

همه کلاتی هستند. در لباس پوشیدن، در چهره و در حرکات و سکنات.

در کبود گنبد به مقتضای محدودیت وسعت و جمعیت شهر، بیشتر مردم یکدیگر را می‌شناسند. هر تازه‌واردی در همان لحظه‌های اولیه ورودش به شهر، بر سرزبانهاست. هر رفت و آمدی ظاهر و پیداست. این هم گفتنی است که کلات با این که با مضاف «شهر» همراه است و با این که شهردار دارد و با این که کلّ ادارات دولتی در چنین بخش کوچکی دایر است تفاوت زیادی با دیگر روستاها ندارد. کوچه‌ها همچنان پیچ در پیچ بی‌قواره و مفروش به انواع و اقسام کودهای حیوانی و پهن اسب و قاطر است. خانه‌ها گلی و دارای سقف چوبی و اغلب بی‌در و دروازه است. اصطبلها هنوز دری دارند روبه کوچه و خیابان. و گاو و خرها را می‌بینی که آزادانه در این طرف و آن طرف به چرا مشغولند و حتی در محوطه قصر خورشید! هنوز قصاب گردن گوسفند را می‌گیرد و جلوی دکانش در حاشیه خیابان آن را به زمین می‌زند و ذبح می‌کند و هنوز خیلی چیزها که لازمه یک آبادی است در کلات وجود ندارد. داروخانه، گاراژ مسافربری، دفتر اسناد رسمی، مسافرخانه، غسالخانه، سلاح‌خانه، چاپخانه، میوه‌فروشی، حلب‌سازی، کفاشی، نجاری، قنادی؛ همه این‌ها را که بر شمردم در کلات وجود ندارد. حالا نمی‌گویم مثلاً کلات کتابفروشی هم ندارد، تابلونویسی هم ندارد و چاپخانه هم ندارد که در این مقوله، دیگر شهرهای صاحب نام هم وضع بهتری از کلات ندارند و انگار گفته باشم که در شهری مثل قوچان که حدود چهل هزار نفر جمعیت دارد و سه هزار سال قدمت تاریخی، خبری از فعالیت در این قبیل رشته‌ها نداریم.

می‌گفتم که کلات شهری است با ویژگیهای یک روستا و مشابهت تام و تمام آن با عقب افتاده‌ترین روستاهای کشور در مسأله خطوط ارتباطی و وسایل عمومی و حمل و نقل. وسیله رفت و آمد بین کلات و مشهد و هرجای دیگر، ماشین باری و تانکر نفت است که بزرگان شهر در اتاقک جلو و بقیه بر روی بار سوار می‌شوند و برای رفتن به مشهد نفری — بسته به اقتضای فصل و انصاف راننده — بین ۳۰ تا ۶۰ تومان پول می‌دهند. مردم برای اسباب‌کشی و پایین و بالا کردن بار در داخل شهر از گاری موتوری و تراکتور که یکی دوتایی بیش نیست استفاده می‌کنند. بعضی از ادارات هم جیب قراضه‌ای در اختیار دارند که اگر خراب نباشد کارهای

اداره و رئیس مربوطه را انجام می‌دهد.

در کلات دوباب حمام عمومی هم دایر است یکی در داخل مسجد کبود گنبد که به حمام نادری شهرت یافته و بسیار قدیمی و تاریک و کثیف است که اخیراً به جای خزینه‌های آب گرم و سرد سنتی‌اش دو سه تا دوش هم به آن اضافه کرده‌اند و با گلخن تاب و سوخت هیزم و بوته گرم می‌شود و حمام دیگرش که تازه‌ساز است دارای شرایط بالنسبه بهتری است. فاضلاب این آخری با کانالی پس از عبور از کنار درمانگاه شهریکراست به ژرف رود می‌ریزد. هردو حمام البته مانند معمول دیگر روستاهای ایران دارای دوشیفت زنانه و مردانه است. روزها در اختیار خانم‌ها و شبها به آقایان اختصاص دارد. ساختن حمام سرخانه در معماری کلات هنوز جایی ندارد.

کلات در گذر تاریخ و در نگاه جهانگردان

کلات نادری در تاریخ حوادث ایران شرقی و درگذرزد و بندهای سیاسی خراسان جایگاه خاص خود را داشته است. حصار طبیعی و مستحکم و تسخیرناپذیر قلعه که نفوذ در آن با امکانات جنگی دوران سلاحهای ابتدایی تقریباً غیر عملی بوده است برای سرداران و عاصیان و طاغیان جاذبه‌ای قوی داشته است. در تاریخ به موارد زیادی برمی‌خوریم که سلاطین و زمامداران ایران وقتی که در پیمودن خط حاکمیت خویش به بن‌بست می‌رسیده‌اند، آخرین چاره مقاومت را در مدخل قلعه کلات جستجو می‌کرده‌اند، یعنی که کلات به همان نحو که از نظر جغرافیایی منطقه‌ای بن‌بست و بی‌رفت و آمد و دور از دسترس به شمار می‌آید، نقطه امید به بن‌بست کشیده‌شدگان نظامی و سیاسی نیز بوده است. از این روی شاید در ایران کمتر نقطه‌ای داشته باشیم که این قدر از دید سوق الجیشی مورد توجه باشد، پس در خلال کَر و فرهای نامجویان و گردنکشان و مدعیان قدرت می‌بینیم که سم ضربه‌های آتشزای اسبان تیزرو بر گرده‌های صبور کلات بسیار فرود آمده است و شبهای پرتوطئه قلعه، بارها از برق شمشیر مهاجمان و حصاریان روشن گردیده است.

به تاریخ سری بزنیم، از سپیده‌دمان تاریخ تا این زمان و ببینیم چه کسی و

کلات در گذر تاریخ و در نگاه جهانگردان/ ۳۷

در کجا از کلات نام برده است، کدامین کس به آن جا پناه برده و کدام مسافر کوله بار توشه اش را به هوای تماشای چهرهٔ پررمز و راز این منطقه بر پشت نهاده است. مقید نباشیم که حتماً توالی و ترتیب تقویمی را مواظبت کنیم که احیاناً مزاحم گشت و گذارمان خواهد بود در وادی بی‌کرانهٔ تاریخ. پس به نمونه‌های دم دست اشاره‌ای کنیم و درگذریم:

ظاهراً قدیمی‌ترین متنی که از کلات نام برده است شاهنامهٔ فردوسی است.^{۱۱} در داستان فرود پسر سیاوش بارها به نام کلات و چرم اشاره شده است:

گذر برکلات ایچ گونه مکن کزان ره روی خام گردد سخن

کنون در کلات است و با مادر است جهاندار با فرو و بالشکر است

زیکسو بیابان بی‌آب و نم کلات از دگر سوی و راه چرم

همان به که سوی کلات و چرم برانیم و منزل کنیم از مَیم
چپ و راست آباد و آب روان بیابان چه جوئیم و رنج روان

بگفت و بفرمود تا بگذرند به سوی کلات و چرم ره برند
به سوی کلات اندرآمد ز راه گرفته همه راه و بیره سپاه

ز راه کلاتست آهنگشان ندانم کجا اوفتد جنگشان

مشو گفتم او را به راه چرم مزن برکلات و سپدکوه دم
که آن جا فرود است و با مادرست گوی کی نژادست و گندآورست.

□ «کیخسرو پسر سیاوش بود و سیاوش را همچنین کیخسرو بود از فرنگیس دختر افراسیاب و فرود از جریره دختر یا خواهر پیران ویسه. فرود مهتر بود از

۱۱. شاهنامه فردوسی. دبیر سیاقی، داستان فرود، ج ۲، ص ۶۹۷ به بعد.

کیخسرو. ۱۲

□ «کیخسرو برای خونخواهی پدرش سیاوش لشکری را به سپهسالاری توس به ترکستان بسیج می‌کند و چون فرود برادر کیخسرو و مادر وی جریره در کلات بوده‌اند به توس یادآور می‌شود که از کلات و چرم عبور نکند و از رویارویی با فرود پرهیزد اما توس اندرز کیخسرو را از یاد برده به سوی کلات حرکت کرده و در چرم اردو می‌زند. از آن طرف فرود به صلاحدید مادرش جریره خود را اولی به خونخواهی دانسته از توس و لشکریانش می‌خواهد که هفته‌ای را در کلات به آسایش بنشینند و سپس به سرداری او — فرود — راه ترکستان را در پیش گیرند اما توس نمی‌پذیرد که: گر او شهریار است من خود کیم؟ و به هر حال بین فرستادگان فرود و توس برخوردهایی به وقوع می‌پیوندد که نخست «زراسب» و «ریو» پسر و داماد توس کشته می‌شوند و آن گاه که فرود از نبرد با بیژن هزیمت‌کنان به کلات پناه می‌برد سپاه ایران کلات را محاصره می‌کنند و کاربر فرود تنگ می‌شود. اطرافیان فرود همگی کشته می‌شوند و دست آخر فرود خود مجروح به دژ برمی‌گردد و در دامن جریره جان می‌سپارد. جریره نیز با خنجری در کنار جسد فرزندش دست به خودکشی می‌زند لیکن پیش از این اقدام گنجها را به آتش می‌کشد و شکم اسبان را می‌درد تا به دست دشمن نیفتد و قلعه به دست توس می‌افتد. سپهسالار توس بفرمود تا دخمه‌ای شاهوار بر ستیغ کوه ساختند و زراسب و فرود و ریو را در آن جا به خاک سپارند و آن گاه پس از سه روز اقامت در چرم به کاسه رود هزیمت می‌کند.» ۱۳

□ «و ابوعلی و فایق از آن هزیمت به قلعه کلات رفتند و این قلعه‌ای است با عتاق آسمان هم‌عنان و از حوادث زمان در امان، مرغ بر آستانه قصرش مکنت پرواز نیابد و وهم در آستانه رفعتش نرسد. و امیرک طوسی ایشان را آنجا چند روز مهمانی کرد تا کیفیت حال لشکر و حیات و وفات و هلاک و نجات هریک بدیشان رسد.» ۱۴

۱۲. مجمل التواریخ والقصص.

۱۳. برگرفته از شاهنامه فردوسی، ج ۲، ص ۶۹۷.

۱۴. ترجمه تاریخ یمنی، ص ۱۲۲.

کلات در گذر تاریخ و در نگاه جهانگردان/ ۳۹

□ «پس از فوت آباقان پسر هلاکو و پدر ارغون، به سبب فتنه‌هایی که برخاسته بود احمد تکودار به سلطنت نشست. ارغون که حکومت را حق خود می‌دانست و از نتیجه این انتخاب ناراضی بود علم طغیان برافراشت و علیه سلطان احمد قیام نمود ولی چون شکست خورد به دژ طبیعی کلات نادری که مدخل سمت غربی آن هنوز به دربند ارغوانشاه معروف می‌باشد پناهنده گردید. بعدها ارغون از عمویش فریب خورد و خود را به وی تسلیم کرد.»^{۱۵}

□ «چون امیر نوروز با پادشاه غازان مخالفت و عداوت ظاهر کرد، پادشاه غازان سوتای و هرقداق را فرمود که نوروز را بگیرد. ایشان با بیست هزار سوار به طلب امیر نوروز به خراسان درآمدند. چون به حدود رادکان رسیدند در آن مواضع با امیر نوروز حرب کردند. امیر نوروز از پیش ایشان منهزم شده پناه به کلات کوه برد. چون شب درآمد از کلات کوه بیرون رفت و عنان عزیمت بر سمت هرات تافت.»^{۱۶}

□ «در شهر سنه ۹۱۵ که محمدخان شیبانی لشکر به سر احشام دشت قبچاق کشیده فریدون حسین میرزا اندک سپاهی فراهم آورده به بلاد خراسان درآمده و بر قلعه کلات استیلا یافت. حاکم مرو شاه جهان «قنبری» چون آن خبر شنید با جمعی کثیر از جنود از یک متوجه کلات گشت و شاهزاده به سبب قلت اعوان و انصار از محافظت آن حصار عاجز، فتح «قنبری» را میسر شد.»^{۱۷}

□ «زمره دیگر بر زبان آوردند که رعایت طریقه حزم مقتضی آنست که ابوالحسن میرزا با اورق و طایفه‌ای از سپاه به حصار کلات رفته آن قلعه را مضبوط سازند و محمد محسن میرزا با بقیه لشکر دامن بعضی از جبال وسیع و عقبات متین را معسکر ظفر اثر ساخته به طریق خدعه به مدافعه اعدا پردازند تا ببینم که از غیب چه سانح گردد؟»^{۱۸}

□ «قلعه طبیعی معروف و موسوم به کلات نادری در این موقع — ۱۳۸۰ میلادی —

۱۵. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۱۶۲.

۱۶. تاریخنامه هرات، ص ۴۱۹.

۱۷. حبیب السیر، ج ۴، ص ۳۹۳. مهمان‌نامه بخارا، ص ۳۷۲.

۱۸. همان، ص ۳۸۵ در باب جنگهای ابوالحسن میرزا با اوزبکها.

شهرت فناپذیری یافت چه پس از یک حمله ناگهانی بی نتیجه ماند آنچه که با یورش و حمله کوشیدند نتوانستند برآن دست یابند. تیمور لنگ خود شخصاً دربند نفطه را حصار داده و سران لشکر او به دیگر مدخل ها حمله ور شدند و بعضی کوه نوردان بدخشانی راهی به صخره پیدا کرده و باب مذاکره برای تسلیم مفتوح گردید ولی این مذاکرات در حال پیشرفت بود که مدافع محیل وزیرک قلعه آن راه و جاپاها را محو ساخته و رخنه ها را مرمت و اصلاح نمود چنانکه چهارده مرتبه حمله برده شد ولی همه آنها بی نتیجه ماند. تیمور لنگ بزرگ اعتراف به شکست خود نمود.^{۱۹}

□ «کلات نادری شهری در شمال شرقی ایران «خراسان». کلات دژی است طبیعی که تیمور چهارده بار به آن هجوم برد بی آنکه بتواند برآن دست یابد. ۱۳۸۰ م.»^{۲۰}

□ «در میان کوهستان، تقریباً نیمه راه ابیورد و مهنه، دژ طبیعی عظیم کلات نادر منسوب به نادرشاه که گویند گنج های خود را در آنجا پنهان میداشت واقع است ظاهراً از این دژ مستحکم در کتب مسالک اسمی برده نشده و جغرافی نویسان قرن سوم و چهارم عرب اشاره ای به آن نکرده اند. یاقوت هم آنرا ضبط نکرده و قدیم ترین کتابی که از آن قلعه منبع اسم می برد تاریخ سلطان محمود غزنوی نوشته عتبی است که در ضمن کلام گوید یکی از امراء از نیشابور به کلات رفت. این نام در عربی به صورت قلعه نوشته می شود. حمدالله مستوفی به اجمال از آن چنین گفته است: قلعه ای است در غایت محکمی چنانکه درو زرع و کشت توان کرد و آب فراوان دارد و چرم قصبه ای است در پای آن قلعه و چندپاره دیه است که از توابع آنست.»^{۲۱}

□ اولین اروپایی که پا به کلات گذاشت یک نفر یونانی به نام بازیل باتاتسس Basil Butatzes بود ۱۷۲۸ م. صحت تشریحات او بعداً به ثبوت رسید.»

□ «قلعه نادر از یک حصار طبیعی سنگی شیب دار احاطه شده و در میان جلگه ای

۱۹. تاریخ ایران، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲۰. المنجد.

۲۱. سرزمین های خلافت شرقی، ص ۴۲۰

کلات در گذر تاریخ و در نگاه جهانگردان/ ۴۱

واقع بود که گودال عظیم در آن وجود داشت و نادرشاه که محل تولدش در همان نزدیکی و از بچگی به آن محل آشنا بود گنج‌هایی را که از هند به چنگ آورده بود در آنجا پنهان کرده بود. او چند معبر محدود آنجا را مستحکم کرده و جلگه را اقامتگاه خود قرار داده و مجاری آب و آب‌انبارهایی ایجاد کرده بود.»^{۲۲}

در سال ۱۷۴۱ م. عبدالکریم کشمیری شرحی هم راجع به کلات نادری که در شمال مشهد واقع است دارد و گفته است:

□ «کوههای عمودی دور آن محوطه ممنوعه را احاطه کرده بود. هر تازه‌وارد خارجی جلوی دروازه شهر تفتیش می‌شد. در اینجا معبری وجود داشت بقدری تنگ که یکنفر به زحمت می‌توانست از آن داخل شود.»^{۲۳}

در سال ۱۸۳۳ فریز که از راههای تازه شمال خراسان مجدداً به مشهد عازم شد بطوری که منظور او بود موفق نشد به کلات که از اروپاییها باتاتسس موفق به دیدار آن شده بود واصل گردد ولی توانست سفری به سرزمین کشف نشده درگز بنماید و تا آتاک که عبارت از سرایشی کوههای خراسان به سمت شمال و صحرای مسطح باشد پیشروی نماید.

تا مدتها بعد از فریز، مسافران غربی از عبور از دیوار بزرگ کوهستانی حاشیه ایران که گرده آن مانند دیوار راست بود و از هرسو امتداد داشت امتناع می‌ورزیدند. این کوهستان بطور واضح از صحرای مسطح قره‌قوم جدا شده و در جنوب دره‌های طولی اترک-کشف رود با دشت مرتفع خراسان توأم می‌شود. تازه در اطراف سال ۱۸۷۰ م. باوجود ناامنی عمومی که هنوز در خراسان حکمفرما بود میل جدیدی برای اکتشاف این سرزمین پیدا شد. اولین کسانی که قدم در این راه گذاشتند در سال ۱۸۷۳ و. بیکر V. Baker و و. ج. جیل V. J. Gill بودند. چون نظر آنها مخصوصاً تعقیب عملیات نقشه‌کشی بود لذا باعجله در شمال و شمال شرق ایران زده و چند مرتبه هم از راههای جدید عبور کردند. آنها از کلات نادری یعنی آن حصار کوهستانی معروف که درست یک قرن ونیم قبل باتاتسس

۲۲. تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۷۸.

۲۳. همان، ص ۱۷۸.

یونانی آن را دیده بود، بازدید کردند. قسمت عمده جمعیت کلات بواسطهٔ مرض مطبقة از بین رفته بود. در جادهٔ پر مخاطره بین کلات و درگز واقع در حاشیهٔ کوهستان و روبه شمال در اتمک که تاکنون مجهول باقی مانده بود قسمت اعظم نگهبانان بیکرو و جیل راه فرار را در پیش گرفتند و درگز تنها ناحیه‌ای بود که آن مسافران در آن با آسایش مواجه شدند.

یک سال بعد از بیکرو و جیل، ژ. ت. ناپیه G.C. Napier که قبلاً البرز شرقی را مورد اکتشاف قرار داده بیشتر از همان راههایی که آنها رفته بودند عبور کرد. او هم به کلات و درگز آمد. معاصر با ناپیه، پ. اگورد نیکف P. Ogorodonikow همچنین از کلات نادری دیدن کرد. یک سال بعد از ناپیه ژ. م. ماک کوگور کاشف بیابانک هم در خراسان به سر می‌برد. او همچنین از کلات نادری دیدن کرد و از آن جا خط سیر بیکرو و جیل را تعقیب کرد و به درگز و... رهسپار گردید.^{۲۴}

ژ. راده G. Radde در سال ۱۸۸۶ م. تقریباً از همان راهی رفت که فریز قبلاً به عنوان اولین سفر آن را انجام داده بود. او هم مانند متقدم معروف خود بیهوده سعی کرد به داخل کلات راه یابد.

آخرین اروپایی که در آن سالها در این اقدام موفق شد عبارت بود از آ. ث. ییت A.C. Yate ۱۸۸۵ م و پ. م. سایکس P.M. Sykes در سفر چهارم خود مقارن سالهای ۱۹۰۲ در دوره‌هایی که از مشهد به خارج زد از کلات نادر که هنوز هم مأموران ایران آن را با ترس و وحشت از چشم خارجیها حفظ می‌کردند، بازدید کرد. از زمانی که به آخرین اروپایی یعنی آ. ث. ییت اجازه دیدن این ناحیه داده شد بیست سال سپری شده بود. یکسال بعد از سایکس ج. ک. تود G.K. Tod دیداری از کلات نادری را شرح داده بود.^{۲۵}

لرد کرزون نایب السلطنه هند در سال ۱۸۸۹ میلادی در سفری از قوچان و از طریق مارشک، زوپیرزن، بلغور، و حمام قلعه به دربند ارغوانشاه رسید اما در آنجا مأمورین از ورود وی به داخل حصار جلوگیری کردند و چون تلاش او برای راه یافتن

۲۴. همان، ص ۲۹۰ به بعد.

۲۵. همان، ص ۳۲۷.

کلات در گذر تاریخ و در نگاه جهانگردان/ ۴۳

به داخل قلعه سودی نبخشید به ترسیم نقشه ای از باروی جنوبی کلات اکتفا کرد و از راهی که آمده بود به مشهد بازگشت. وی در عین حال فصل مشبعی را در کتاب ارجمند خود به کلات اختصاص داده که بیشتر به نقل از جهانگردان اروپایی است که توفیق دیدار از کلات را داشته اند^{۲۶}.



کلات در همه سفرنامه ها و تاریخها و فرهنگها حضور دارد. این قلعه با این که در اقصای شرق ایران گوشه گرفته است بر قلّه نامها بجای دارد، همچنان که بر فرق هزار مسجد، اما همواره صبور بوده است و تماشاگر. کلات همچنان که دیروز جنگجویان و یاغیان و سرداران را در خود پناه می داده است و تقریباً هر سرداری که در خراسان و هر جای دیگر کارش به شکست می انجامیده راهی کلات می شده تا در دامن امن این در استوار نیروی تازه ای تدارک ببیند و از نو حمله کند یا دست کم از هجوم تعقیب کنندگان درامان باشد امروز هم صاحب شوکتان فارغ البال را به خود می خواند تا طبیعت بکر و فاخر خود را به آنها عرضه کند^{۲۷}. به طریقی که پیش از این گفته آمد در زمانهای دور از ما وقتی امیری و سلطانی بر سرداری خشم می گرفته است بی درنگ او را کت بسته راهی کلات می کرده تا از شر دسایس و وسایس و جسارت های او دل آسوده باشد و در زمان نزدیک به ما خواستاران مشروطیت از قبیل مجدالاسلام کرمانی، میرزا حسن رشیدی، ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس، میرزا آقا اصفهانی و... را به گناه این که تو اهل دانش و فضلی، به کلات می تاراندند تا صدایشان از پس و پشت حصار زندان واره کلات به گوش خلق مشتاق و آزادی طلب نرسد^{۲۸}. غرض که خلیها روزی و روزگاری در همین یک وجب خاک خدا سکنا گزیده اند و قلّه های پرفراز و چشمگیر و مسلط قلعه بین

۲۶. ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۱۸۱ به بعد.

۲۷. در هنگام نوشتن این گزارش سفیر معظم بریتانیا و سفیر استرالیا و اهل و عیالشان در کلات به سر می بردند و شنیدم که دیشب را از بد راه در چادری پشت حصار کلات در جلیل آباد بیتوته کرده اند.

۲۸. مرحوم مجدالاسلام در مدت تبعید خود، به نوشتن یادداشت هایی دست زده که در دو مجلد و با عنوان سفرنامه کلات انتشار یافته است. نظر علاقه مندان را به گزارش بسیار مفصل وی از کلات و به مجلدات این سفرنامه جلب می کند.

آنان و خورشید جدایی می انداخته است. و این خود حکایتی است که در کلات خورشید هنوز طلوع نکرده غروب می کند. در پشت هزارمسجد. و در زمستان دیگر قحطی آفتاب به اوج می رسد. هنوز به آفتاب زرد و ضعیف الحال دی و بهمن چشم نگشوده ای که خورشید غیبت می کند. می گفتم که کلات به حیث یک مرکز پرجاذبه نظامی جایی به حساب می آمده است که بیشتر راهها به مدخل آن ختم می گردیده است اما حالا دیگر کلات سهمی در وقایع ندارد زیرا که با افول برق شمیر و خاموشی گرفتن شیئه اسب، کلات لامحاله باید پایگاه بی اهمیتی تلقی گردد. در عصر تسخیر ماه و در روزگار عروج انسان به فضا از قلعه نظامی چه کاری ساخته است؟

حدیث راه و دیگر سرگرمیها

سرگرمی عمده مردم کلات پرس وجود در احوال راه است. راه مشهد. و حدیث تلخ راه در تمام مجلس و محافل نقل می شود. در زندگی ساکنان کلات لحظه ای پیدا نمی شود که در آن لحظه، تشویش خرابی راه نباشد: «علی جمعه» از زور شده. «میرزا» در گردنه اجرم مانده است. «رضا کبکی»^{۲۹} صبح وارد کلات شده است. این جمله ها و این خبرها را در همه روزهای سرد و گرم کلات می شنوی و با اشتیاق گوش می کنی و از سربیکاری و نیاز، از سر کنجکاو و گذراندن وقت، وارد صحبت همگان می شوی: پس رضا کبکی پست را هم باید آورده باشد؟ نفهمیدی بارش چه بود؟ نفهمیدم ولی بارش هرچه بود سر ضرب به تاراج رفت! و کارمند معطل و کسل اداره وقتی از محتوای بار ماشین که لابد مقداری بادمجان و پرتقال و خرت و پرتهای دیگر می بوده بی نصیب می ماند راه پست خانه را در پیش می گیرد اما بسته های پستی هنوز باز نشده. از هرسوی کارمند و رئیس و مرئوس و فرهنگی و ژاندارم کشیک می دهند که نکند محموله بشارت، بقچه خبرهای دنیای آزاد، بار پست گشوده شود و آنها غافل بمانند. بعد با هزار یاعلی مدد چند پاکت

۲۹. اسامی واقعی رانندگان خط کلات.

حدیث راه و دیگر سرگرمیها/ ۴۵

به گل نشسته و چروکیده از کیسه پست خارج می‌شود. اغلب بخشنامه‌های کوتاه و خنک و بی‌خاصیت مقامات است برای ادارات تابعه و بقیه محموله روزنامه است و مجله. که مجله به هر خانه‌ای می‌رود تا خوراک یک هفته جماعت باشد و بی‌اغراق هر مجله‌ای در کلات بیش از ده بار مرور می‌شود. متن و محتوی هرچه باشد از لاطائلات هنری آن گرفته تا جدول کلمات متقاطع و فال هفته و نوشته‌های این و آن و دست‌آخر شعرهای دل به هم زن و سوزناک صفحه ادبی آن چنان که سروده‌اند و دانی. و جز این چه کاری هست که بشود انجامش داد؟ مگر بشود باز به رادیو پناه برد. رادیو هم با آن همه قارت و قورت و پارازیت شنونده را بیزار می‌کند از شنیدن. انگار صدای گوینده‌ها هم در کش و قوس تپه‌ها و ستیغ‌ها، در سینه کش جلال جبال و در بستر جوی و جرها مستهلک می‌گردد. هرچه هست چیزی از صدا به کلات نمی‌رسد. از طرف دیگر روزنامه‌ها آن قدر دیر به شهر می‌رسد که دیگر به درد نمی‌خورد. خبرها را معمولاً شیره کشخانه‌ها و پاچراغدارها زودتر از روزنامه‌ها منتشر می‌کنند! با این حساب اگر روزنامه‌ها صرفاً خبری باشد با تأخیر ورودی که دارد از حیث انتفاع ساقط می‌شود و تنها در روزهای بارانی وقتی از همه جای سقف، آب چکه کند دیده شده است که روزنامه در پوشاندن روی اثاث البیت نقش مؤثری داشته است.

از جاده می‌گفتم و حضور هیولای وحشی‌اش در همه لحظه‌ها و حرفها و سخنها، اما دشواری عبور از این راه را به هر زبان که روایت کنم در توصیف دقایق آن قصور ورزیده‌ام و گذشته از آن شرح جدال دائم مسافر کلات را با گرد و غبار و کوه و کتل و جوی و جر و دست انداز چگونه می‌شود برای کسی گفت که عرصه تاخت و تازش نوار صیقلی آسفالت و اتوبان است. به سخن دیگر آن کس که می‌خواهد گرفتاری دریا را برای آدمهای شاد و خندان ساحل واگو کند باید که از بیانی ساحر و قلمی قادر یاری بگیرد و من از این دو نصیبی ندارم. برای تو چگونه بنویسم و به چه شکلی شرح دهم که باور کنی، من سه روز و دو شب تمام در راه جان کندم تا توانستم ۱۸۰ کیلومتر راه کلات را به پایان برسانم و چگونه باور می‌کنی که در فاصله تنها ۲۰ کیلومتر، ۲۵ کال عریض و سرشار از سنگ و آب را باید پشت سربگذاری و در هر کالی دو ساعت بیل بزنی تا راهی به جلو بگشایی؟!

در اردیبهشت ماه ۵۵ از مشهد به کلات می‌آمدیم و از موقع راه و توطئه آن بی‌خبر. بهار بود و بوی خوش پونه و علف در بیابانها و دشتها پراکنده. از هر کجای کشاله کوه نخ آبی سرازیر بود به دامن زو. خورشید با نوری ملایم بر آینه قامت آب می‌تافت و بدین گونه سینه ارتفاعات می‌درخشید. از آب و از آفتاب. بر بالای سر راه. سقفی از چلچراغ، معلق بر دیدگاه رهگذر. در هر گل زمین نواری سبز از علف زیور خاک بود و خاک خیس بی‌تاب از درد شکفتن. به چیزی که فکر نمی‌کردم خرابی راه بود. چند روز پیش همین راه را در چند دقیقه کوتاه پیموده بودم بی‌رنج راه و بربال هدهد زمان. هلی‌کوپتر. اما این بار روزها و شبهای بسیاری را در فراز و نشیب راه صرف عمر کردم. از جیب اداره گرفته تا اسب و قاطر و تراکتور و از همه امکانات موجود در مسیر و به تناسب وضع راه بهره گرفتم تا به مقصد برسم. از جمله همین امکانات باید به حساب آورد نردبان و طناب را برای گذر از شکاف عمیق و بریده کال و فرود از بلندای اندام درّه به گونه بندبازان!

وقتی به حدود کلات رسیدم. انگار که از مکه آمده باشم عده زیادی از کارمندان اداره که بی‌سیم پاسگاه خبرشان کرده بود تا گردنه اجرم به جلو آمده بودند و عده دیگری از اهالی بی‌هیچ آدابی و ترتیبی در خانه به احوال‌پرسی‌ام آمدند و بعدها تا چند روز صحبت راه بود و کیفیت استفاده از قدرت تراکتور و هوشیاری اسب و بی‌کله گی قاطر و حکمت نردبان و زمختی طناب و بی‌وفایی جیب و این که چگونه شد که از هفت خان سفر جان به سلامت بدر بردم.

پس اهل قلعه کلات و اهالی قلاع و آبادیهای آن طرف حق دارند که به جای هرنوع سرگرمی و مشغولیاتی از راه صحبت کنند و من حق دارم که در کتاب کلات فصلی مشیع برای راه بگشایم بخصوص که این روزها خبر قریب الوقوع بودن اقدام به آسفالت جاده همه را ذوق زده کرده است و بیم آن می‌رود که اگر قصه راه پرخطر و سخت گذر کلات را ثبت نکنیم بعدها کسانی که با سرعت ۱۲۰ کیلومتر در ساعت، تومار تمیز آسفالت را درمی‌نوردند اصلاً باورشان نشود که روزی از دهای عظیم راه چه ترس و وحشتی در دل رهگذران انداخته بود و یحتمل که به مبالغه‌گویی هم متهم شویم کما این که امروز دیگر فی‌المثل قصه ناهمواری پیرارین راه تربت حیدریه را کسی باورش نمی‌شود.

حدیث راه و دیگر سرگرمیها/ ۴۷

می‌ماند نقد عمل اولیای امور در خصوص این جاده که در کلّ آیا قصبه کم جمعیت و بن بست کلات لیاقت لازم را برای داشتن جاده آسفالت دارد، در حالی که خیلی از شهرهای صاحب عنوان خراسان هنوز راه ندارد. و بعد این همه خرج را به چه حسابی می‌شود گذاشت؟ می‌گویند هزینه آسفالت جاده از مشهد به کلات نود میلیون تومان برآورد شده و تأمین اعتبار گردیده است و این پول کمی نیست. بهتر نبود جاده را فقط شن ریزی می‌کردند یا آسفالت سرد اما مثلاً ده سال پیش این کار را می‌کردند؟ خیلی بهتر بود. لااقل شن ریزی این جاده و بریدن تپه‌ها و پل سازی‌ها دارای این حسن بود که اولاً کل مخارج آن به پنج میلیون تومان هم نمی‌رسید و ثانیاً از ده-بیست سال پیش هرکس از این راه می‌گذشت از رنجی فراموش نشدنی معاف بود و ثالثاً اگر تا ده سال دیگر هم به فکر آسفالت اساسی راه نمی‌افتادند کسی چونان که امروز، این قدر بی‌تابی نمی‌کرد. مضافاً به این که صورت جلسات کمیته‌های حزب و شورای بخش و انجمنها از پاراگراف تکراری: «اهالی این منطقه مرزی استدعا دارند هرچه زودتر دستور فرمایند نسبت به گشودن راه و تیغ انداختن آن اقدام شود.» سنگین نمی‌شد. به هر حال کلاتیها جوری که من دریافته‌ام به راه شوسه قانعند اما رنج این انتظار که ده سال دیگر آسفالت به در خانه‌شان می‌رسد — و زودتر هم نخواهد رسید — آنان را به سختی می‌کاهد^{۳۰}.

گفته بودم که سرگرمی همیشه مردم نقل راه و شرح باز و بسته بودن آن برای همدیگر است اما نگفته بودم که مردم و خاصه مستخدمین دولت سرگرمیهای دیگری هم دارند. جوانترها به شیر و عرق و بزرگترها به تخته و ورق سرگرمند. اینان، هر دسته‌شان، برای اشتغال خود به این نوع مشغولیات دلایلی هم دارند: در زمستان خورشید ساعت ۳ بعد از ظهر دیوار قابلمه کلات را پشت سر می‌گذارد و سرپوش تاریکی، کیپ و نفسگیر روی قلعه می‌افتد و دو مرتبه آفتاب در ساعت ۸ صبح روز بعد برمی‌گردد. غیبت صغرای آفتاب شانزده-هفده ساعت به درازا می‌کشد. تاریکی ممتد و سرد و غریب این ساعتهای زجر دهنده را چه جوری می‌توان تحمل کرد و با چه

۳۰. اینکه که شما این گزارش را در پیش رو دارید آن ده سال سپری شده است و کار آسفالت به جایی نرسیده است اما خبر دارم که بسیاری از گردنه‌ها را بریده‌اند و بر روی بسیاری دیگر از رودخانه‌ها و کانالها پل زده‌اند.

مصیبتی می‌شود سکوت شب را به‌روز آورد اگر روشنایی باده و شرقا شرق مهره و تاس و گردش ورق در کار نباشد؟! لیکن و با این همه شمار کسانی که سرگرمیهای آزاردهنده و نامشروع و ضد اخلاقی دارند آن قدر کم است که می‌شود آن همه را به زندانی بودنشان در حصار کلات سر بسر تلقی کرد. مجرم را چه مجازاتی سنگینتر از اقامت اجباری در کلات؟ این از شبهای کلات. و روزها؟ مستخدمین دولت تا ساعتهای ۱۱ و ۱۲ در اداره‌اند و دیگران در گوشه و کنار کوچه‌ها می‌پلکند. ظهر شرعی و قانونی و اداری در کلات ساعت ۱۲ است. کمتر اداره‌ای اسیر بخشنامه و آیین‌نامه است. این را البته نمی‌شود به حساب سوءاستفاده از نبودن بازرس یا نیامدن وی و دور بودن اداره از چشم مقامات بالا گذاشت زیرا کارمندی که در کلات خدمت می‌کند به یک حساب، همیشه و شبانه‌روزی در سر کار خود حاضر است. اغلب میزها تا خانه‌های نشیمن چند متری بیشتر فاصله ندارند.

با همه این معاذیر و تفصیل، بی‌نظمی در کار شاغلان دولتی زیاد به چشم می‌خورد چندانکه گاهی با خودم گفته‌ام که در کلات نادری برق شهر و کارمند دولت هردو به یک اندازه غیبت می‌کنند، و برق شهر که از یک موتور اسقاط و دست دهم تأمین می‌شود همیشه در کار رفت و آمد است. برق را از اوایل صبح و با الوگرفتن مجمر خورشید در مجمعه سنگی کلات قطع می‌کنند تا ضمن استراحتی که به موتور می‌دهند سرویسی هم شده باشد و دوباره همزمان با برپا شدن خیمه شب موتور به کار می‌افتد لیکن حتی در شب هم دلیلی وجود ندارد که موتور یک بند کار کند بنابراین اعتمادی بر تقلای موتور فرسوده شهرداری در کار برق‌رسانی وجود ندارد.

از تفریحات روزانه مردم می‌گفتم و نوشتم که اداریه‌ها تا ۱۲ در اداره‌اند و دیگران در هرجا که اقتضای کارشان باشد. اما بعد از ظهر مستترها در غرفه‌های تمام سنگی قصر خورشید آفتاب می‌گیرند یا تن به خنکای سایه می‌سپارند و جوانترها دسته دسته در طول خیابان باریک شهر به قدم زدن مشغول می‌شوند. تفرجی از سر بیچارگی. و این قدم‌زدنها که معمولاً نمی‌تواند بیش از نیم‌ساعتی دوام بیاورد — گیرم که شش مرتبه از سر تا ته خیابان را گز کنند — به نشستن جلوی مغازه‌ها

حدیث راه و دیگر سرگرمیها / ۴۹

ختم می‌شود. کل شهر ۲۰ تا ۲۵ باب مغازه دارد که بیشترین آنها در اطراف درب ورودی مسجد کبود گنبد متراکم شده‌اند. اگر راه مشهد باز باشد دکانها همه چیزی عرضه می‌کنند از میوه گرفته تا نفت و پارچه و از گوشت گرفته تا دوا و دارو. یعنی که سوپرمارکت به اصطلاح امروزی‌اش. همه دهات ایران در تنوع عرضه جنس شبیه به یکدیگرزند. با دستی کله‌قند را برای شکستن دو سیر قند خرد می‌کنند و با دیگر دست پیمانه نفت را در چلیک مشتری خالی می‌کنند و سپس با هر دو دست به کار پراکندن مگسها و زنبورها از گرد لاشه گوشت می‌پردازند. دکانهای کلات هم وضعی این گونه دارد و باز مثل همه روستاهای دیگر بی‌شکل و بی‌قاعده و تنگ و دخمه‌مانند. کار نشستن و چمباتمه زدن بر سکوی دکان و بر سینه دیوار پیاده‌رو محاسن زیادی دارد یکی این که اگر احیاناً جنس جوری از دهات بیرون حصاریا مشهد برای مغازه‌دار برسد می‌توان در همان سر ضرب حق ریشه‌ای و حق تقدیمی کسب کرد و در به‌چنگ آوردن به اصطلاح قاچ وسط هندوانه پیشقدم شد و دیگر این که می‌توان ساعتی چند با استفاده از چار پایه عطار و سکوی دکان یا در صحبت مغازه‌دار به تماشای آیندگان و روندگان و معطلان نشست و این آیندگان و روندگان هم صد البته که تکراری هستند.

دعای کمیل، دعای سمات، دوره قرآن، دعای ندبه و مجالسی از این قبیل هم خیلیها را جذب کرده است. دعای سمات از ادعیه مشهوره است که در ساعت آخر روز جمعه خوانده می‌شود. تنگ غروب. من با جاذبه‌های این دعا از روزگار کودکی آشنا شدم. از ۸-۹ سالگی در مدرسه علمیه مهدیه جام. پس با خاطره‌هایی از دوره طلبگی، در کلات به دایر شدن این دعا توصیه کردم و چنین دوره‌ای تا بوم برقرار بود. و حالا؟ خبر ندارم که به چه حال و روزی افتاده است. حضور در محافل گرم و پردود و دم این مجالس را هم می‌توان به تعبیری در جزء اشتغالات و سرگرمیهای ساکنان کلات مندرج ساخت. دیده شده است که بسیاری از منکران و ناباوران و دیرباوران حتی برای صرفاً فرار از یکنواختی ساعتها و کسالت باری وقتها، خود را در حلقه ارادتمندان به ادعیه و مجذوبان اوراد و اذکار، جازده‌اند. از آن طرف هم عده‌ای از صدرنشینان مجالس مذهبی به نوبه خود در کنار مصطفی ارباب لهو و لعب به دبلنا و حکم و پاسور و تخته‌نرد پناه می‌برند که در کلات لاجرم

«گفتگوی کفر و دین آخر به یک جا می‌کشد!». اصلاً در یک کلام باید بگویم که تا در کلات حضور نداشته باشی و دلتنگیهایش را به تجربه درنیافته باشی متوجه نمی‌شوی که وقتی می‌گویم مجلس روضه خوانی هم نوعی گذراندن وقت تلقی می‌شود یعنی چه؟ خفته خبر ندارد سر بر کنار جانان/ کاین شب دراز باشد بر چشم پاسبانان.

جاذبه‌های طبیعت زیبا

قلعه کلات و مناطق کوهستانی اطراف آن به همان درجه که برای مقیمان و باشندگانش ملال‌آور و کسل‌کننده به نظر می‌رسد، برای سیاحان و مسافران و آنها که پس از دیداری درمی‌گذرند بهجت‌انگیز و دلچسب و تماشایی است، مثل همه شهرها و دیاران دیگر که وقتی سرشبی یا نیمروزی در آن جا توقف داریم چون همه چشم‌اندازها تازه است دلپذیر هم هست اما به یقین برای بومیان آن شهر و کوی نه چنین است. من خود تا چندین هفته با شوق و ذوق عجیبی همه جای کلات را نگاه می‌کردم و این نگاه کردنها با احساس شگفتی بسیاری همراه بود اما دریغ و درد که ایام متوالی و لیالی مستمر اقامت در کلات آدم را عاصی می‌کند، رم می‌دهد و نوعی دزدگی و دلمردگی جای تمامی آن شور و شگفتیها را پر می‌کند. من همیشه از این رویدادهای ذهنی متوحش بوده‌ام، رویدادی که به عظمت یک تخریب نشاط کودکانه ذهن را درهم می‌ریزد. من همیشه از کهنه شدن جاذبه‌ها و تمایلها واهمه داشته‌ام. اگر آدمی به جایی برسد که دیگر زیبایی قامت سرو، فرح‌انگیزی دیدار آب، دلپذیری صورت گل و شورآفرینی ریزش باران برایش معنایی نداشته باشد بودنش تفاوت زیادی با نبودنش ندارد. از این است که من می‌ترسم.

کلات نادری سرسبز و زیباست. بلندیها و پستیهایش بدیع و دلکش و تماشایی است. بلندترین کوهها را با چکادی در مه و ژرفترین دره‌ها را با دامنی در آب، می‌توان در صد متر جا و کنار هم دید.

حضور برنج و بوی مطبوع شالی در همه مزارع، خاطره شالیزارهای پیوسته و عظیم شمال را به ذهن می‌آورد و «زو»های ژرف و هراس‌انگیز، با سنگهای صاف

جاذبه‌های طبیعت زیبا / ۵۱

و صیقلی و قهوه‌ای یاد تنگه‌ها و تپه‌ها و جبال جنوب را زنده می‌دارد. در کلات رودها آن قدر پرآب و پرخروش و فراوانند که در صفحات شمال کشور. و در کلات کوهها و دره‌ها آن قدر خشک و پرصلابت و عبوسند که در سرزمینهای جنوب ایران. اصلاً در کلات شمال و جنوب به هم رسیده‌اند.

در همین بهار ۵۵ چندین روز در جهات مختلف به کوه زدم و از این که لحظه‌ها و ساعت‌های زیادی در محاصره آب و گل و باران و علف معطل می‌ماندم لذت می‌بردم. خیلی وقتها بر بلندی نزدیکترین تپه‌ها می‌نشستم و مراقب عبور ابر بودم: ابر بهاری که از دامنه‌ها می‌گذشت و علفها را می‌شست و رد می‌شد. من در کلات آن قدر به طبیعت نزدیک بودم که می‌توانستم همه وقایع طبیعی را از نزدیک بینم و حس کنم: پیشرفت رودخانه در خشکی، سرنگون شدن قامت بلند سپیدار در بستر خروشان آب، ایلغار ناگهانی سیل بر دربندهای بی حفاظ، روشن شدن یکپارچه در و دشت و کوه در لحظه‌های زود گذر برق، لرزیدن در و دیوار از هیبت رعد، پیچ و تاب خوردن ساقه‌های ظریف گندم در گذر باد، گره خوردن سمج طوفان در کاکل چنار، هیهای مرتب چوپانها و چرخ گله‌ها، تلاش سگها در رسیدن به گرد گله، موزیک بهنجار درای رمه، درنگ در برابر گاوگردانها و خرمنکوبها، نظارت بر خُرد شدن تدریجی خوشه‌ها و چک زدن‌ها، مطالعه در پرتو نور کمرنگ و محضّر لامپا و... خیلی چیزهای دیگر. در کلات آدم جزئی از کل طبیعت است و محاط در متن آن^{۳۱}.

به یاد می‌آورم روزی از بهار را در اردی بهشت ماه و طرفهای عصر که آفتاب ملایمی دامن کوه را گرم می‌کرد و آسمان شفاف بی هیچ لکه ابری، آبی و دلپذیر می‌نمود هوای کوه به سرم زد. این البته نخستین بار نبود، باری بود از بارها. و رفتم فاصله‌ام از شهر که زیاد شد دیدم که برقی زد و رعدی به صدا درآمد و جنبش بادی

۳۱. اصطلاحات چرخ گله، گاوگردان، چک زدن که در متن آمده اگر نیاز به توضیحی داشته باشد آن توضیح این است: وقتی گله گوسفند در مرتع یا در دشت در نهایت پراکندگی و آرامش به چرا سرگرم است گفته می‌شود که گوسفندها را چرخ داده‌اند یا گله چرخ کرده است. گاوگردان همان خرمنکوب سنتی است که بوسیله یک جفت گاو به دور خرمن گردانده می‌شود و چک زدن یعنی به باد دادن کاه و جدا کردن آن از گندم. فلان خرمنش را چک می‌زند.

علفها را در پیرامون به حرکت درآورد و تا خودم را جمع و جور کنم خش خش باران از آن دورها به گوش رسید. باران از ابری سیاه و گرفته و درهم کشیده می‌بارد و می‌آید. پس و پیشش آفتاب، کشتی‌یی در عرصه‌آبی اقیانوس و باران در وسعتی محدود عمود بر زمین و کاملاً مشخص. از این طرف، کوه که در روبرو و در پانصد و ششصد قدمی قرار داشت، غرش رعد را چندین برابر می‌کرد. دیدم که به محاصره درآمده‌ام. به محاصره رعد و برق و کوه و باد و باران.

از راستای خط ابر و پیش از این که باران در رسد گردبادی در شرف اوج گرفتن بود و در ناحیتی که ابر آن جار اترک کرده بود تپه‌ها سفید سفید شده بود. تگرگ؟ نه. باران. چرا این شکلی؟ ابر و باران هر چه به من نزدیکتر می‌شدند جنبشی که در گل و گیاه اطراف در گرفته بود سخت‌تر می‌شد. چندین نفر کوچک و بزرگ در تپه‌های پایین‌تر در کار کردن ریواس بودند.

ریواسهای تازه خودرو. ریواسهای ترد در دیمه‌زارها. در پیشانی دیواره بلند حصار چیزی مثل یک غاریا سر پناه به نظر آمد. دهانی باز روبه من و من دویدن را آغاز کردم ولی باران به من رسید و من به آن غار نرسیدم که تر شدم. تر شدم. خیس خیس اما رسیدم و دیدم که اتاقکی است در دل کوه. پناه بردم. به مرد پناه — در سینه کوه، در دل دیواره اما دستیافتنی و اهل — آرامشی به من داد. از بلندی امن غار و با اشرافی که به مدد ارتفاع آن نصیبم شده بود کلات و دهات دور و بر آن را می‌دیدم و نیز می‌دیدم عبور آرام ابر و باران را در غیبت رعد و برق که اینک در گذشته بود. من در آن سر پناه آن قدر ماندم تا صورت شسته و دلبر گلدختران سرخ کوهی را بعد از باران و در آینه آفتاب ببینم. و دیدم. در منظره، در چشم انداز، الوان دلفریبی نگاه را نوازش می‌داد: زرد و سفید و سوسنی و سرخ که در صف گلها مشخص بودند و آن طرف‌تر در نیم دایره قوس و قرح، سرخ و بنفش و صورتی و سبز. اصلاً در برابر یک تابلو نشسته بودم. چه می‌گویم در مقابل خود طبیعت بودم. این گشت و گذار، این گلگشت و این تغافل در یگانه به کوه زدن برای من یک حادثه بود. حادثه‌ای خوش. خاطره‌ای جدا نشدنی از ذهن و ماندگار. دلهره‌هایی از قبیل این که: زودتر برگردم که باز سیل راه نیفتاده باشد یا برق مثل هفته‌ای که گذشت کسی را سیاه نکرده باشد و سقف چکه نکرده باشد آن قدر قوی نبود که طعم خوش واقعه را از بین ببرد. آنچه

در کلات چگونه زیستم/ ۵۳

برمن گذشت زیبا بود و دل انگیز و ماندنی، در ذهن من لا اقل. در ذهن کسی که شعر را دوست می‌دارد. در ذهن شاعر. در ذهن شیفته جغرافیای حرکت ابر و باد و مه و باران...

در کلات چگونه زیستم

می‌ماند حدیث این که شخصاً در کلات چگونه زیستم و چه کاری انجام دادم و محنت اقامت در این بن بست جغرافیایی را چگونه تحمل کردم.

کلّ دوران دادرسی من به عنوان نخستین قاضی کلات هجده ماه به طول انجامید. مردم این سامان تا رفتن من به کلات از نزدیک با قاضی جماعت مربوط نبودند و من نیز تا تصدی این سمت مستقیماً به عنوان مسؤول، رو در روی خلق نایستاده بودم پس، روزها و ماههای اول مأموریتم صرف مشاهده این رابطه شد که من چه می‌کنم و آنها چه می‌گویند. چطور مردم با یک اداره حاکمه و جدید روبرو می‌شوند و من چگونه بر روابط قضایی آنان حکومت می‌کنم؟. بالاخره این مسأله حل شد. مردم دستگیرشان شد که قاضی کسی است که کمتر بیرون می‌آید و بیشتر در چهار دیواری خانه خود زندانی شوونات قضایی است! کمتر رفت و آمد دارد و بیشتر تنه‌است. کمتر حرف می‌زند و بیشتر گوش می‌کند. کمتر ظلم می‌کند و اگر بتواند بیشتر منادی حق است، اگر ظلمی به قاضی نسبت داده می‌شود این در واقع نتیجه داوری او و حداکثر نتیجه استنباط او از قضیه و قانون است که به شکل تعدی به محکوم علیه رخ می‌نماید و نه عمد در مردم آزاری و مسائل دیگری در این مقوله‌ها.

از سویی من هم فهمیدم که مردم بی‌هیچ واهمه و اندیشه‌ای و بی‌هیچ شک و تردیدی دادگاه را پناه خود می‌دانند و هم دانسته‌اند که در این محکمه خبری از شوشکه و قداره و قن‌داق تفنگ و سیلی و لگد و غیره نیست. کسی را برای گرفتن اقرار، شکنجه و آزار نمی‌دهند و حتی راههای غیر انسانی برای وصول و وقوف به واقع قضیه به کار گرفته نمی‌شود. سلاح قاضی ماده و تبصره است و تحقیق و بازجویی و بازپرسی و به اصطلاح عامه سین و جیم کردن. فحش و پس گردنی و

هتک حرمت اشخاص در حریم دادگاه راه ندارد. باز من عاید شد که مردم، مردم خوب سرزمین خراسان برای گناه کردن و تعدی خلق نشده‌اند بل این مقدار از تندخوییها و برخوردها طبیعی‌ترین نتیجه در یکجا زندگی کردن است که آنهم در حوزه قضاوت من به حداقل ممکن تنزل کرده است و چون چنین بود و حجم کار من نه چندان بود که من در تمام ساعات روز قاضی باشم، ناچار طلبه شدم و نشستم به ورق زدن و خواندن و دقیق خواندن کتابهایی که از این پیش حسرت خواندنشان در دلم مانده بود از فلسفه گرفته تا شعر، از تاریخ گرفته تا هنر و جغرافیا و فقه، هرچه به دستم آمد، خواندم. جز این، رفتن به تپه‌ها و تپه‌ها و ماهورها و ماهورها و کوهها کار من بود. کوههایی که از شش جهت احاطه‌ام کرده بودند. گاه و بیگاه تنها و با اهل بیت. کارم این بود.

رویداد جالبی در کارهای اداری‌ام نبود که بنیاد خاطره‌ای باشد و شالوده قصه‌ای. یا بود و من دیگر با آن حوادث آن قدر روبرو شده بودم که در من چیزی برنمی‌انگیخت. من پیش از این که از نزدیک سختیهای ناشی از اقامت در کلات را به تجربه دریابم فکر می‌کردم در واقع گوشه خلوت کلات جای مناسبی خواهد بود برای تمرین و تفکر و تربیت فکر یعنی که به نظام درآوردن فکرهای پراکنده و تعقیب و جمع و جور کردن رگه‌های قابل توجه در احساس و ذهن، اما این طور نبود. کلات همچنان که جسم را در بند می‌داشت به فعالیت ذهن نیز میدان نمی‌داد که همه دم و دستگاه مغز و فکر و خیال آدم در کلات به کار این است که اگر شبانه مریض شوم و دارو نباشد؟ اگر حتی وسط روز نیازم به طبیب افتاد و راه نباشد؟ اگر تانکر نفتی که از مشهد پیروز راه افتاده تا فردا به کلات نرسد؟ اگر تا هفته آینده موتور خاموش برق شهرداری به کار نیفتد؟ اگر نانوای منحصر به فرد شهر بازهم مثل همیشه بیمار شود و دکانش را تخته کند؟ و هزار اگر و خطر دیگر.

پس این فکر و تصور که می‌پنداشتم برای دست یافتن به شعر و شعور ناب گوشه‌ای دنج و زاویه‌ای بی‌آیند و روند باید، بکلی غلط از آب درآمد و چنین دستگیرم شد که بی‌حوصلگی و مهجور بودن و در انزوا نشستن وقتی زیاد باشد مجال حرف زدن را حتی از آدم می‌گیرد. من در طول ماههایی که در کلات بودم حرفی نزد، تنها ۵-۶ قطعه و غزل نوشته شد که آن‌هم به نظر می‌رسد از نگاه نو پردازان

آثار تاریخی / ۵۵

زیادی کهنه و از دید شاعران کلاسیک خیلی سست باشد اما جای شکرش باقی بود که از فرصتهایی که تیک تاک ساعت در وسعت غم انگیز آنها کاری از پیش نمی برد برای پاک نویس کردن و دوباره نوشتن خیلی از نوشته هایی که این طرف و آن طرف ممتزق و ناقص و ناتمام می بودند سود جستیم. در واقع کل عواید من از مأموریت کلات توفیق در همین کارهای جزئی بود که رتق و فتق کردنش در جایی سواى کلات زور می طلبید، به اضافه مقداری مطالعه که گفتم و همین گزارش که بد یا خوب ورقه اش را در پیش رو دارید.

من به این گونه اندوخته ها، دلبستگی های خاصی دارم. این ها دارایی مرا تشکیل می دهند و در پی آنم که اگر میسر گردد با پیش آمدن هر فرصتی بر ثروت خود بیفزایم. چنین باد!

آثار تاریخی

آثار تاریخی کلات را بسیاری دیده اند. قد و قامت قصر و کتیبه و مسجد را خیلیها گزر کرده اند. در سفرنامه های زیادی دیده ام که بابی به این دیدنیها اختصاص داده اند. با این حال چون این درست است که هرکسی از نظرگاه خاص خود به اشیاء نگاه می کند من هم از نگاه خودم بناهای با نام و نشان کلات را توصیف می کنم:

کتیبه نادری

وقتی در مدخل دربند ارغونشاه از دهانه سنگی و بهم برآمده کوه گذر می کنی پیش از این که چشمت به آبادی دربند بیفتد در بالا و دست راست، کتیبه را می بینی؛ کتیبه نادری. سنگ نوشته ای منظوم و با شعری ترکی از «گلبن افشار». شعر در ثنای نادر پسر شمشیر است و هرچند با ذکر تخلص شاعر، شعر به پایان رسیده و تمام شده باید تلقی گردد اما اوضاع و احوال گواهی می دهد که کتیبه ناتمام است: حجابی بعضی کلمات به انجام نرسیده و ضلع پایین مربع در کادر کتیبه بسته نشده و به گل و بوته آراسته نشده. امتداد خطوط کتیبه حکایتگر آن است

که هنوز کار بر روی کتیبه ادامه داشته است و شاید می‌خواسته‌اند بعد از حمد و ثنای خالق و رسول و ائمه اطهار و شخص نادر به دیگر وقایع بپردازند و به نثر که ظاهراً اجل مهلت نداده است نادر را و گسیختن مهار قدرت، متفرق کرده است من تبع او را. این شتابزدگی و نیمه تمام یله کردن کارها در بیشتر بناهای نادری به چشم می‌خورد و می‌توان پنداشت که لابد وقتی خبر مرگ نادر به قلعه کلات رسیده است، هرکس هرکاری که به او محول بوده فروهشته و به امان خدا رها کرده و سر خود گرفته است و رفته است، یعنی که هنرمندان ابزار کار را به زمین گذاشته‌اند، حجار تیشه سنگتراشی‌اش را و معمار طراز و شاغولش را. ظاهراً حادثه قتل نادر در اردوگاه فتح آباد قوچان چنان سریع و ناگهانی به وقوع پیوسته بود که نظام اموریکباره و بکلی از دست حکومتگران خارج شده بود و به قول میرزا صادق تفرشی:

به یک دم زدن نه شهنشاه ماند	نه دیهیم و اورنگ و خرگاه ماند
سربش سرقتل و تاراج داشت	سحرگه نه تن سر نه سرتاج داشت
بیک گردش چرخ نیلوفری	نه نادر به جا ماند و نه نادری

به هر حال فضای صاف و ممتد پایین کتیبه و خطوط محوی که در راستای اضلاع آن به چشم می‌خورد این گمان را قوت می‌بخشد که اگر دولت مستعجل نادری قرار بیشتری می‌یافت ما شاهد قسمتی از تاریخ زمان او در همین کتیبه بودیم. در حال حاضر همان‌طور که قبلاً هم اشارت رفت این سنگ نوشته نه فایده مهم تاریخی دارد و نه اهمیت ادبی که از متن شعر و ترجمه آن پیدا است. جالب است که تاریخ نوشتن کتیبه هم معلوم نیست. ارتفاع کتیبه از کف رودخانه ۱۵ متر است و می‌توان از همین پایین کلمات شعر را بخوبی تشخیص داد. ما به لحاظ این که در کمتر جایی متن شعر را آورده‌اند عیناً و به شرح ذیل به نقل تمامی مثنوی ۲۴ بیتی گلبن مبادرت می‌کنیم تا خواننده دریابد که چگونه با تأسف بسیار کتیبه‌ای که می‌توانست سند ارزشمندی در تاریخ به حساب آید فاقد جوهر ادبی و ارزش تاریخی است. آیا بهتر نبود که حجار با مشقتی که تحمل کرده است در ۵-۶ سطر خطوط درخشان و واجد اهمیت عصر نادر را با قلم تیشه بر صفحه‌ماندگار کوه ثبت می‌کرد؟ قطعاً بهتر بود. و شعر:

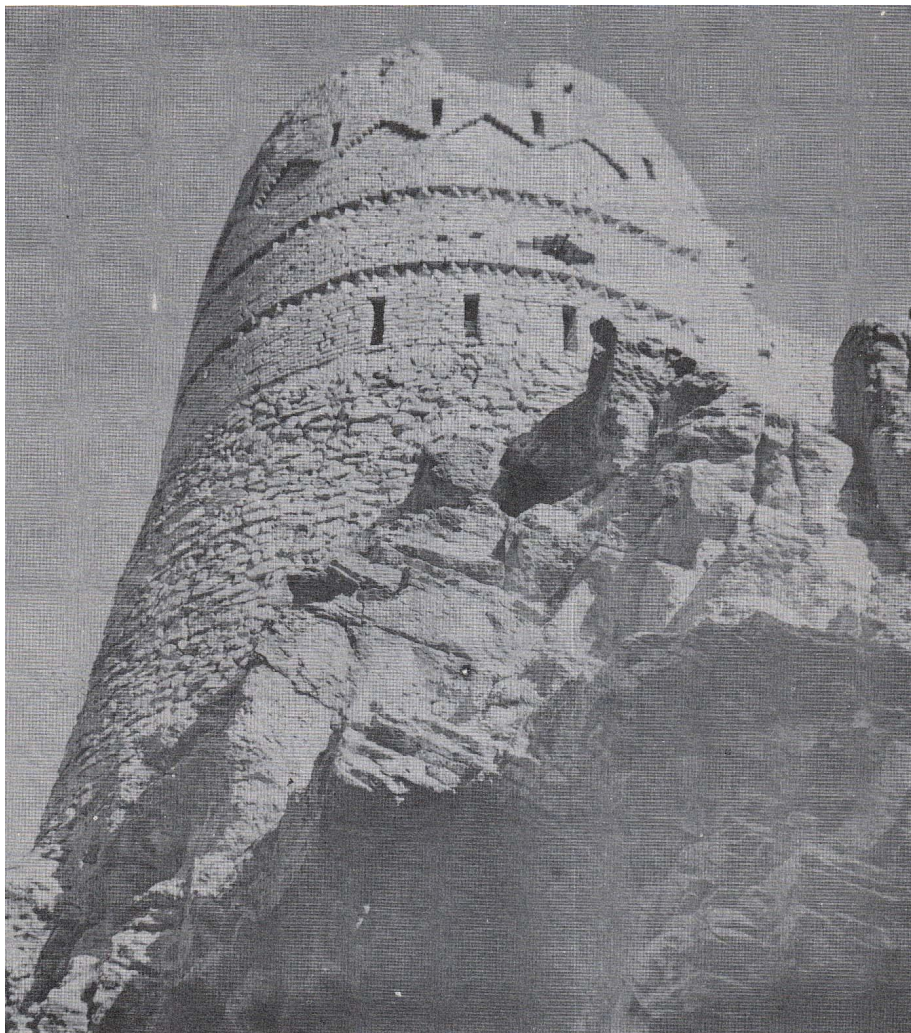
آثار تاریخی / ۵۷

ابتدا حمد خدای احد و فرد و قدیم
 قادر لم یزل و عالم دانا و حکیم
 او کی بو کون و مکانی یاراتوپ قدریدن
 او کی بو بحر و بری خلق ایدوب شوکتدن
 ایکی عالمده او دور بنده لره یاور و یار
 حکمتندن نور بنده لره هر آثار
 خلق عالم هامی محتاج دور او درگاهه
 او وروب نور و ضیا کوکب و مهر و ماهه
 حمد حق دن سوره الدی قلم نور افشان
 به ثنا گستری ختم رسل فخر جهان
 بنی هاشم او احمد و محمود صفات
 کیم خدادن اوله دایم که سلام و صلوات
 آل اصحابنه هم رحمت بسیار اوله
 اله حق یاور ی هر کیم اولاره یار اوله
 حمد حق نعت نبی دن سوره با صدق زبان
 فرض دور بند لره مدح شهنشاه جهان
 او شهنشاه فلک مرتبه چرخ سریر
 شاه نادر که آدی تک او نایوق مثل و نظیر
 دیمک اولماز بوشهنشاه که اولاً پیغمبر
 یا مقرب ملک دی دور اولوب از نوع بشر
 لیک چون قدرت حق ظاهر ایوب بیش از بیش
 نظر حق اونا هر کیمه دیمه حق دیمیش
 نسبت ایله شرف و فخر اچاق تیمور
 حسب ایله به جهان شاه جهان دور مشهور
 مصطفی خلقت و عیسی دم و یوسف طلعت
 بوعلی دانش و حاتم کف و لقمان حکمت
 قابلیت له اونا وردی خداوند کریم
 تاج و تخت شهی و عدل و کرم خلق عظیم

میر شرافت که دیم شاه شهان دور کامل
 مرحمتدن اونون الطاف خدا دور شامل
 اعتقادی بیویور اوشه پاکیزه نهاد
 باقلیمیش صدق خداونده ایدربوبیله یاد
 ایله گرمزبیلله دولت به سپاه و شمشیر
 اوله بیلمزبیلله اقبال به فضل و تدبیر
 سن ویروب سن اونا بوسلطنت و تخت و سپاه
 سن ویروب سن اونا تاج و کمرو فرّ و کلاه
 دولتیم حافظی سن سن سنادور امیدیم
 من سنه باقلیمیشم صدق بودورتأییدیم
 دولتیم منکرینی سن ایله یک خوار و ذلیل
 دشمنیم کور لوقنه یاور اول ای رب جلیل
 چون که صدقی بیلله دور حقّنه از روی یقین
 بوسبب دن اونا الطاف خدا اولدی معین
 النی دوتدی خداوند جهان قدرت دن
 کامیاب ایتدی اونی معدلت و شوکتدن
 بخت و اقبال ایله هیچ کیم بیلله اولمزباقی
 گون کیمی دولتنه عالم روشن طاقی
 شاخ گل نشوونما بولسه نم فیضندن
 که بواشعار اولوب مدح سرا «گلبن» دن

برج و باروی نادری

بلافاصله بعد از کتیبه، برج بلندی در بالای کوه — در همان دست و ردیف کتیبه — به چشم می‌خورد. از گل و سنگ و آجر. بلندی قامت برج از زمینی که بر آن ساخته شده ۸ تا ۹ متر است و ارتفاع آن از بستر رودخانه بالغ بر ۴۰ متر است. برجی دیگر در همین سمت و در بالاتر وجود دارد که در روزگار رونق و اهمیت کلات، در این برجها نگهبانانی به پاسداری در بند ورودی کلات مأمور بودند و نیز



برج دربند ارغوانشاه

قورخانه ای و پاسدارخانه ای در همین محل دایر بوده و قراول خانه ای در سمت مقابل — آن طرف رود — که تا همین اواخر گماشتگان موظفی با عنوان ساخلو اداره آن را به دست داشته اند و از فراز این جایگاه رفت و آمد مردم به داخل قلعه کنترل می شده است. اجازه ورود را از این طرف شخصی به نام قلعه بیگی می داده که مقیم دربند بوده است و اجازه خروج از کلات را از آن طرف خان حاکم می داده است، به صورت بلیط خروجی. مرحوم مجدالاسلام کرمانی که خود در ایام تبعید شاهد

صدور چنین گذرنامه هایی بوده در سفرنامه کلات می نویسد:

□ «در کلات رسم است که هرکس می خواهد از داخل کلات خارج شود باید بلیط خروج بگیرد و الاً قراولها و مستحفظین دربند او را ممانعت می نمایند و بلیط عبارتست از یک قطعه کاغذ که حاکم می نویسد خطاب به مستحفظین دربندها که: فلانی از فلان دربند عازم است مانع او نشوید. اما از وقتی سیل، قور و قورخانه را برد دیگر کسی به فکر تجدید این تأسیسات نیفتاده یا دیگر لزومی نداشت که برآب رفته را از نو بر پا دارند.»^{۳۲}

امروز از آن اتاقهای دیده بانی و پلی که برجهای طرفین دربند و رودخانه را به هم ربط می داده اثری نیست و تنها دوتا از برجها همچنان بر بالای صخره ها رفت و آمد خلائق را زیر نظر دارند. تنها و بی آنکه پاسداری بر روزه دیده بانی شان تکیه داشته باشد. فراز قلّه دگر برج دیده بان خالی است.

جز این برجها که در دهانه دربند ورودی قرار دارند و داشته اند سر پناه های دیگری نیز بر کنگره سرتاسری قلعه تعبیه شده بود که احتمالاً قراولهایی بتوانند حرکات دوست و دشمن را در خارج دژ زیر نظر داشته باشند. به همین ترتیب لابد در دیگر دربندها هم جان پناهی یا برجی یا سنگری برای حفاظت آن دربند تدارک دیده بودند اما فعلاً اثری از این تدابیر برجای نیست یا هست و به نظر من نرسیده است.

لوله آب قره سو

آب گوارا و بسیار شیرین و خنک قره سوبه هیأت آبشار زیبایی از روی سر کوه به درّه می ریزد. بی مصرف و رها. گروهی که به هوای این آب، دور آبشار را

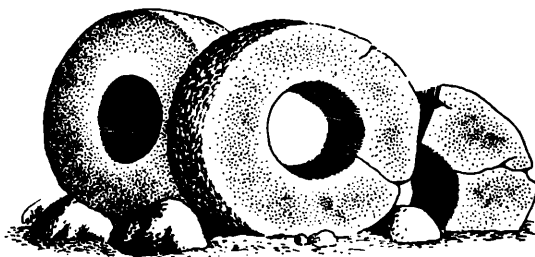
۳۲. این که کلات فراموش شده است شاید چنان که گفتم به دلیل این باشد که اولاً از نظر نظامی و سوق الجیشی اعتباری در جنگهای امروزی ندارد و ثانیاً موقعیت ارضی و طبیعی آن در زمان صلح بیشتر برای یک زندگی شبانی مساعد است تا استفاده های دیگر که این نوع زندگی هم نه مورد علاقه ملت است و نه مورد حمایت دولت اما مرحوم مجدالاسلام در سفرنامه مفصل خود با اشاره جالبی علت متروک ماندن کلات را چنین ذکر کرده است «دولت علیه ایران از کلات چه استفاده ای می خواهد بکند؟ نه در افغانستان مستملکاتی دارد، نه در ماوراءالنهر تصرفی و نه بر تراکه تسلطی. محافظت خراسان را هم که به حضرت علی بن موسی الرضا واگذار کرده اند.»

آثار تاریخی / ۶۱

گرفته‌اند و کلاته‌ای بنیاد کرده‌اند، بیشتر دامدارند تا کشاورز و آب به معنی واقعی‌اش به هرز و هدر می‌رود. دقیقاً ۱۲ کیلومتر این طرفتر مردمان مقیم قلعه کلات و خیل مأموران اداری از لحاظ آب، آب خوردن، در مضیقه‌اند. آب کلات گنج دارد. نه کم، زیاد. و ژرف رود هم که از کلات می‌گذرد در بالا دست حمام قلعه به آب گوگردی «ایستق‌سو» آلوده می‌شود. به همین لحاظ کلاتیها و بخصوص مستخدمین غیربومی دولت که اُلفتی با این آب ندارند، یا مجبورند تشنگی‌شان را با انواع کولاها برطرف کنند یا اصلاً از خیر خوردن یک لیوان آب بگذرند. این مقدمه را از این رو گفتم تا بدانید که دلیل لوله‌کشی آب از قره‌سوبه کلات چه بوده و نادر و معاصرانش چرا آنهمه مشقت را در طریق آوردن این آب به کلات بر گرده‌های خویش تحمیل کرده‌اند و چه شکلی؟

برای انتقال آب، سنگهای بزرگی را تراش داده‌اند به شکل سنگ آسیا و بعد داخل سنگها را خالی کرده‌اند و سپس آنها را ظاهراً با ساروج به هم وصل کرده‌اند که کار ساده‌ای نیست آن‌هم نه یک متر و دو متر. دست کم ۱۲ هزار متر! رویهمرفته در ازای هر سنگ بین ۳۰ تا ۶۰ سانتی و قطر دایره سنگ، ۱۰۰ سانتی‌متر است که از هر طرف آن ۲۰ سانتی‌متر برای جدار لوله وا گذاشته‌اند و بقیه یعنی نیم متر دیگر را خالی کرده‌اند که می‌شود قطر آبراه.

خیلی راحت می‌شود حساب کرد که اگر میانگین ضخامت هر سنگ را که گفته شد بین ۳۰ تا ۶۰ سانتی‌متر است ۵۰ سانتی‌متر در نظر بگیریم بیست و چهار هزار سنگ را باید تراش داد و خالی کرد و ردیف کرد و به هم پیوند داد تا لوله آبی فراهم آید از قره‌سو تا قصر خورشید. اینک دایره‌های مجوف و پراکنده این لوله‌ها در درون و بیرون کلات به دید می‌آیند. معطل و سرگردان!

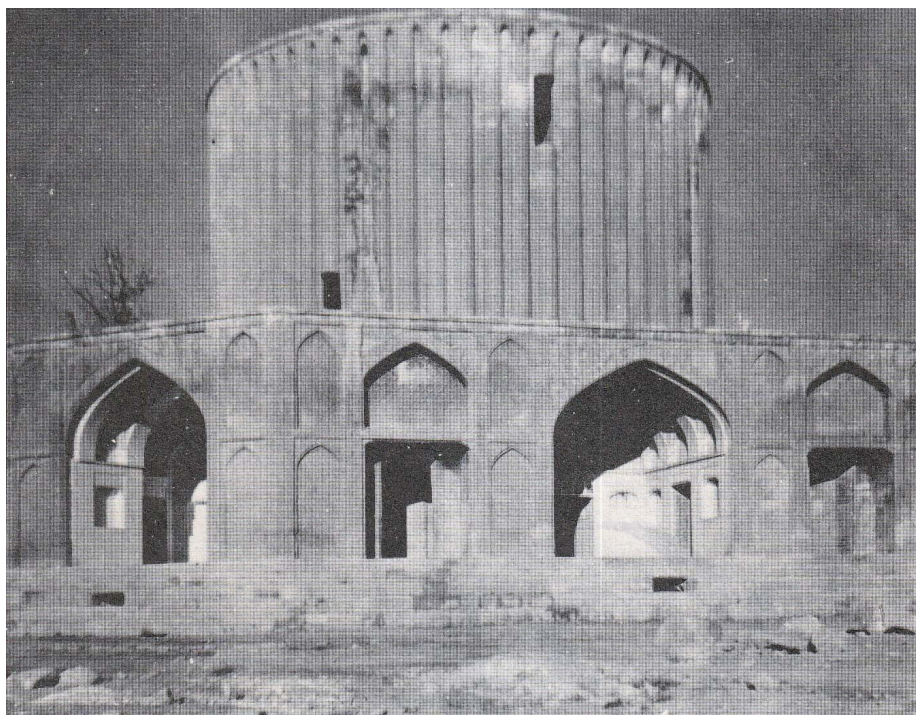


نمایشی از لوله‌های آب قره سو

از بعضی مردم هم شنیدم که می‌گفتند این سنگهای سرگردان و آسیاواره مربوط به تنوره آسیاهای آبی قدیمی است که به ویرانی رسیده‌اند. وسیله انتقال آب قره سولوله‌های دیگری بوده‌اند مثل سفال و نای و گلوی ساروجی.

قصر خورشید

قصر خورشید با چشم اندازی دلپذیر و پرشوکت درست در وسط شهر و در یک میدانگاهی وسیع، هر صبح و هر شب و همیشه در منظر مردم است. کلاتی از هرجا که بگذرد به ناگزیر راهش از جلو این کاخ پر جلال خواهد بود. حتی خورشید در همه صبحها همین که از گذرگاه «کشتی» بالا می‌آید نخستین برخوردش با سنگهای قهوه‌ای و یکپارچه خانه نادرشاه است، خانه‌ای که اینک در آن نشانی از خرامیدن زنان حرم در باغهای روشن آینه نیست. خانه‌ای که امروز با غرفه‌هایی گشوده به هر شش جهت اصلی و فرعی، کوچکترین صدایی از آن بر نمی‌خیزد، نه



قصر خورشید

فریادی از سر خشم و نه آوایی از روی فراغت و تفتن. رفتار روزگار با خانه پادشاهان هم از آن گونه است که با رباطی متروک در حواشی کویر. قصر خورشید آینه عبرت است.

قصر را سه طبقه می‌بینیم. نخستین: زیرزمین و بسیار تاریک و وسیع و دارای زوایای پریچ وخم که می‌گویند جای خزاین نادر و به‌روایتی جای گردنکشان و مغضوبان دربار نادری بوده است. نوعی زندان موقت، زیر چکمه‌های شاه.

طبقه دوم همکف است و سه چهار پله از سطح خاک بالاتر. این طبقه قسمت اصلی بیوتات کاخ است که از غرفه‌ها و اتاقهای اندرونی متعددی تشکیل شده است. گچ کاریهای هنرمندانه‌ای سیمای دیوارها را سفید دارد. بر روی این گچ کاریها آثار تابلوهای متعددی در کادر آینه کاری شده وجود داشته‌اند که شیوه معماری زمان چنین بوده است. رنگها فرو ریخته‌اند اما هنوز می‌توان این جا و آن جا در رواق این شاه‌نشین یا برپیشانی آن خلوتخانه جلوه‌هایی از رنگ را دید.

صورتی، بنفش و آبی سیر. من دقایق هنری بنا را توصیف نمی‌کنم تا زیبایی‌اش را ضایع نکرده باشم. چشم‌داری تو به چشم خود نگر. طبقه بالایی با سنگهای استوانه‌ای و با داشتن ۶۶ ستون سنگی، آن قدر عظیم و شگفت‌انگیز است که با بهترین نمونه معماریهای باستانی سر برابری دارد. سنگهایی که در قصر به کار رفته بزرگتر و دست نیافتنی‌تر و بسیار عظیم‌تر از استعداد و امکانات دوره افشاری است. هلالیهای غرفه‌های پیرامون با آن همه وسعت و ارتفاع، تنها با دو قطعه سنگ که سر به هم گذاشته‌اند، ساخته شده است. بدنه قصر پوشیده از حجاریهای هنرمندانه استادانی است که بی‌تردید اگر از هند بدین کار گمارده نشده باشند، تحت تأثیر معماری اصیل هند به ظرافت و دقت بسیار از دل سبکهای عبوس و سرد، میوه‌هایی همچون موز، گلانی، انبه، سیب و غیره پدید آمده است. میوه‌ها اغلب وابسته به منطقه استوایی و گرم است. مجموعه‌های میوه را گل و برگ و بوته‌هایی به قاعده، آرایش داده‌اند. اصلاً در تابلوهای حجاری شده بدنه قصر همه چیز به قاعده است و ظریف و جاندار اما دریغ که روزگار حتی به سازندگان قصر مجال نداده است که مثلاً حجاری شاخه گلی را به آخر برسانند و مجموعه میوه‌ای را

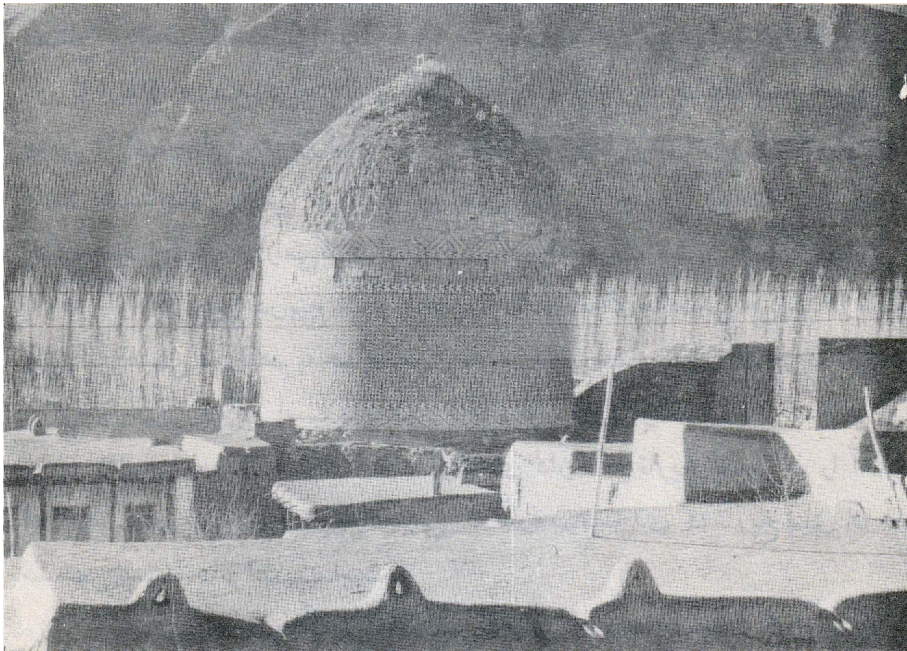
به سلامت بر سنگ بنشانند. بیشتر کارها ناتمام مانده است و همان طور که اشاره شد ظاهراً استادان و کنده کاران و معماران و هنرمندان با مرگ نادر تیشه و شاغول و قلم را به زمین انداخته و سر خود گرفته اند.

دور تا دور قصر را حوضچه های متعددی دربر گرفته اند که از دل هر کدام فواره ای اوج می گیرد تا هوای پیرامون قصر را خنک و دل انگیز سازد. بعضی از این فواره ها شکسته و ریخته هنوز در کف حوضچه ها ریشه در سنگ دارند. اندام آب فشانه از سنگ است، استوانه ای و مجوّف و باریک. احتمال هم دارد که نوعی ریختنی باشد از مصالح آن زمان مثلاً ساروج.

چندین چنار سالخورده و سرفراز به بلندی قصر در اطراف محوطه سر به آسمان برده اند این ها انگار بازمانده باغهای چهارگانه ای باشند که در چهار جهت قصر وجود داشته اند و حالا از آن باغها همین ها مانده اند. کلاتیها روزگار خرمی این باغها را درک کرده اند و چنانکه می گویند، عمارت حکومتی کلات در باغ غربی میدان بوده است جایی که الآن در تصرف گروهان ژاندارمری است. در گوشه ای دیگر، در ضلع شرقی، هنوز اصطبلها و آخورها و اخیه ها برجای مانده اند. شیئه اسبی اما، هرگز!

مسجد کبود گنبد

تنها خیابان کلات باشیب ملایمی از خوارزم محله به مسجد می رسد. به همین لحاظ خیابان در رو ندارد. دو کوچه باریک از چپ و راست مسجد، خیابان را به محله پایین شهر می پیوندد. فاصله قصر خورشید تا مسجد کبود گنبد جیغ واره ای بیش نیست و به چهارصد متر نمی رسد. انحنای غیرلازم خیابان که به خانه سازی سالهای اخیر مربوط می شود این فاصله را بیشتر کرده است. جوری که تعریف می کنند به روزگار معموری کلات، خیابانی کوتاه و مشجر و مستقیم قصر را به مسجد پیوند می داده است. بنای اصلی مسجد را از کارهای دوره سلجوقی می دانند که نادر هم به نوبه خود بیوتات و ایوانیهایی در اطراف آن ساخته است. زیباترین و قدیمترین قسمت مسجد، گنبد بسیار عظیم و باشکوه آن است که به اصطلاح دوقابه است و با دو پوشش ساخته شده است، به این شکل که گنبدی ته پوش و آجری



مسجد کبود گنبد

روی شبستان را پوشانده و روی این گنبد پوشش دیگری استوار شده که سطح خارجی آن کاشیکاری است.

در کاشیهای باقی مانده در بدنه گنبد یکسره نام علی تکرار شده و نیز حواشی پهن از کاشی در زیر قوس گنبد وجود دارد که سورقرآنی را بر آنها نوشته اند با خطوطی زیبا و روشن. اینک کاشیهای قسمت استوانه ای گنبد کاملاً سالم ولی در خود سطح گنبد دیگر حتی یک کاشی هم به چشم نمی خورد که فهمیده شود رنگ گنبد کبود بوده یا آبی آسمانی ولی رنگهای موجود در بدنه و پایین گنبد زرد است و سرمه ای و سفید و قهوه و آبی. بر بالای گنبد انبوهی علف هرزه و خار رویده است. هیأتی درخور عبرت برای ناظرین. فضای زیر گنبد یک ۸ ضلعی منظم است که طول هر ضلع آن بالغ بر چهارمتر است. در این قسمت تنها دو سه سنگ قبر به چشم می خورد که از آنهاست سنگ گور صید محمدخان پسر فتحعلی خان حاکم کلات با تاریخ ۱۲۴۶ هجری قمری.

صحن مسجد که ظاهراً در ادوار بعد ساخته شده است - و این از جوانی مصالح پیداست - مستطیلی است با ۱۹ متر عرض و ۲۷ متر طول. دیوارهای دور تا دور تا ارتفاع ۱۲۰ سانتی متر از سنگهای بزرگ و یکپارچه ساخته شده است. این صحن دارای چهار ایوان بزرگ است که دهنه هر ایوان ۸ متر عرض و ۱۱ متر ارتفاع دارد. شبستانهای بزرگی در پشت ایوانهای شرقی و جنوبی ساخته شده که هم اینک مورد استفاده قرار می گیرد. در ورودی مسجد به یک هشتی گشوده می شود که با گذر از راهرو پیچ در پیچ آن و با عبور از وضوخانه ای به صحن می رسد از سمت چپ این هشتی دری هم به حمام نادری باز می شود. حمام دارای دو خزینۀ آب سرد و گرم و رختکن بزرگی است با چندین غرفه و فواره ای در وسط بینه.

ایوان ورودی مسجد سنگ نوشته ای دارد که تاریخ تعمیر آن را آشکارا اعلام می کند و این شعر با تاریخ معلومی که دارد در مسجدی که تاریخ بنای آن هنوز مشخص نیست حائز اهمیت است.

تعمیرکننده بنا یلنگتوش خان پسر فتحعلی خان جلایر است که او نیز به نوبۀ خود حکومت کلات را به طریق موروثی در اختیار گرفته بود. صید محمدخان جلایر که در تحت قبه دفن شده است برادر یلنگتوش خان است^{۳۳}. خاندان جلایر سالهای زیادی حکومت کلات را در اختیار داشتند و طهماسب قلیخان جلایر راجل معروف سیاست و نظام عهد نادر از همین خانواده است.

کتیبه ورودی مسجد کبود گنبد چنین است:

در زمان شهنشۀ عادل	شاه بن شاه تا به جد و نیا
شاه گردون و قار فتحعلی	خلداله ملکه ابدا
ابن فتحعلی یلنگ توش خان	رفع اله دام عز و علا
افتخار قبایل اتراک	پیرو خاندان آل عبا
آنکه عدلش نمود فتنه بخواب	وانکه قهرش به ظلم داده فنا
نیست همتای او به فضل و هنر	نیست مانند او به جود و سخا
بهر تعمیر این مکان شریف	از کرم برگشود دست دعا

آثار تاریخی / ۶۷

اینقدر داده از وجوه حلال
مسجدی کز حوادث! جهان
منهدم گشته بود و زیر و زیر
داد توفیق پس خدای جهان
شد زتوفیق حضرتش به کلات
آرزوی طوواف او دارند
زین بنا چرخ برده رشک به خاک
حبذا! مسجدی که چشم قلوب
کاشی او ز رنگ آمیزی
«عجلوا بالصلاة قبل الفوت»
بعد از این تعمیر، متصدیان و مسؤولان با بی‌مبالاتی بسیاری از توجه به حال
و روز این مسجد که زیبا و نگهداشتنی است کوتاهی کرده‌اند. مرکز بخش کلات
نام خود را از همین مسجد گرفته است شاید به خاطر قدمت بنای آن و شاید به خاطر
مسلط بودن زیبایی و شکوه آن بر منطقه کوهستانی کلات.

بند نادری

از مردم شنیدم که در زمانهای پیشین و نزدیک به دوره مشروطیت، از دربند
ارغونشاه تا بند نادری خیابانی وجود داشته است مشجر و پررونق. ولی حالا نخی از
جاده‌ای مالرو که به زحمت ماشین جیب را می‌توان از آن گذراند، کبود گنبد را
به سربند پیوند می‌دهد. فاصله بند تا مرکز شهر بیش از ۴-۵ کیلومتر است. به سوی
شرق و شمال. ساختمان سد که از سنگ، آجر و ساروج فراهم آمده اکنون هم قابل
استفاده است. با دخل تصرفی جزئی و مرمتی نه چندان پرخرج، اما کشاورز
ایرانی از آبادانی سد طرفی نمی‌بندد به خاطر این که اگر هم آبی پشت بند ذخیره
شود این آب به درد آبیاری صحرای ترکستان می‌خورد. زمینهای همواری که
بلافاصله در عرصه تاخت و تاز آب قرار می‌گیرند به مزرعه دو شاخ روس تعلق دارند و
آنچه در زیر سد برای ایران باقی مانده آبادی کم جمعیت و پای در دامن پیچیده‌ای
است به نام یک‌توت که ۵-۶ خانوار در آن جا زندگی می‌کنند و بیشتر دامدارند تا

کشاورز. پس وجود سدّ منتفی به انتفای زمین است.

خیلیها در این که بنای سدّ به نادر و عهد وی نسبت دارد تردید دارند. قدمت زمان ایجاد سدّ را تا دوره ساسانیان جلو برده اند ولی دلایلی هم هست که بتوان نادر را بانی بند شمرد از جمله یکی این که بنای سدّ هنوز از حیث اندام ظاهری و ترکیب مصالح و هیأت معماری، جوان و کم سنّ و سال است، پس به این تأسیس استوار و سالم نمی آید که بیش از دویست سیصد سال عمر داشته باشد آنهم با شلاق بی امان سنگهای سیل آورده بر پیکر آجری اش در گذر سالها. دیگر این که آجرهای به کار رفته در ساختمان بند از نخستین خشت تا بالای سدّ از حیث قالب و اندازه که ۲۷×۲۷ سانتی متر است در قالب آجرهایی است که در کل بناهای نادری به کار گرفته شده است. وانگهی شباهتها و هماهنگیهای بین تزیینات ساختمانی قسمت وسطای سد با حاشیه کاری برج نادری وجود دارد. در هردو ساختمان به یک شکل و یک فرم از زیگزاک مخصوص آجری برای شکل دادن به بنا استفاده شده است و چون در انتساب بنای برج و بارو به نادریان شبهه ای وجود ندارد گمان بیننده را در جهت تعلق بنای سدّ به نادر تقویت می کند. در گزارش مرحوم مجدالاسلام کرمانی هم، حدسهایی از این دست وجود دارد. شرح دیدار او را از سدّ نادری و به نقل از مجلدات سفرنامه اش می خوانیم:

□ «از دارالحکومه تا محل بند قریب یکساعت راه است و جاده مخصوص دارد که به دربند نطفه و خود نطفه می رود و این جاده اغلب از کنار تل می رود که مشرف به رودخانه است و همه جا از زیر درختان عبور می نماید و راهش هم در وقت رفتن سرازیر است و همه جا در امتداد رودخانه برنج کاری است و خیلی خوش منظره است. مرکب ما هم با کمال نظم حرکت می کرد و در همه جا رعایا می رسیدند نسبت به خان حاکم تعظیم و تکریم می نمودند تا رسیدیم سربند. این بند از بناهای نادر نیست و خیلی پیش از او ساخته شده است. عقیده من این است که از دوره ساسانیان به یادگار مانده ولی نادرشاه افشار هم تعمیرات عمده در او کرده و بسیار بند محکمی بلکه یکی از بندهای تماشایی است و وضع بنای آن بسیار شبیه است به بند قهرود که در هشت فرسخی کاشان واقع

شده. ۳۴

عده‌ای هم ساختمان بند را به سلاجقه نسبت داده‌اند که معلوم نیست مستندشان در این ارتباط چیست و چرا چنین پنداشته‌اند اما به هر حال بانی این سد بزرگ هر که می‌خواهد باشد مهم نیست. مهم این است که فعلاً بی‌فایده و غریب در منتهی‌الیه خاک ایران، آب زلال ژرف رود را از خود عبور می‌دهد و کسی هم به فکر بازسازی آن نیست و اگر هست چه طرفی از این کار بسته خواهد شد؟

ارتفاع سد از بستر رودخانه هفتاد متر و عرض آن در بالای سد بین ۷ تا ۱۲ متر است. سه دهنه بزرگ در بدنه سد ساخته شده است که ظاهراً به تقسیم و کنترل آب اختصاص دارد و جز این‌ها دریاچه‌ها و دهنه‌های دیگری هم در ارتفاع‌های معین تعبیه گردیده که به نظر می‌رسد بوسیله قائمه‌هایی از همین بالای سد آن دریاچه‌ها را باز و بسته می‌کرده‌اند.

مراکز عمده جمعیت‌های روستایی

گفته بودم که بخش وسیع کلات ۹۲ پارچه آبادی بزرگ و کوچک را دربر می‌گیرد. اما ضمیمه شدن خیلی از این روستاها به کلات جنبه اداری دارد و گرنه با کلات و بر و بومش ارتباط ویژه‌ای ندارند مانند بخش اعظم آبادیهای پساکوه که به شهرستان مشهد وابسته‌ترند تا بخش کلات، هم از نظر ترکیب اجتماعی — کیفیت اشتغال و زبان و مردم — و هم به مناسبت‌های ارضی و جغرافیایی. روی این اصل و با این که به اغلب روستاهای واقع در محدوده اداری بخش سفر کرده‌ام، یادداشتهای خود را بیشتر از روستاهایی ثبت کرده‌ام که شباهتهایی و قرابت‌هایی به خود کلات داشته‌اند، از جهات مختلف. هیچیک از آبادیهای داخل حصار را از قلم نینداخته‌ام و از هر ۶—۷ روستای داخل قلعه مثل سیرزار، آقداش، خشت، گرو، دربند، قلّه‌زو و غیره یاد شده است. در خارج حصار به چشمگیرترین‌شان نظر داشته‌ام که نمونه‌ای هم باشد از طوایف و تیره‌های مختلف و از موقعیتهای

جغرافیایی متنوع. در مطالعه روستاهای کلات هنوز از این بابت که نتوانسته‌ام «چرم» و «سینی» را ببینم متأسفم. دیدن این دو به لحاظ شرف افسانه‌ای چرم و موقع طبیعی و اجتماعی سینی لازم بود و باید می‌دیدمشان که ندیدم. به هر تقدیر سفرنامه‌ام را به چهارده روستای بخش کلات، هرچند مختصر، در برابر دارید:

سیرزار

در ۱۲ کیلومتری شرق کلات و درست روی تپه‌های مشرف به کبود گنبد بنا شده جوری که از داخل خانه‌های شهر هم می‌شود سیرزار را دید: بی‌آب و بی‌آبادانی و بی‌گلبانگ مسلمانی! گفته می‌شد که بخشی از مردم این روستا از میان همه مشاغل موجود به سوداگری مرگ روی آورده‌اند و بخشی دیگر تحت ستم عفریت اعتیادند. سیرزار فاقد آب است. نه آب برای خوردن وجود دارد و نه برای مصرف دَد و دام و ریخت و ریز. و آن‌طور که خودشان می‌گویند صرفاً از طریق دامداری و کشت دیم زندگی می‌کنند. از اقدامات عمرانی مسئولان در ده سیرزار این بود که آب انباری ساخته بودند تا مردم بتوانند آب باران را برای مصارف سال تا سال خود انبار کنند و دیگر هیچ!

مردم سیرزار با این که صد خانواری بیشتر نیستند اما به گروه‌های زبانی مختلفی تقسیم شده‌اند. ترکی، لری، فارسی. تنوعی که در بیشتر آبادیهای کلات کم و بیش وجود دارد.

قله زو

در پای بلندترین قله ارتفاعات داخل حصار قرار دارد. وجه تسمیه‌اش از این جاست که ده بر تارک زو عمیقی بنا شده که ژرفایش هراسی در دل بیننده می‌افکند. از کنار ده وقتی به عمق زو نگاه می‌کنی، برش عمودی خاک را که از فرق کوه تا جریان آبی در قعر زمین و در نتیجه فرسایش زمین به وجود آمده باور نکردنی می‌یابی. من از کف جاده‌ای که به ده می‌رسد به این شکل زیبای طبیعت و به این چهره کم نظیر خاک نظر انداختم. پرنده‌ای که در واقع در آسمان بلند رود

مراکز عمده جمعیت‌های روستایی / ۷۱

پرواز می‌کرد صدها متر زیر پای من قرار داشت. پس قلّه زو یعنی اجتماع اوج و حقیض. در محلی که ده ساخته شده است قلّه زو آب ندارد. اما به همت ساکنان منتفّذ ده آب را از قعر زو بالا کشیده‌اند و به لوله‌های ده سرازیر کرده‌اند. برق هم دارند. جمعیت ده ۱۵۰۰ نفر و فاصله‌اش از کبود گنبد ۳۸ کیلومتر است. راه در تمام این فاصله سربالا و سینه‌کش تا خود قلّه زو اوج می‌گیرد. قرار است دکل تلویزیون برای خطّه خاوران در همین ده برافراشته شود و بدین ترتیب مردم کلات به یکی دیگر از خواسته‌های خود یعنی دیدن تصویر جعبه جادو دست خواهند یافت. مردم به فارسی و لُری حرف می‌زنند، به ترکی هم. انگار نادر هریک از این طوایف را از گوشه‌ای فراخوانده است تا در این دره گرد آیند و برخلاف مقتضیات طبیعی و مصالح جغرافیایی این گونه دور از چشمه و قنات دهسازي کنند و بعد به شرّ این بداهه‌سازی درمانند. آب و هوای قلّه زو و روستای مجاورش آقداش برای دیمه کاری عجیب مناسب است چندان که بیشترین قسمت گندم کلات از همین بلندبیا تأمین می‌شود و بیفزایم که بر هر دوی این روستاها هوایی تر و تازه حاکم است. پاک و خنک. گلیم بافی در قلّه زو رونق خوبی دارد. از هرجا سراغ گلیم خوش نقش و بافت را بگیری به قلّه زو حواله‌ات می‌دهند همچنان که برای قالیچه به ژرف. من یک پلاس ۱/۵×۳ را خریدم به هزار و پنجاه تومان. جنگلی بود از گل و بوته و نگارستانی از رنگ، البته بعدها گفتند که رویهمرفته پلاس را گران خریده‌ای. که گفتم آنها گران فروخته‌اند من بی‌تقصیرم! و مبيع را به بايع محترم‌ش پس دادم. استفاده از خيار غبن!

آقداش

فاصله این روستا را تا کلات ۴۵ کیلومتر حساب می‌کنند، و هست. اما از نظر زمانی دو ساعت و نیم راه است. خلیج و قلّه زو در مسیر همین راه قرار دارند ولی کوره راهی که در این خطّ وجود دارد تا قلّه زو بیشتر نمی‌رسد و چند کیلومتر دیگری که از قلّه زو تا آقداش راه است فی الواقع راهی مالرو و گاهی بزر و است. به ده که می‌رسی مشتی خانه گلی در دامنه‌ی تپه‌ای خشک و بی‌آب و علف می‌بینی. دلیل ماندن این مردم را در آقداش نمی‌شود توجیه کرد جز همان مساعدت هوا برای دیمه —

کاری. مردم آب خوردن و حتی آب ریخت و پاش خود را از قلّه زو می‌آوردند. به‌نوبت و هر خانواده‌ای یک روز وظیفه سقایت جمع را به‌عهده دارد. جمعیت ده ۶۰۰ نفری می‌شود ولی بیش از نیمی از همین رقم به این طرف و آن طرف جلا شده‌اند. آنهایی هم که مانده‌اند شاید به‌امید یافتن گنجی بی‌رنج به‌تپه‌های تاریخی دل خوش کرده‌اند و پیرمردی فرتوت هنوز دعوی خود را علیه «فرهنگ و هنر» با همان شدت و حدّت که انگار دیروز اتفاق افتاده بازگو می‌کرد و التماس دعا داشت که کاری کنید تا بتوانم شمشهای طلایم را از اداره حفاظت آثار باستانی پس بگیرم که قضیه البته مربوط می‌شد به کشف طلایی در ۲۵ سال پیش و سوسه دواندن قوم و خویشهای کاشف در کاربی عرق جبین وی! و مشمول مرور زمان.

روی تپه‌های ده را فسیلها پر کرده‌اند، حلزون، ماهی و چیزهای دیگر که حکایت می‌کند از سالهایی و قرنهایی در اعماق زمان که این ده بی‌آب و علف مثلاً دریا بوده است. اهالی می‌گفتند در نقاط مختلف ده به تجربه حفر چاه دست زده‌اند اما به آب نرسیده‌اند. باید هم که چاههای حفر شده به آب نرسند چون ارتفاع ده آن قدر زیاد است که با خط الرأس کوههای هزار مسجد برابر است، ارتفاعی که ماشین بی‌آنکه حتی یک متر به سرایشی برسد فاصله کلات تا آقداش را مرتب با دنده یک و گاهی کمک بالا می‌آید. عروج از قعر گل سیاه تا اوج زحل. مردم آقداش به ترکی و به فارسی، هردو، حرف می‌زنند. و گذشته از این دو زبان از صد زبان دیگر کمک می‌گیرند تا عطش خود را و نیاز خلق را به آب، به هرکسی که می‌رسند بگویند و از جمله به ما. و ما به آنها قول دادیم که نیازشان را در شورای بخش به مباحثه بگذاریم. همین!

بلندی آشیانه آقداش را که به سمت درّه کلات پایین می‌روی، برق دلربای آب، آب همیشه جاری ژرف رود انگار تذکری است و تأکیدی بر این که التماس دعای اهالی از یادت نرود. برب جو بود دیواری بلند / بر سر دیوار تشنه دردمند.

گرو

با یک هزار نفر جمعیت در دو فرسخی غرب کلات است، بالای سر دربند

مراکز عمده جمعیت‌های روستایی / ۷۳

ارغوانشاه. جاده اش ماشین رو اما پرت و خطرناک و موحش است. قسمت چنین است که در کلات جاده خوبی در زیر پا نداشته باشیم اگرچه نیم فرسخ. تا حالا که نداشته ایم. گرویی ها آب و حمام ندارند اما از مدرسه و حسینیه غفلت نشده است. یک صد و پنجاه رأس قاطر و چندین هکتار دیمه زار ثروت این ده را تشکیل می دهد. گفته بودند که اهالی این ده اکثر به بیماری سل دچارند. پناه بر خدا. هم از این رو در بین همسفران من کسان زیادی بودند که از ترس جان حتی یک چای هم میل نکردند و آن یک استکان چایی را که من خوردم به این نیت بود که حتی اگر سل هم بگیرم به این می ارزد که خلق میزبان را متوجه شیاع هولناکی نکنم که در زندگی چوپانی شان وجود دارد. به دیگران هم بعدها متذکر شدم که حق این بود که نمی گذاشتید سینی بزرگ چای بی آن که دستی به سویش دراز شود از اتاق برگردد البته در پی این برنیامدم که آیا وجود بیماری در روستا محقق است یا نه اما هر چه باشد گویندگان خبر بیشتر از من به احوال گرویی ها واقف بودند.

مردم گرو همین جوری که می رفتیم در درازای جاده تا در بند، با قاطر و اسب و خر به کار آب کشی سرگرم بودند. وسیله آب کشی مشکهای لاستیکی است که هر کدام گنجایش دو سه کوزه آب را دارد و به شکل خرچین بر پشت مرکب قرار می گیرد. اخیراً در این روستا نیز طرحی به اجرا در می آمد تا مردم بتوانند آب مورد نیاز خود را از ناودان باران در انباری بتونی ذخیره کنند.

خرابه های ده فرود در مجاورت همین روستاست. برفرق کنگره کلات. و قصه فرود را پیش از این آوردیم.

خشت

خشت را دوبار دیدم. در هر دو بار با اسب از جاده مالرو رفتم و از جاده ای که اصطلاحاً ماشین رو به حساب می آید برگشتم. این که می گویم اصطلاحاً به این لحاظ است که حتی اسب هم بزحمت از این دومی عبور می کند و مرکب من چندین بار در همین جاده ماشین رو تعادل خود را از دست داد و در غلطید. خشت بالای سر کبود گنبد و در ۶ کیلومتری شمال آن قرار گرفته است. فاصله زمانی این راه بین ۲ تا ۳ ساعت است بخاطر این که راه قلب است و یکسره سینه کش و پله پله و مشرف

به پرتگاه.

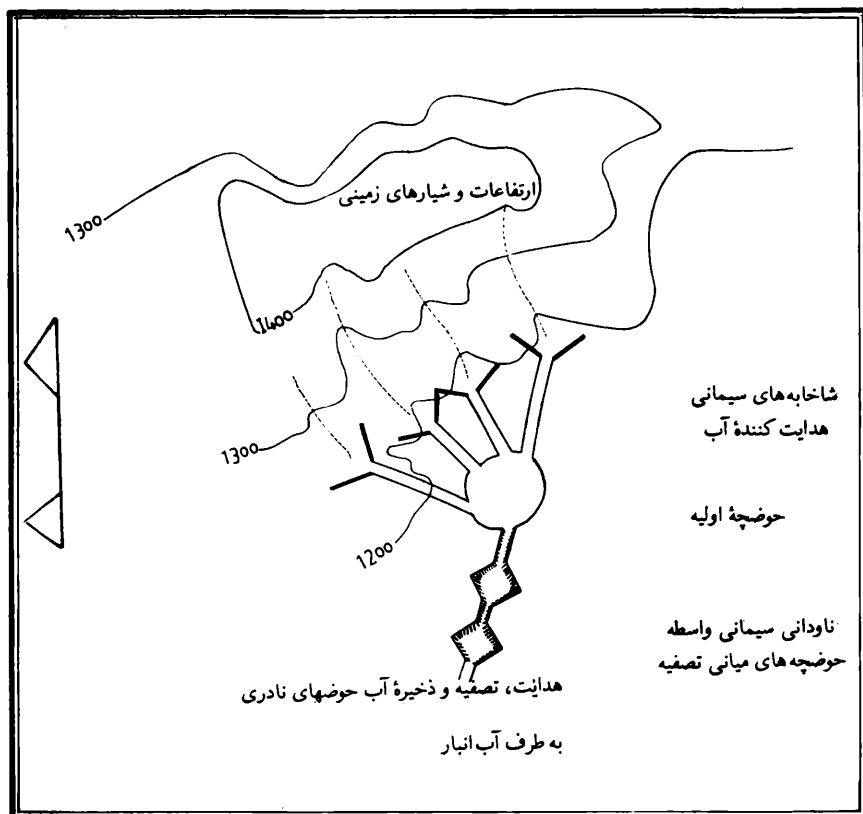
روستای خشت در یک میدان گاهی وسیع و در بالای ارتفاعات مسلط بر صحرای ترکستان قرار گرفته و هرکنار و گوشه اش پر است از آجرهای ضخیم و قرمز. عهد نادری و از هر گودالی می توان یک عالم خشت جمع کرد و چنین است که این خشتها دیوار خیلی از خانه ها را بالا آورده اند. هرکجا را نگاه می کنی، به هر دیوار و هر خانه و هر تالار خشت است و خشت است و خشت. مصالحی باد آورد. با این وصف در باب وجه تسمیه روستا چیزی نمانده است که بگویم.

خانه ها عموماً از همین خشتهای رایگان فیض یافته اند و آنها که دیرتر رسیده اند یا بی قیدتر از دیگران بوده اند سنگ و خاک را هم بر خشت افزوده اند اما در هر صورت منزل را به اعتماد خشت سر پا نگه داشته اند. هنوز هم در پس و پیش تپه ها آن قدر خشت ریخته است که حساب و کتابی ندارد و این همه، از مصالح پراکنده ۳۶۵ حوض بزرگ نادری برجای مانده است که اینک جز پایه ای در خاک نشسته و سرطاقی ترک خورده و دیواری شکسته از آن مجموعه باقی نمانده است. در جنب این مجموعه دیواره های سنگی و آجری سه سرای بزرگ و بی تمام - سنگی یک آسیا هم دیده می شود. این قسمت به خزاین نادری معروف است و همان طور که فضل الله قاسمی اشاره کرده است:

□ «نادر در انتخاب این محل وضع مساعد طبیعی و ارضی آنرا نیز در نظر گرفته است. با این که خشت در قله کوه قرار دارد ولی مساحت زمین های قابل کشت آن بسیار است و سالانه بیش از ۲ تن غلات دارد.»^{۳۵}

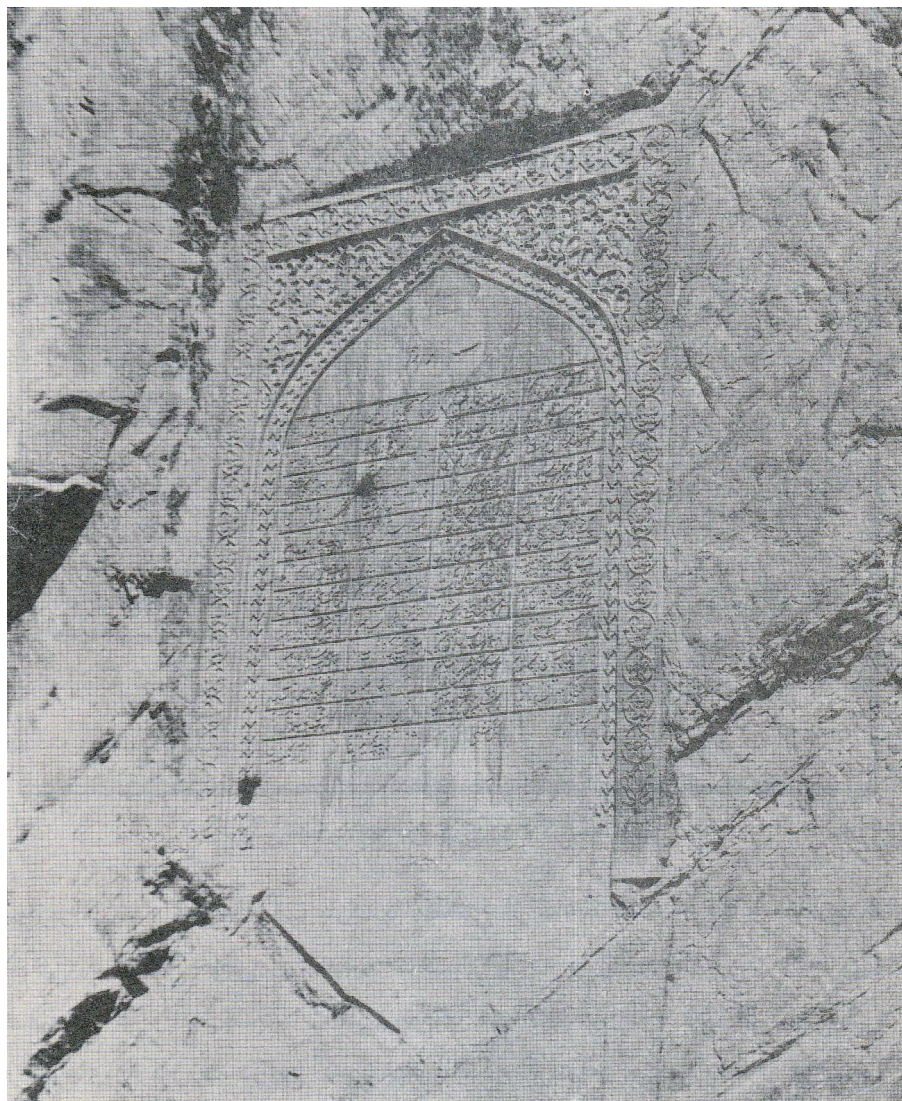
گفتم که روستای خشت در بلندی قرار گرفته و برفرق دژ کلات. پس نادر این ۳۶۵ حوض بزرگ را که هر کدام خوراک یک روز اردوگاه وی می بوده از کجا پرآب می کرده است؟ برای این کار از چهار جهت لوله های ساروجی تدارک دیده بودند که آب باران را از همین بلندیهای نه چندان وسیع به نقطه های معینی هدایت می کردند و سپس در طول جویهای بزرگ چندین حوضچه کوچک تعبیه شده بود که این حوضچه ها رسوبات و گل و لای آب را می گرفتند و آب به حوضچه های بعدی

۳۵. ابوالفضل قاسمی، خاوران، ص ۱۷۲.



کروکی تشکیلات حوضهای ۳۶۰ گانه خشت

سرازیر می‌شد. سرانجام آب باران با گذشتن از شاخه‌ها و جویها و حوضچه‌ها به یکی از ۳۶۵ حوض می‌رسید. صاف و پالوده و زلال. مسیر آب، جویها، تصفیه‌خانه‌ها و کلاً تشکیلات فنی حوضها هم اکنون به وضوح دیده می‌شود. یکی از آجرهای به کار رفته در این گذرگاهها را اندازه گرفتم مربعی بود با طول هر ضلعی ۲۷ سانتی‌متر یعنی خیلی بزرگتر از ابعاد موزائیکهای معمولی و جالب این که این ابعاد در آجرهای به کار رفته در مسجد کبود گنبد، بند نادری و برج و باروی دربند همین است. یعنی قالب‌های چوبی خشت همه به یک اندازه بوده‌اند و لابد کوره آجر پزی واحدی هم داشته‌اند و عموم بناهای کلات از همین کوره تغذیه می‌شده‌اند یا از کوره‌های مختلف متساوی‌ال قالب و در این اشاره تأملی است برای کسانی که در انتساب بعضی ابنیه و آثار موجود در کلات به نادر تردید روا داشته‌اند. دست



کتیبه در بند ورودی کلات نادری

آخر اگر بنا باشد تعدیلی هم در عقیده انتساب ابنیه کلات به نادرشاه صورت گیرد چنین است که بگوییم بر فرض که بنایی به عهدی جز دور نادری تعلق داشته باشد، دخالت نادریان در نگهداشت بنا در حد دوباره سازی بوده است.

مراکز عمده جمعیت‌های روستایی / ۷۷

پس از ملاحظه پی‌های مخروبه آسیابادی که در گوشه شمال غربی خشت از بادهای دشت ترکستان می‌چرخیده است، سراسب را به تپه‌های شمالی تره‌کج کردیم، من و همسفران. اسبها با هستگی و علف خوران به اوج تپه‌ها رسیدند، آنچه در دیدگاه قرار گرفت اگرچه مه آلود اما بسیار جالب بود. قطاری با واگن‌های بسیار ایستگاهی را ترک می‌کرد و قطار دیگری به آن نزدیک می‌شد. شهر دو شاخ ظاهراً. و چند شهر و آبادی دیگر در میدان دید دوربین، جلوه افسون‌کننده‌ای داشت. به همراهم گفتم این جوری به نظر می‌آید که این همه آبادی و شهر مرواریدهایی را می‌مانند که خط بلند ریل آنها را به نخ کشیده باشد، بر سینه فراخ ترکستان. و دوربین را به دست او دادم تا او خود روی دیگر سکه خراسان را ببیند و من بتوانم لحظه‌ای کوتاه تاریخی را که بر این دشت گذشته است مرور کنم: عرصه جنگ و جدال دائم ایران و توران، میدان رفت و آمد خلیفه‌های بغدادی، گذرگاه مهاجمان مغول، خاستگاه جهانگشایی تیمور، معرکه کَر و فرازبک، صحنه تاخت و تاز ترکمن و باشگاه واگنهای راه آهن اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی!

از همین نقطه وقتی به پشت سرت نگاه می‌کنی دیواره‌های قلعه کلات را پست می‌بینی و فرورفته در سایه هزار مسجد بزرگ و خود قلعه مثل کشتی عظیمی دیده می‌شود که به طرف مغرب کج شده باشد، با زاویه‌ای ملایم.

از رصد کردن شهرهای از دست رفته خراسان که فارغ می‌شویم، با آهی و نگاهی به قلمرو ایران سامانی پشت می‌کنیم تا ببینیم در خشت چه می‌گذرد: در روستایی که به عدد هر روز سال حوضی و آب‌انباری و تشکیلاتی داشت، امروز یک چکه آب پیدا نمی‌شود. تنها یک چشمه آب در قعر دره‌ای هولناک وجود دارد که اهالی، آب آشامیدنی خود را با هزار ترس و لرز از همین چشمه تأمین می‌کنند و برای بقیه مصارف، از جمله برای مال و حال و شستشوی و طهارتشان از کلات آب می‌آورند به همین جهت در هر قدمی از راه، قاطری و الاغی با بار آب، سینه کش جاده را بالا می‌رود و بار آب یعنی دو مشک لاستیکی بزرگ که مثل خرجین از طرفین اسب و استر آویخته می‌شود و پیش از این انگار این را گفته بودم.

دامداری و دیمه کاری در خشت پررونق است، خودشان می‌گفتند از هرمن بذرسی من غله عاید می‌شود. با این بازدهی و با وسعتی که دیمه زارهای خشت دارد

آمار آقای قاسمی در کتاب خاوران هرچند به نقل از دیگران کلی غلط از کار درمی آید چه ۲ تن غله که ایشان صورت داده اند یعنی ۲۵ من تخم کار. آیا در همه خشت مردم ۲۵ من گندم می کارند؟ و شاید منظور ایشان ۲۰ تن بوده است.

عدد نفوس خشت از ناطق و غیرناطق چنین است: سکنه ۶۰۰ تن، قاطر ۶۰ رأس، اسب ۶ رأس و گوسفند ده هزار رأس. با این آمار به هر خانوار خشتی یک صد رأس گوسفند می رسد که در جای خود ثروتی است. خشت ۵ درخت ضعیف الحال و یک آسیای آتشی^{۳۶} هم دارد که با دستمزدی در حدود یک من به بیست من همیشه خدا هشتش گرو نهش است چرا که شکستگیهای جزئی موتور را حتماً، باید به مشهد ببرند و از این رو هفته ای ۵ روز تعطیل است. در روستا خانه انصاف، شرکت تعاونی، انجمن ده، مدرسه دخترانه و پسرانه و مسجد هست و حمام نیست. شخصی می گفت مردم در ماه مبارک رمضان مخصوصاً از این حیث در عذابند، که دسترسی به آب نیست و شیطان رجیم در همه جا هست!

حمام قلعه

در دو طرف رودخانه «کلات - چای» یا همان ژرف رود، دراز بدراز و تا جایی که زمین اجازه داده مردم خانه و باغ ساخته اند و باغها با درختان گردو و سیب و زردآلو همه جا دیده می شود. در واقع حمام قلعه در حدّ علیای رودخانه واقع است و پس از کلاته ای به نام «ایستق سو» که آن هم در دره ژرفی قرار دارد و صاحب ضیاع و عقاری است، واقع گردیده. بریدگیهای کوه و دره های پدید آمده از این کوهها چنان بدیع و شگفت انگیز است که لحظه های زیادی بیننده را مبهوت می سازد. این روستا با جمعیت تقریبی ۱۰۰۰ نفر در ۱۷ کیلومتری جنوب کلات واقع است. زندگی ساکنان ده از راه دامداری، کشاورزی و باغداری تأمین می شود. مدرسه، حمام، شرکت تعاونی، خانه انصاف و انجمن ده هم دارد و مردم به ترکی و فارسی حرف می زنند. هوای حمام قلعه در مردادماه که من به آنجا مسافرت کردم در نهایت اعتدال بود و حتی کسی را فرستاده بودند که از ارتفاعات ده ژرف

۳۶. آتشی اصطلاحی است که خراسانیها در مقابل آبی اختیار کرده اند. آسیای بادی. آسیای آبی و آسیای آتشی!

مراکز عمده جمعیت‌های روستایی / ۷۹

مقداری برف بیاورد تا کولاها را در برف بخوابانند. آوردند و دیدیم. اهالی همچنین می‌گفتند که بلندیه‌های حمام قلعه و ژرف هیچ گاه از برف خالی نمی‌شود. وجه تسمیه این روستا به «حمام قلعه» به نقل از معتمدان کلات این است که در قدیم سکنه فعلی حمام قلعه در همان کلاته ایستق سوزندگی می‌کرده‌اند و ایستق سومعنی آب گرم را می‌دهد. بعد کم کم به پایین‌ترها کوچ کرده‌اند و اسم کلاته خود را به فارسی برگردانده‌اند و دگردیسی آب گرم، گرمابه و حمام روشن است. برای این روستای سرسبز و خرم و خوش آب و هوا و ویلاقی باید به فکر نام زیباتری بود. جاده‌ای که حمام قلعه را به کلات می‌رساند و گفتیم ۱۷ کیلومتر یا بیشتر است در یک ساعت و خرده‌ای پیموده می‌شود، با ماشین. چون همه جا از متن و حاشیه رودخانه عبور می‌کند در خیلی از قسمتهای راه هم اصلاً جاده دیده نمی‌شود و باید همینجوری به تقریب سفر را ادامه داد. سیب و گردوی حمام قلعه در نوع خود، بهترین است.

ژرف

به این روستای کوهستانی و سرد تنها با اسب و قاطر می‌توان راه یافت و ما چنین سفر کردیم. از کلات با جیپ ۱۷ کیلومتری راه آمدیم تا رسیدیم به قریه حمام قلعه و این روستا که در بالا از آن یاد کردیم بر دروازه دره‌ای طولانی و بسیار تنگ و بهم آمده قرار دارد که راه ژرف نیز از همین دره است. ماشین را در همین ده وا گذاشتیم و با ۶ رأس اسب و قاطر به جانب ژرف راه افتادیم. ساعت درست ده صبح بود و روز، روز اول اسفند ماه و هوا چندان سرد که هرکس هرچه از پوشاک مقدورش بود پوشیده بود و عنان مرکبها را گذاشته بودند روی زین و حیوانات به اختیار و به حال خود می‌رفتند که نه سرما امان می‌داد که سر برآوری و نه راه اجازه می‌داد که اسب تندتر از قدم راه حرکت کند. راه در طول دره به جانب غرب و جنوب پیش می‌رود. کوهها چنان بلند و برافراشته‌اند که گاهی آسمان را تنها به صورت نواری آبی می‌بینی که فاصله ناچیز بین کوههای سربهم کشیده و موازی را، روشن می‌کند. و در بعضی جاها باید از همان شکاف سنگی و تنگی گذشت که آب هم از آن جا می‌گذرد. در تنگه‌هایی از این دست تنها یک اسب می‌تواند بگذرد و اگر

آب زیادتر از این باشد که هست، دیگر گذشتن غیرممکن است بخصوص که کف گذرگاههایی از این نوع را قشر ضخیمی از یخ پوشانده است. تلاش اسبها برای سوار شدن بر گرده شیدار این یخفرشها دیدنی بود. ما بتقریب سه ساعت و نیم از داخل رودخانه و شکاف کوهها راه پیمودیم و هرچه دهلیزهای طولانی دره را پیچ می‌خوریدیم باز به جایی که بتوان خورشید را دید نمی‌رسیدیم. ظاهراً در خیلی از جاها خورشید هیچ وقت طلوع نمی‌کند.

سرانجام در ساعت یک و نیم بعد از ظهر کوهها به اندازه سیصدمتری از هم جدا شدند و هوا روشنتر گردید و دیدیم که روستای ژرف در همین فرجه بین الجبال قرار گرفته است. خانه‌های چوبی و گلی بر روی هم چیده شده نا جایی که چسبیده به تخته سنگهای کوه. طبقه طبقه و همین جور از خط القعر تا سینه کوه.

ژرف ۸۰۰ نفری جمعیت دارد و جماعت بیشتر به ترکی و کمتر به فارسی صحبت می‌کنند. در خانه‌های مردم، قالیچه‌های خوش نقش و بافت، تنها چیزی است که نظر را جلب می‌کند. در پیشانی دره و آن جا که باز کوهها به هم نزدیک می‌شوند تا دره دیگری را به طرف «آب کمه» و «برده» شروع کنند، تک درختهای سبز و تنومند بر کا کل کوه جلوه خاصی دارند و جنگلی پراکنده را آغاز می‌کنند.

رودخانه‌ای که سرانجام در دربند نقطه به خاک شوروی می‌ریزد از ارتفاعات همین ژرف برمی‌خیزد و با گذشتن از «ایستق سو»، «حمام قلعه»، «جلیل آباد»، «دربند»، «کبود گنبد»، «خلج»، «یکه توت» و نقطه به ترکستان می‌رود، از این روی «کلات-چای» را «ژرف رود» هم خوانده‌اند. طیب هندی همراهم که به عنوان پزشک قانونی آمده بود، می‌خواست یکی دو قالیچه ژرفی برای سوغات بخرد و با خود به هند ببرد اما نرخ قالیچه به نظر او چندان ارزان نبود که بتواند چیز قابلی بخرد. یک قالیچه ۱۶ ایاقی ۹۵۰ تومان و یک قالیچه دیگر با فرش انداز یک متر در دو متر ۱۶۰۰ تومان.

نهار را باید در خانه کدخدا می‌بودیم و نمی‌توانستیم نباشیم. هوای زمستانی و راه بسیار دور ژرف تا کلات معاذیر را برطرف می‌ساخت اما چون کاشف به عمل آمد که آقای دهدار با قاتلی^{۳۷} که ما را به ژرف کشانده بود نسبتی دارد کوچ کردیم

۳۷. مردی زن خود را در اصطبل زیر بالاخانه می‌بیند که همنفس بیگانه‌ای است. به سوی آنان هجوم

مراکز عمده جمعیت‌های روستایی / ۸۱

به‌خانهٔ بیگانه‌ای که در مشهد سکونت داشت، او در خانهٔ برادرش ما را مهمان کرد. این مرد حکایت می‌کرد که سی و چهار سال پیش در همین خانه مهماندار صولت^{۳۸} بوده است که با یک صد سوار یاغی برای تصرف قلعهٔ کلات از ژرف می‌گذشته است. او همچنین می‌گفت که راه مواصلاتی قدیم بین مشهد و کلات از تنگهٔ ژرف بوده است. سفرهٔ میزبان در ساعت ۳ بعد از ظهر از سپیدی ماست و زردی نیمرویی که با پاشیدن فلفل سایه روشن می‌نمود رنگ گرفت. ماستی که در سفره بود در واقع ورقه‌هایی بود از یخ که در پیاله شکسته بودند و علت را چنین بیان می‌کردند که در جایی که لبنیات را نگهداری می‌کنند مصون از تعرض سرمای شدید منطقه نیست و گفته بودم که در چلهٔ تابستان که در حمام قلعه بودیم از همین ده برف آورده بودند. ما خود صولت برد را در طول دره‌ای که پشت سر گذاشتیم مشاهده کردیم. در خیلی جاها آبشارها یخ بسته بودند و ستون‌هایی از مخروط یخ برجا مانده بود. گاهی آبشاری پرتوان و فعال که در مقابل سرما ایستادگی کرده بود ناگزیر قشری از یخ به ضخامت ده بیست سانتی‌متر بر گرد آبشار تشکیل شده بود و در نتیجه آبشار یا آب جاری چشمه در میان استوانهٔ روشنی از یخ ضخیم جریان خود را حفظ کرده بود بدین گونه پیکر تنگه‌ها زئار پوش آبشارانی چنین بودند و این شکل یخ بستن را من هرگز ندیده بودم.

لاین

یکی از ۵ رود مهم حوزه کلات، رود لاین است که از هزار مسجد جاری و با مشروب کردن روستاهای خاکستر، رباط، عزیزآباد، لاین، و حاجی آباد از سنگدیوار به شوروی می‌رود.



می‌برد. بیگانه به کوچه می‌زند و زن درمانده و خودباخته به اتاق بالاخانه می‌گریزد جایی که لختی بعد خون تازه اش گل قالی را سیراب می‌سازد. همین!

۳۸. محمد یوسف خان هزاره ملقب به صولت السلطنه از امرای طایفه هزاره در سال ۱۳۲۰ در خراسان یاغی گردید و پس از تصرف شهرهای تربت حیدریه، باخرز، تربت جام و فریمان از نیروهای ارتش شکست خورد و به کلات پناهنده شد. اواخر بهمن ۱۳۲۰. نگاه کنید: به خاطرات یک سرباز از سرتیپ بیگلری بخش عملیات خراسان.

روستاهایی که در کنار این رودخانه و در فواصل نزدیک به آن قرار گرفته‌اند جزء دهستان لاین به حساب می‌آیند. جریان دائم رودخانه با آبهای شیرین و زلال و روشنش، دره‌های سبز و خرمی را در حوزه لاین به وجود آورده است که از زیبایی چشمگیری نصیب دارند. مرکز دهستان لاین «حسن‌آباد» است با یک خیابان مستقیم و مشجر اما خلوت و بی‌رونق. مردم لاین و کل روستاهای وابسته از نظر اداری با کلات مربوطند اما به اقتضای وضع راه، عموماً احتیاجات خود را از بازارهای درگز و حتی قوچان تأمین می‌کنند زیرا که جاده حسن‌آباد به کلات به‌روال دیگر راههای ارتباطی منطقه، آن‌قدر بد است که هیچ لاینی رغبت عبور از آن را ندارد. به یاد داشته باشید که گابریل هم در شرح سفر بیکر و جیل، راه کلات به درگز را پرمخاطره توصیف کرده بود^{۳۹} و لاین در میانه همین جاده پرمخاطره قرار دارد.

نظر به موجبات و مقتضیات طبیعت، مردم لاین بیشترین فعالیت اجتماعی خود را صرف این کرده‌اند که از نظر تقسیمات کشوری و اداری جزء درگز باشند اما تا حالا حرفشان به جایی نرسیده است لاجرم اینک اگر یک لاینی کاری اداری داشته باشد هرچند جزئی و بی‌اهمیت، به جای این که ماشین سوار شود و برود به درگز باید اگر مال و حال دار است، اسبی یا الاغی یا قاطری از طویله بیرون بکشد و اگر آفتاب‌نشین است به کرایه بگیرد و راه بیفتد به طرف کلات و البته به مناسبت بُعد مسافت و قلب بودن راه یک شب را نیز باید در بین راه بیتوته کند در ارچنگان یا سلطان‌آباد.

ساکنان کناره آب لاین به سه لهجه ترکی، کردی و فارسی حرف می‌زنند و کردها از دیگران بیشترند. بومیان وفادار به سنت محلی، دستاری نارنجی رنگ و قرمز به سرشان می‌پיچند. یادآور تیپ قزلباش. و این گونه کله‌پیچ و عمامه را به رنگی که گفته شد، در جای دیگری نمی‌توان دید. نگهداری شتر به اقتضای وضع طبیعی محل و پرورش دام به لحاظ فراوانی آب و علف، رونق دارد. اغلب این طرف و آن طرف قطارهای شتر را می‌بینی که در حمل گندم و سیب‌زمینی و نفت و غیره

مراکز عمده جمعیت‌های روستایی / ۸۳

به کار گرفته شده‌اند. شرکت تعاونی، پست، مخابرات، خانه انصاف و درمانگاه از جمله تأسیسات اجتماعی لاین است.

یکه باغ

این روستا جزء دهستان لاین است و مردم آن از کردهای گوشانلو هستند. پانصد نفر جمعیت دارد. پنجاه دانش‌آموز، سه هزار و پانصد رأس گوسفند، ۸۰ نفر شتر، ۳۰ رأس اسب، ۱۰۰ رأس الاغ و چندتایی قاطر آمار سردستی داراییهای یکه باغ است. شغل مردم دیمه کاری و دامداری است و در بعضی خانه‌ها نوعی گلیم نازک هم بافته می‌شود. خانه‌ها یکسر چوب‌پوش و از گل ساخته شده‌اند. یک مسجد، یک مدرسه، یک خیرات و یک واحد خانه انصاف در یکه باغ دایر است اما حمام وجود ندارد و آب آشامیدنی هم. در حوالی روستا در هر چند قدمی چاه آبی وجود دارد که پیوسته دو سه نفر، آب را بوسیله چرخ بالا می‌کشند و در آخورهای جوی مانند می‌ریزند تا گله‌های شتر و گاو و گوسفند را سیراب سازند. در روستاهای دیگر هم که از جریان قنات و رودخانه بی‌بهره‌اند کم و بیش همین کیفیت آبرسانی دیده می‌شود. ظاهراً جنگلداری محل در اجرای طرح، دامداران را کمک می‌کند. مردم می‌گفتند در خشکسالیها از نظر تأمین آب حیوانات به زحمت می‌افتد که یکه باغ از دره رود لاین برکنار است. فاصله یکه باغ تا مرکز بخش، هفتاد کیلومتر است.

چهچه و قره‌تیکان

کوهی دیوار مانند و کنگره دار، در بیشتر نواحی کلات تا برسد به سرخس خط طبیعی مرز است و این دیواره دنباله هزار مسجد و دارای همان مشخصات دیواره کلات است، صاف و بلند، حاشیه دار و خوش نقش و نگار. در هر جایی که بر حسب وضع طبیعی و موقعیت عبور آب، دهانه‌ای به طرف خاک همسایه باز شده و کوه شکاف خورده است روستایی و پاسگاهی نیز هست. بلان چهچه و قره‌تیکان چنین وضعی دارند. بلان را ندیدم اما برای رفتن به قره‌تیکان و چهچه از کلات دو راه وجود دارد. یکی از دربند کشتی که راهی

است پرت و خطرناک و پیاده‌رو. دیگری راهی است که از طاهراآباد در ۸۰ کیلومتری کلات به طرف شمال جدا می‌شود. ما از این دومی رفتیم.

از طاهراآباد بربریه‌ها، راه از روی النگ ساری‌خان تا برسد به سنگانه همه‌جا از نیزارها و بوته‌زارهای سرسبز و هموار می‌گذرد. طول این تکه راه سه فرسخ است. سنگانه روستایی است به اصطلاح اربابی با ۷-۸ خانوار جمعیت. قنات پرآبی دارد که ظاهراً مزارع پنبه موجود در طرفین راه را از همین قنات مشروب می‌کنند و یک سد خاکی هم بوسیله مالک ده بتازگی ایجاد گردیده است. در همه ده سنگانه مردی که پیرسیم راه قره‌تیکان از کدام طرف است وجود نداشت. در روستاها مرد دخیل صحراست. همزاد زحمت است و اسیر خاک. سرانجام از زنی کوزه به دوش احوال راه را پرسیدیم. نشان داد: یک کیلومتری که از همین راه رفتید به راه اصلی می‌رسید و بعد به دست چپ می‌پیچید. حوالی غروب بود و ما تازه به سنگانه رسیده بودیم، پس با هزار دلهره از ناآشنایی با راه، روستا را با نوشیدن جرعه‌ای آب از مظهر پُر ماهی قنات به طرف شرق و شمال ترک کردیم.

مقدار راهی را که آن زن گفته بود طی کردیم و به جاده‌ای رسیدیم شوشه و نسبتاً مرتب با جهتی شرقی-غربی. جاده مشهد به قره‌تیکان بود. به طرف چپ پیچیدیم که گفته بودند و بعد از طی حدود ۲۰ کیلومتر راه که کم و بیش از پای دیوارهای عظیم مرز می‌گذشت به دهنه قره‌تیکان رسیدیم. قره‌تیکان در کنار رودی پرآب به همین نام قرار دارد و این رود وقتی از آخرین خانه ده رد می‌شود بلافاصله به خاک همسایه وارد می‌شود. آب زلال و پر جوش و خروش قره‌تیکان بر اثر سیلی که پیش از آمدن ما و از بستر رودخانه راه افتاده بود خرابیهای زیادی به پهنای رسانده بود. سیل همه ساله با قره‌تیکان چنین معامله‌ای دارد اما اهالی زنده دل و با همت روستا، دو سه کیلومتر آن طرف‌تر و در سایه همان دیواره سنگی مرز ده جدیدی را به نام قلیچ‌آباد بنیاد کرده‌اند، با طرح و نقشه‌ای نو و کلی آرزو. روحانی جوان محل در حالی که راستای دیواری را نشان می‌داد و به نقشه‌ای که در دست داشت نگاه می‌کرد می‌گفت این خیابان سرتاسری و ۲۰ متری است از شرق به غرب و بقیه خیابانها ده متری است. این جا پارک است و آن طرف مجتمع فرهنگی و... در واقع شهرکی در ساحل پهن رود می‌رفت که شکل بگیرد. تا روزی که ما از

مراکز عمده جمعینهای روستایی / ۸۵

قلیچ آباد دیدن کردیم چهل-پنجاه تایی خانه سر پا شده بود و درختهای کاشته شده در حواشی خیابانها پا گرفته بود و به هوای باد تکان می خورد.

قره تیکانیها یکپارچه فارسی حرف می زنند. بیشتر از طریق کشاورزی و قالیبافی و دامداری امرار معاش می کنند. عموماً فعال و اجتماعی و فهیم به نظر می رسند با روحیه ای بسیار خوب. جمعیت ده بالغ بر ۱۵۰۰ نفر است.

شب را در قره تیکان ماندیم اما حتی یک دقیقه هم نیا سودیم. هیچ ستاره ای از دربند روس نگذشت که من ندیده باشم. از تالاری که ما در آن دراز کشیده بودیم تا کوهی که پس و پیش آن خاک بیگانه شمرده می شد بیشتر از صد متر فاصله نبود. گهگاه نور خیره کننده و خورشیدواره نورافکن ها از آن سوی مرز دار و درخت قره تیکان را مثل روز روشن می کرد.

روسها در بن دیواره کوه و در ساحل رود بر سنگهای حاشیه آب خط و نشانی کشیده اند که اگر آب رودخانه نقصانی داشته باشد بتوانند کمبود آب را بلافاصله به پاسگاه مرزی تذکر دهند. قرار و مدارها چنین است که در هر فصلی آب رودخانه نباید از خط معینی پایینتر باشد. انگار شیر گوسفند به قرض ایرانیها داده اند که حالا پس می گیرند!

از قره تیکان راهی را که آمده ایم باید برگردیم تا برسیم به دوراهی سنگانه که یادش گذشت و از این دوراهی در طول جاده شوسه، ۱۲ کیلومتر تا چهچهه فاصله است. چهچهه روستایی است بسیار قدیمی و مرزی، درست در کنار دهنه کوه. دروازه طبیعی گشوده به خاک روس. و هنوز باروی درهم ریخته و کهنه گمرک قدیم چهچهه در داخل ده دیده می شود. از این قرار در روزگاری نه چندان دور، بین چهچهه شوروی و آبادیهای این طرف مرز رفت و آمد و داد و ستدهایی وجود داشته است. رود چهچهه از همین دهنه به خاک شوروی می رود. کیل و پیمانۀ آب تحت همان ضوابطی است که در قره تیکان هم رعایت می شد.

این ها نیز کلاً فارسی زبانند و هفتاد خانواری می شوند. چهچهه دارای پاسگاه مرزی، خانه انصاف و جنگلبانی است. باعث بر ایجاد این اداره آخری وجود جنگلهای پسته در منطقه و مراتع وسیع ملی است.

از چهچهه تا جاده سرخس صد کیلومتر فاصله است و این جاده را که شوسه

و مرتب و ماندنی است شرکت نفت ایجاد کرده است یحتمل به بوی کشف چاهی در جایی! ما از همین جاده و رو در جنوب با گذشتن از روستاهای «آب تلخ» و «المتوت» به حوالی تنگ نیزار و مزدوران می‌رسیم و نوار تر و تمیز جادهٔ آسفالتی سرخس به مشهد و سپس تابلوی کیلومتر شماری برکنار جاده نمودار می‌شود: مشهد ۱۲۰ کیلومتر.

خاتمه

آمارها

برای وقوف بر اسامی مراکز جمعیت روستایی و کیفیت استقرار آنها در قبال مراکز بخش و شهرستان و برای این که بر دار و ندار مردم این منطقه آگاه شویم مقداری آمار را که از آمارنامه جهاد سازندگی کشور آبان ۱۳۶۰ استخراج گردیده است طی چند جدول آماری از نظر می‌گذرانند.

جدول ۱. مناطق جغرافیایی و آبادیها و جمعیت به تفکیک

نام دهستان	روستاها	مزارع و مکان‌ها	مجموع آبادیها	خانوار	مجموع واحدهای مسکونی
پسا کوه	۲۶	۱۹	۴۵	۷۴۶	۶۳۷
زاوین	۱۸	۱۶	۳۴	۲۱۰۵	۱۵۶۹
لاین	۲۳	۴	۲۷	۱۵۵۳	۱۲۱۰
کبود گنبد	۲۱	۲۱	۴۲	۱۷۰۲	۱۵۳۳
جمع ۴	۸۸	۶۰	۱۴۸	۶۱۰۶	۴۹۴۹

جدول ۲ - روستاهای دهستان پسا کوه از بخش کلات

ردیف	نام ده	خانوار	فاصله تا کلات	فاصله تا مشهد
۱	آبگرم	۱۲	۱۰۹	۷۲
۲	المتو	۴	۱۴۴	۱۷۰
۳	المتین	۱۳	۱۴۲	۱۰۵

۸۸ / کلات نادری

۱۸۵	۱۹۵	۲	النگ علی آباد	۴
۷۴	۱۱۱	۳۶	امیرآباد	۵
۱۰۸	۱۴۵	۲۹	باغگاه	۶
۱۱۳	۱۵۰	۲۲	بام چنار	۷
۸۲	۱۱۹	۱۰۰	تقی آباد	۸
۱۷۳	۲۰۰	۳۱	جهانگیر علیا	۹
۱۹۰	۲۳۰	۱۶	چنار سوخته	۱۰
۱۹۰	۷۲	۱۲۰	چهچه	۱۱
۱۰۱	۱۳۸	۱۰	خواجه روشنایی	۱۲
۱۵۰	۱۲۰	۱۸	درخت بید سفلی	۱۳
۱۸۰	۹۰	۱۵	درخت بید علیا	۱۴
۸۲	۱۱۹	۲۰	درغز سفلی	۱۵
۹۱	۱۲۸	۴۰	سرجنگل	۱۶
۹۱	۱۲۸	۱۱	سرچشمه	۱۷
۸۵	۱۲۲	۸	سلطانعلی	۱۸
۸۵	۹۰	۲۳	سنگانه	۱۹
۱۸۰	۱۸۰	۱۶	سه پنجه	۲۰
۱۹۳	۱۵۴	۱۰	سیرزار	۲۱
۱۸۲	۲۷۰	۷	کال پرند	۲۲
۱۸۲	۱۸۲	۴	کلاته آقاییک	۲۳
۷۸	۱۱۵	۱۰	گلبوته	۲۴
۱۸۳	۱۶۴	۳۵	مؤمن آباد	۲۵
۱۸۳	۱۹۳	—	نیازی	۲۶
۱۷۵	۱۷۲	۱۲	نیشابورک	۲۷
۱۶۵	۸۰	۱۴	یکه بید	۲۸

جدول ۳- روستاهای دهستان زاوین از بخش کلات

ردیف	نام ده	خانوار	فاصله تا کلات	فاصله تا مشهد
۱	النگ پایین	۵	۹۴	۱۰۸
۲	اورتکند	۳۹	۵۵	۱۴۴
۳	ایرآرق	—	۳۴	۱۳۱
۴	بچه اروج	۱	۳۶	۱۲۹
۵	چنار	۰ —	۷۲	۹۰
۶	خواجه سرا	—	۴۹	۱۳۴
۷	خورسفلی	۱۰۵	۱۱۷	۶۳
۸	خورعلیا	۳۲۶	۱۲۲	۶۸
۹	خوروسطی	۸۰	۱۲۰	۶۶
۱۰	دوآبی	۴	۶۹	۱۲۶
۱۱	ذیلاوا	—	۸۷	۱۰۲
۱۲	زوسفلی	۴۴۰	۵۴	۱۱۱
۱۳	زوعلیا	۲۰۰	۴۸	۱۲۰
۱۴	سررود	۱۴۱	۵۴	۱۳۲
۱۵	سلامت نهه	۵	۲۴	۱۲۲
۱۶	شوری کارگزار	—	۴۸	۱۶۱
۱۷	طاهرآباد بربریه	۲۰	۷۸	۹۳
۱۸	طاهرآباد ترکها	۷۰	۸۰	۸۵
۱۹	طرقطی	۰ —	۶۶	۱۲۳
۲۰	علی دولی	—	۲۸	۱۲۸
۲۱	قره تیکان	۱۲۰	۱۱۴	۱۳۴
۲۲	قلعه میانه	۲۲	۷۵	۹۰
۲۳	قلعه نو	۲۳۷	۴۰	۱۲۵
۲۴	قلیچ آباد	۱۹۱	۶۰	۱۴۱
۲۵	قوشخانه	—	۷۸	۸۷

• چنار و طرقطی از روستاهای پرجمعیت این دهستان به حساب می آیند.

۹۰ / کلات نادری

۷۵	۷۴	—	کرتاش	۲۶
۶۴	۱۰۱	۲	کلاته اسماعیل بیک	۲۷
۱۲۱	۴۶	—	کلاته حاج اسماعیل	۲۸
۱۲۰	۵۵	۴۷	محمدآباد زاوین	۲۹

جدول ۴- روستاهای دهستان کبود گنبد از بخش کلات

ردیف	نام ده	خانوار	فاصله تا کلات	فاصله تا مشهد
۱	آبکمه	۱۳	۲۵	۱۶۶
۲	آقداش	۱۲۰	۲۴	۱۹۰
۳	ایستق سو	۵	۱۹	۱۸۴
۴	الملق	۳	۳۲	۱۳۷
۵	بابا فرجی	۱۸	۳۲	۱۴۳
۶	باغکند	۷۵	۳۰	۱۴۵
۷	برده	۲۰	۳۰	۱۶۵
۸	ژرف	۲۹	۲۵	۱۷۱
۹	جلیل آباد	۲۶	۸	۱۵۷
۱۰	چرم کهنه	۲۱۵	۱۸	۱۸۳
۱۱	چرم نو	۳۲	۱۵	۱۸۰
۱۲	چلاق	—	۳۰	۱۹۵
۱۳	حصار شوری	۱	۳۱	۱۳۴
۱۴	حمام قلعه	۱۸۰	۱۵	۱۷۹
۱۵	خشت بختیاری	۵۰	۲۴	۱۸۹
۱۶	خشت نادری	—	۶	۱۷۱
۱۷	خلیج سفلی	۱۷	۱۲	۱۷۷
۱۸	خلیج علیا	۲	۱۱	۱۷۶

• روستاهای گرو و خشت از آبادیهای پرجمعیت این دهستان به حساب می آیند که ظاهراً بوسیله جهاد آمارگیری نشده اند.

۱۳۹	۳۴	۴	خماری	۱۹
۱۸۱	۲۰	۳۷	دهچه	۲۰
۱۸۰	۱۴	۱۷۰	سیرزار	۲۱
۱۹۵	۳۰	۳۵۰	سینی کهنه	۲۲
۱۸۴	۲۷	۵۰	سینی نو	۲۳
۱۴۶	۱۳۱	۲	قره پالچق	۲۴
۱۴۷	۳۲	۳	قره توه	۲۵
۱۶۱	۷	۱۳	قره سو	۲۶
۱۵۰	۱۵	—	قره یوشان	۲۷
۱۸۹	۲۴	۲۷۵	قله زو	۲۸
۱۸۰	۱۵	—	کوچان	۲۹
۱۸۸	۸	—	گروه	۳۰
۱۲۰	۳۰	۳	ممی آباد	۳۱
۱۷۷	۱۲	۳۳	نقطه	۳۲
۱۹۵	۳۰	—	نورچه	۳۳
۱۸۱	۱۶	۳	یکه توت سفلی	۳۴
۱۸۰	۱۵	۲	یکه توت علیا	۳۵
۱۸۳	۱۸	—	یولقونلی	۳۶

جدول ۵- روستاهای دهستان لاین نواز بخش کلات

ردیف	نام ده	خانوار	فاصله تا کلات	فاصله تا مشهد
۱	احمدآباد	۳۹	۴۸	۲۱۳
۲	ارچنگان	۴۱	۲۷	۱۹۲
۳	امین آباد	۱	۴۶	۲۰۱
۴	ایده لیک	۱۷۵	۳۳	۲۰۱
۵	بابا رمضان	۷۹	۵۹	۳۰۵
۶	پلگرد	۱۲۰	۷۵	۲۸۵
۷	تیرگان	۲۲۵	۷۲	۲۳۵

۹۲/ کلات نادری

۳۵۷	۶۱	۱۰	چهارراه	۸
۲۰۵	۵۰	۴۰	حاجی آباد	۹
۳۴۱	۴۵	۳۸۰	حسن آباد	۱۰
۱۹۰	۲۵	۳۶	حصار حاجی اسماعیل	۱۱
۳۵۷	۵۷	۳۷	خاکستر	۱۲
۲۱۴	۵۴	۹۰	رباط	۱۳
۳۲۸	۴۳	۱۲	رجب آباد	۱۴
۲۳۰	۷۵	—	زوبالا	۱۵
۱۹۵	۳۰	۲۲	سلطان آباد	۱۶
۱۱۰	۴۸	۴	سنگدیوار	۱۷
۲۱۵	۵۰	۳۰	عزیز آباد	۱۸
۱۹۷	۳۲	۴۰	قاباخ	۱۹
۳۳۵	۵۶	۵	کالو	۲۰
۳۳۱	۶۴	۱۰	کرناوه شور	۲۱
۳۲۹	۶۶	۳۵	کرناوه شیرین	۲۲
۳۴۷	۴۵	۶۰	کریم آباد	۲۳
۳۶۵	۶۶	۳۲	لاین کهنه	۲۴
۲۲۹	۷۲	۳۰	یکه باغ	۲۵

جدول ۶- اطلاعاتی در خصوص کشاورزی و منابع آب در کل حوزه کلات

نوع محصول و منبع تأمین آب	سطح زیرکشت سالیانه به هکتار و عدد
گندم آبی	۳۵۰
گندم دیم	۱۸۵۰۰
جو آبی	۸۰۰
جو دیم	۸۰۰۰
حبوبات آبی	۶۳

خاتمه/ ۹۳

۱۳۸	حبوبات دیم
۴۶	برنج
۱۲۱	پنبه
۱۱۷۹	نباتات علوفه
۱۰۰	سیب زمینی
۶۹	دانه های روغنی
۴۸۱	دانه های روغنی دیم
۵	قنات دایر
۴	چاه عمیق
۷۵	چشمه
۵۲	رودخانه

جدول ۷- تأسیسات رفاهی آموزشی و خدماتی در کل بخش کلات

نوع تأسیس	تعداد در مناطق روستایی
آب لوله کشی	۱۹
برق	۲
حمام	۵۳
غسالخانه	۱۱
درمانگاه	۹
مسجد و حسینیه	۶۸
صندوق پست	۴
تلگراف	۱
تلفن	۱
نانوایی	—
قصابی	۱
بقالی	۳۸
نجاری	۵
جوشکاری	۱

۹۴/ کلات نادری

۱۱	تعمیرات موتور و دوچرخه
۲۳	تأمین سوخت
۹۲	دبستان
۱۴	مدرسه راهنمایی
۳	دبیرستان
۲	کتابخانه عمومی

در سرشماری عمومی نفوس و مسکن که در سال ۱۳۶۵ به عمل آمد شهر کلات با جمعیتی برابر ۵۵۵۴ نفر مقام سی و چهارم را در فهرست ۴۷ شهر خراسان اشغال کرد. در جدولهای دوگانه‌ای که می‌آید تغییرات آماری مراکز جمعیت روستایی و شهری مطابق با آخرین آمار عمومی کشور نشان داده شده است *

تقسیمات و تعداد خانوار، باسواد، بی‌سواد و مشاغل مناطق شهری و روستایی بخش کلات

کارگاه	جمعیت							خانوار	نام محل	
	۶ سال به بالا						جمع			
	درصد	مشاغل	درصد	بی سواد	درصد	باسواد		جمعیت		
۲۴۸	۲۶/۵	۱۱۰۳	۴۱/۶	۱۷۷۶	۵۸/۴	۲۴۹۱	۴۲۶۸	۵۵۵۴	۶۴۲	شهر کلات
۷۲۴	۲۸	۷۷۴۲	۶۱/۳	۱۶۸۸۶	۳۸/۷	۱۰۶۴۹	۲۷۵۳۵	۳۶۱۴۶	۷۲۲۲	کل جمعیت روستایی
۵۰	۴۰	۹۹۱	۶۰/۱	۱۴۷۶	۳۹/۹	۹۸۲	۱۴۵۸	۳۲۰۰	۶۹۳	دهستان پساکوه
۱۷۷	۳۱/۷	۲۹۸۵	۵۷/۵	۵۴۱۳	۴۲/۵	۴۰۰۶	۹۴۱۹	۱۲۳۴۱	۲۶۰۸	دهستان زاوین
۳۰۸	۱۶/۸	۱۴۶۵	۷۰/۴	۶۱۳۴	۲۹/۶	۲۵۷۳	۸۷۰۷	۱۱۴۱۱	۲۱۲۷	دهستان کبود گنبد
۱۸۹	۳۳/۱	۲۳۰۱	۵۵/۶	۳۸۶۳	۴۴/۴	۳۰۸۸	۶۹۵۱	۹۱۹۴	۱۷۹۴	دهستان لاین

* نتایج مقدماتی سرشماری عمومی نشریه سازمان برنامه و بودجه خراسان.

خانه/۹۵

توزیع خانوارهای روستایی و تعداد آبادی برحسب مناطق جغرافیایی در کلات
آمار-۱۳۶۵

جمعیت	تعداد آبادی				مناطق
	خانوار	خالی از سکنه	دارای سکنه	جمع آبادی	
۳۶۱۴۶	۷۲۲۲	۴۸	۱۲۲	۱۷۰	بخش کلات
۳۲۰۰	۶۹۳	۱۵	۳۴	۴۹	پساکوه
۱۲۳۴۱	۲۶۰۸	۱۳	۳۳	۴۶	زاوین
۱۱۴۱۱	۲۱۲۷	۱۶	۲۹	۴۵	کبود گنبد
۹۱۹۴	۱۷۹۴	۴	۲۶	۳۰	لاین

Kalāt_e Nāderi

Mohammad Rezâ Khosrawî

